



در این شماره می خوانید:

* پیش بسوی نشست های کمونیستی - کارگران کمونیست ایران

* مارکسیسم و کمونیسم - احمد فارسی

* علل غیبت طبقاتی کارگران در مبارزات ضد دیکتاتوری - بخش ششم: حزب توده ایران، رفرمیسم «بورژوازی چپ»

رامین رحیمی

* نگاهی به موازنه قدرت در هیئت حاکمه جمهوری اسلامی - بینا داراب زند

* ریاضت اقتصادی در ایران - طبقه کارگر هنوز با بزرگترین حملات روبروست - گرایش کمونیست انترناسیونالیستی

* جلاد صد بار خواهی مرد که مادران سرزمین دار و اعدام پرچم رهائی را در کشتارگاه برافراشته اند! - سازمان رزمندگان

آزادی طبقه کارگر

* اوباما، ناتو، بن لادن، قذافی: همه آنها دشمنان ما هستند - جریان کمونیست بین المللی

* اول ماه مه - تعمیق بحران جهانی، فراخوان برای مبارزه طبقاتیست! - گرایش کمونیست انترناسیونالیستی

* مارکسیسم یا ایده آلیسم - تفاوت های ما با جریان کمونیست بین المللی، (ج ک ب) - گرایش کمونیست

انترناسیونالیستی

بسوی انقلاب

شماره ۴۰، سال دوم، دوره سوم

۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۰

مارکسیسم و کمونیسم

احمد فارسی

مارکسیسم، علم مبارزه طبقاتی است

مدت بیش از دو سال است که ما با مسئله ای ایدئولوژیک دست به گریبانیم. این مسئله از زمانی آغاز شد که جمعی مائوئیست با کنایه از توانایی پیش بینی مارکسیست ها از چگونگی تغییر شرایط مبارزه طبقاتی یاد کرده و آن را با "طالع بینی" و "کف خوانی" برابر ساختند و از این طریق مارکسیسم را بمثابه علم مبارزه طبقاتی به زیر سوال بردند. از آن تاریخ به بعد، ما چند مطلب در دفاع از علمی بودن اصول مارکسیسم نوشته و در چند مطلب دیگر، با توضیح چگونگی استفاده از این علم در تحلیل ها و راه حل های ارائه شده از طرف ما بر جایگاه علمی مارکسیسم اصرار ورزیدیم.

آنچه که امروزه با نام "مارکسیسم" مشخص شده است، نتیجه مطالعات و تحقیقات بشری از آغاز تفکر سیستما تیک و مدون آن است. این علم جامع از سه منبع علم اقتصاد سیاسی، علوم اجتماعی- سیاسی و فلسفه علمی نشأت گرفته که در پیوستگی خود مارکسیست ها را قادر می سازد تا با تحقیق و تحلیل دیالکتیکی از شرایط مشخص اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاضر بتوانند بصورت نسبی احتمالات تغییرات شرایط مبارزه طبقاتی را در مرحله بعدی پیش بینی کنند. همچنین، با استفاده از این علم بتوانند نیازهای مرحله ای طبقه کارگر را برای تغییر شرایط مبارزه طبقاتی به نفع این طبقه تبیین سازند.

مارکس با استفاده از متدولوژی تحقیق دیالکتیک توانست فلسفه اقتصادی زمان خود را بر پایه های علمی قرار داده و در مجموعه "کاپیتال" و "تئوری های ارزش اضافه" فروپاشی ناگزیر سرمایه داری را پیش بینی کند. همچنین، با همین روش همراه با مطالعات گسترده جامعه شناسی بشری و روند تکاملی آن، به کلیدی بودن مبارزه طبقاتی در این روند پی برد. مانیفست نیز عصاره این دانش برای تغییر شرایط زندگی پرولتاریا بمثابه طبقه انقلابی است. البته، ما در اینجا سیر تاریخی و نقش کلیه مارکسیست های قرن نوزدهم در تبیین اصول مارکسیسم را لحاظ نکردیم، چرا که این امر در دو یا سه جمله و صفحه قابل بررسی و نقل نمی باشد.

کمونیسم، مارکسیسم نیست

بسیاری هستند که به علت ادغام مارکسیسم در جنبش کمونیستی آنها را قابل تفکیک نمی دانند.

پیش بسوی نشست های کمونیستی

اینک سالهاست که نیروهای کمونیستی ایرانی و بین المللی شعار تشکیل حزب طبقه کارگر را سر لوحه اهداف خود قرار داده اند. اما بنظر نمی رسد که تمامی ایشان دیدی واقع گرانه از چگونگی پیشبرد این امر داشته باشند. این خود بدین علت است که، پس از دهه ها دوری از تجربه حزب طبقه کارگر، ایجاد آن بمنزله امری مقدس و محال در اذهان کمونیست ها رسوخ کرده که به هر پیشنهاد عملی و ممکنی بمثابه "کفر گویی" می نگرند. در صورتیکه، ایجاد حزب طبقه کارگر، همچون هر مشکل بغرنجی، روندی است که با قدمهای کوچک، ساده و ممکن قابل حل است.

مهمترین جزء این اقدامات اینستکه نیروهای بالقوه ای که قرار است تشکیل دهنده این حزب باشند شناسایی شوند. در قدم اول، این امر با مطالعه برنامه و اهداف این نیروها میسر می گردد. البته نیروهای کمونیستی وجود دارند که به علل گوناگون موفق به ارائه طرحی منسجم نگشته اند، اما هنگامیکه نشریات آنها را مطالعه می کنیم و یا پای صحبت شان می نشینیم، همسویی و هماهنگی ایشان را شناسایی می کنیم. همچنین، نیروهایی هم هستند که برنامه ای ارائه داده اند و با مطالعه آنها به نزدیکی و همسانی برنامه ها پی می بریم. اما با اندکی بحث و گفتگو و توجه به نکات مورد اصرارشان متوجه تناقضات درونی، و جدایی استراتژی شان می شویم. در این مقطع است که ضرورت بحث و گفتگوی بیشتر و منظم تر خود را نشان می دهد.

خوشبختانه نیروهای بین المللی از کمونیست های ایرانی جلوتر حرکت می کنند و برای برداشتن این قدم مهم اقداماتی انجام داده اند. هم اکنون ما در انتظار برگزاری کنفرانس منطقه خاور میانه بزرگ می باشیم که امیدواریم رفقایی از مناطق حساس اروپا نیز در آن شرکت کنند. اما، متأسفانه، در میان رفقای ایرانی مان که در هسته های مارکسیستی و کمونیستی مشغول فعالیت هستند شاهد هیچگونه تلاش و تمایلی برای پیشبرد چنین گفتگوهای نمی بینیم. شاید این امر بدین علت است که ایشان خود و برنامه شان را تنها آلترناتیو کمونیستی محسوب کرده و هر افتراقی از محصولات ذهنی خود را بمثابه مرز میان پرولتاریا و بورژوازی می بینند.

برخی از این هسته ها عمدتاً از تعدادی روشنفکر خوش فکر و مارکسیست های فهیم تشکیل گشته اند و همانند ما معتقد به محتوای علمی برنامه شان می باشند تا کمیت عددی متحدین شان. اما ایشان فراموش کرده اند که وظیفه مارکسیست ها در جنبش طبقه کارگر اقناع دیگر کمونیست ها به صحت برنامه شان است. تئوری مارکسیست ها بدون نیروهای کمونیستی ای که برای احقاق برنامه هایشان مبارزه کنند، ایده های توخالی ای می باشد که هرگز به واقعیت تبدیل نگشته و پس از مدتی، با تغییر شرایط مبارزه طبقاتی بی اعتبار می گردند. در چنان حالتی دیگر مهم نیست که تئوری ها و برنامه های ایشان تا چه حد معتبر بوده است، چرا که دیگر کارایی نخواهد داشت.

عده دیگری که عموماً در داخل کشور می باشند و رهبرانیشان کارگران مطلع و مستعدی هستند، متأسفانه، با اینکه تئوری ها و نظرات کمونیستی و انقلابی دارند، اما هنوز بطور کامل از تبلیغات رویزیونیستی ای که "ایسم" های متعددی را برای جدایی کمونیست ها طراحی کرده بودند رها نشده اند. آنها به شخصیت های لنین کبیر و مائو و ترسکی و ... چون پیامبران مقدسی می اندیشند و باور به این شخصیت ها را مرز بین پرولتاریا و بورژوازی می پندارند. در اینجاست که خود را تنها می یابند و دیدشان نسبت به چگونگی تشکیل حزب طبقه کارگر به انحراف می انجامد. آنها که نیروهای طرفدار شخصیت مقدس مورد نظرشان را ضد انقلابی می یابند (بطور مثال، "لنینیست" بودن حزب توده) و نیروهای انقلابی دیگر را بدون علاقه ویژه ای به "ایسم" مورد نظرشان می بینند، تنها راه تشکیل حزب طبقه کارگر را جذب نیرو و بزرگ کردن هسته شان به گروه، سپس سازمان و بعداً "حزب" تصور می کنند.

آنها متأسفانه هنوز متوجه نشده اند که چرا از فرموله کردن یک برنامه مستقل عاجزند. بیهوده تلاش می کنند که برنامه شان از دیگر نیروهای کمونیستی متفاوت باشد. در صورتیکه، استراتژی انقلابی کمونیستی در این مقطع خاص نمی تواند محتوای چندان متفاوتی از آنچه تا کنون ارائه شده است داشته باشد. هم اکنون ما از وجود دو برنامه مشخص با خبریم. اولی، برنامه ای است که از طرف خود ما (کارگران کمونیست ایران) مطرح شده است و دیگری را رفقای آذرخش فرموله کرده اند. این دو برنامه دارای تفاوت هایی است که جدی بودن آنها منوط به بحث و گفتگوی بیشتری است. بطور مثال، اگر "جبهه واحد کارگری" بخواهد برنامه انقلابی ای ارائه دهد، نمی تواند تفاوت چندان با برنامه های مذکور داشته باشد.

نکته دیگری که باید متذکر شویم، به علت فساد و خیانت احزاب رویزیونیست قرن بیستم، با تمامی عنوان های "ایسم" هایشان، تعداد بسیاری از کمونیست ها نسبت به عنوان "حزب" بدبین شده و خود را "کمونیست های آنارشویست" می پندارند. ایشان انتقادهای به جا و نابجایی (از نظر ما) به برخی از شخصیت های کمونیستی دارند. در اینجا منظور ما آنارشویست های راست نیستند که هرگونه تعهدی را منکرند و معمولاً از لحاظ فردی رابطه بسیار نزدیکی با تمامی توده ای ها و اکثریتی ها و حتی رفرمیست های ضد کمونیست و حکومتی دارند. بلکه مورد نظر ما آن عده ای هستند که به اتحاد کمونیست ها باور دارند، اما به درستی از روابط غیر دمکراتیک درون "حزبی" گریزانند. آنها چنین روابط ارتجاعی را با عنوان "حزب" همسان دانسته و منکر لزوم تشکیل آن هستند. تنها چیزی



ادامه سرمقاله ...

که ما می توانیم به ایشان بگوییم و امیدواریم مورد توجه شان قرار گیرد اینست که هر عنوانی را که میخواهند به اتحاد کمونیست ها بدهند. روابط سازمانی و تشکیلاتی بخصوصی از هوا نازل نشده است. جنبش کمونیستی ما در روند اتحاد خود درگیر مبارزه ایدئولوژیکی خواهد شد که امیدواریم نهایتا به استراتژی، تاکتیک، و ظرف و روابط سازمانی ای بشود که متناسب با شرایط مادی مبارزه طبقاتی و اهداف آن باشد. پس، در صورت شرکت در این مبارزه، نظرات شما نیز در این امر تاثیر گذار خواهد بود.

نتیجه اینکه، آنچه اکنون مرز بین پرولتاریا و بورژوازی را رسم کرده و کمونیست و غیر کمونیست را از هم متمایز می سازد، استراتژی ای است که در چنین مقطعی از شرایط مبارزه طبقاتی باید اتخاذ شود. به علت عدم موجودیت حزب طبقه کارگر در دهه های گذشته و حمل آلودگی نسبی به انواع "ایسم" های رویزیونیستی قرن بیستمی، تمامی ما روند جداگانه ای را به موضع کنونی مان طی کرده ایم و در طول راه پر پیچ و خم اصلاح ایدئولوژیک خود به نکات و مواضع حساسیت یافته ایم که لزوما مورد توجه دیگری قرار نگرفته است. تنها با نشست و گفتگوهای منظم و مشخص می توانیم این شرایط را تغییر داده و اولین قدمهای همگرایی و آغاز تاریخچه مشترک را بر داریم. مطمئنیم که هر یک از ما دیدگاه کامل خود را در موارد استراتژی، تاکتیک و ساختار حزبی (اتحاد کمونیستی) به حق دانسته و خواهان افناعت دیگران به صحت آن هستیم. ما در اینجا حساسیت تمامی نیروهای کمونیستی را به رسمیت می شناسیم و معتقدیم کلیه این موارد باید در روند مبارزه ایدئولوژیک مورد دقت و موضوع مباحث قرار گیرند. اما در قدم اول، می بایست ببینیم که از نظر هر یک هدف کنونی مبارزات پرولتاریا چیست؟ چرا که این استراتژی است که تاکتیک و ساختارهای روابط درونی را توجیه می سازد. در این مقطع طرح هر گونه جزئیات تاکتیکی و سازمانی باعث سردرگمی هایی می شود که هر بحث خلاق را به بن بست می کشاند. پس بیایید تا با برداشتن این قدم تاریخ ساز، خود را در راه اتحاد و پرولتاریا را با سازمان مورد نیازش مسلح نماییم.

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر

کارگران کمونیست ایران

اردیبهشت 1390

ادامه مارکسیسم و کمونیسم ...

گو اینکه این عدم تفکیک از زاویه ای حقیقت دارد. بدین معنی که هر مارکسیستی، به ناگزیر بودن مرحله بعدی تکامل جامعه بشری و محو طبقات اجتماعی و بازگشت شیوه زندگی کمونی معتقد است و تمام هم و غم خود را برای هدایت مبارزه طبقاتی کارگران علیه بورژوازی و شیوه تولید و زندگی سرمایه داری به کار می گیرد. اما عکس این امر صادق نیست. یعنی لزوما هر کمونیستی که برنامه حزبی طبقه کارگر را پذیرفته باشد و بر آن مبنی علیه حکومت های سرمایه داری و رفع استثمار در جهت ایجاد جامعه بی طبقه و کمونیستی مبارزه می کند، مسلط به این علم نیست و حتی کمونیست هایی را دیده ایم که آگاهانه مارکسیسم را نفی می کنند. برای اثبات این مدعی می توانیم به تاریخ کمونیسم مراجعه کنیم.

در حقیقت تاریخچه کمونیسم به همان دوران انشعاب جامعه بشری به طبقات اجتماعی باز می گردد. کلیه جوامعی که طبقات ممتاز در آنها شکل می گرفتند، با نیروهایی مواجه می شدند که خواهان حفظ روابط و مناسبات کمونی در قبیله شان بوده اند. تشکیل دسته های مسلح خاص و نهایتا دولت های طبقاتی بیانگر همین واقعیت است که طبقات ممتاز بدون سرکوب قهرآمیز نیروهای "کمونیست" در قبیله شان موفق به اعمال حاکمیت خود نشدند. در طول تاریخ ما همواره شاهد آن بوده ایم که طبقات مورد ستم با ایده "محو طبقات" علیه ستمگران به مبارزه پرداخته اند. "کمونیسم دهقانی"، "سوسیالیسم خرده بورژوازی" و ... نمونه ای از این تمایلات است.

اما کمونیسمی که ما اینک با آن روبرو هستیم نیز تاریخچه اش به ماقبل مارکسیسم باز می گردد. "اتحادیه کمونیست ها" سالها قبل از پیوستن مارکس و انگلس به ایشان زیر سلطه انواع ایدئولوژی های تخیلی و مذهبی موجود بود. حتی در سال 1843 انگلس پیشنهاد شاپر را برای پیوستن به اتحادیه رد کرده بود. مارکس در اتحادیه دمکرات های بروکسل فعالیت می کرد و انگلس توجه خود را معطوف به رادیکال های جنبش چارتیستی داده بود. این در سال 1847 بود که اصول مارکسیسم در اتحادیه تفوق یافت و اعضای مرکزی آن به مارکس و انگلس اختیاراتی را برای تدوین برنامه و بازسازی تشکیلاتی آن پیشنهاد دادند که برای ایشان قابل قبول بود.

در طول تاریخ جنبش کمونیستی شاهد بوده ایم که طرفداران پروڈن، لوئی بلانک، رابرت اوئن، لاسال و باکونین و یا دیگر غیر مارکسیست ها در انترناسیونال اول عضو بوده و فعالیت می کردند. و یا دسته بوند در حزب روسیه و حتی منشویک ها که مسلما از دید لنین و بلشویکها مارکسیست نبودند، اما حضورشان در حزب کمونیست را به این علت قطع نکردند. حتی پس از پیروزی انقلاب اکتبر و تشکیل کمینترن، در هیچیک از مفاد "21 ماده عضویت" که توسط لنین ارائه شده بود، شرط "مارکسیست بودن" قید نشده بود. انشعابات مختلف در احزاب کمونیستی بر مبنای ایدئولوژی صورت نمی پذیرفت، بلکه، به علت اختلاف در برنامه حزبی و استراتژی کمونیستی اتفاق می افتاد.

پس می بینیم که از لحاظ تاریخی "کمونیسم" مترادف "مارکسیسم" نیست. گویانکه یک مارکسیست حتما یک کمونیست است. اما، لزوما هر کمونیستی، مارکسیست نیست. چه بسا عده ای خود را "مارکسیست" اعلام می کنند، اما با تعبیرهای من درآوردی و یا اصول اقتصادی و جامعه شناسی بورژوازی چنین ادعایی دارند. متأسفانه این روزها از این نوع مارکسیست ها فراوان دیده می شوند. اما مورد نظر ما ایشان نیستند. مطمئنا وظیفه مارکسیست ها در درون احزاب طبقه کارگر مبارزه قاطعانه علیه تئوری ها و راه حل های بورژوازی و دفاع از اصول برنامه ای است که بر مبنای علم مبارزه طبقاتی تدوین گشته است. مورد نظر ما کمونیست هایی هستند که در نتیجه تجارب خود از مبارزه طبقاتی، و یا آموزشی که توسط دیگر کمونیست ها دیده اند، با خالص ترین نیت، برنامه حزب طبقه کارگر را می پذیرند، بدون آنکه بر علم مبارزه طبقاتی تسلط داشته باشند. اگر ما بخواهیم "مارکسیست" بودن را یکی از شروط عضویت و پیوستن افراد به حزب طبقه کارگر کنیم باعث می شویم تا بسیاری از نیروهای طرفدار استراتژی کمونیستی، سرنگونی حکومت های سرمایه داری، لغو مناسبات سرمایه داری و کار مزدی، و تشکیل "حکومت های شورایی"، را از پیوستن به حزب طبقه کارگر باز داریم و نتیجتا، این حزب را نیز تبدیل به فرقه دیگری از ده ها فرقه کمونیستی موجود کنیم. در صورتیکه حزب طبقه کارگر باید حتما در بر گیرنده تمامی گروه های کمونیستی معتقد به استراتژی انقلاب جهانی پرولتاریا و برقراری حکومت های شورایی باشد.

اردیبهشت 1390

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر



علل غیبت طبقاتی کارگران در مبارزات ضد دیکتاتوری - بخش پنجم

رامین رحیمی

حزب توده ایران، رفرمیسم بورژوازی «چپ»

حزب توده ایران بتاريخ مهرماه 1320 (1941) از بقایای محفل دکنتر ارانی، و برخی از فعالان کارگری آزاد شده، همراه با جمعی از روشنفکران غیر کمونیست به حمایت جناح "متفقین" راست و "چپ" سرمایه داری، بر مبنای الگوی ضد انقلابی کمینترن تشکیل شد. این "حزب" در حقیقت همان "جبهه ضد فاشیستی" بود که زمامداران بورژوازی روسیه مناسب حال سیاست های خارجی خود تشخیص داده بودند. احسان طبری در اعترافنامه "کژراهه" می نویسد: "معلوم شد که کمینترن به کسانی که مورد اعتمادش بودند و از آن جمله "رضا روستا" خبر داده بود که حزب جدید، حزب کمونیست نخواهد بود. اولاً به علت وجود قانون ضد کمونیستی مصوب 1310 شمسی، قانونی بودن فعالیت کمونیستها را ممنوع و عضویت در این حزب را به عنوان جرم سیاسی اعلام کرده بود و این قانون کماکان اعتبار داشت، ثانیاً به علت وضع اجتماعی ایران که وجود یک حزب مستقل کمونیست را غیر لازم می کند. طبق این توصیه، کمونیست ها و عناصر ملی باید مشترکاً حزب وسیعی به وجود می آوردند و برنامه ایجاد اصلاحات اجتماعی را به گونه ای که موجب رماندن خرده بورژوازی و سرمایه داری ملی نشود، مطرح نمایند. بعدها این مسئله روشن شد که حزب توده یک حزب علنی است و مانند سابق که حزب اجتماعیون بطور علنی وجود داشت، فعالیت قانونی می کند، اما کمونیست ها سازمان مخفی و جداگانه خود را تشکیل می دهند و از پشت پرده فعالیت حزب علنی را اداره می کنند." (1) البته ما صحت ادعای طبری را بر مبنای چنین اعترافنامه ای قرار نمی دهیم. بلکه، اسناد تشکیل این "حزب" و عملکرد تاریخی آن اثبات این ادعا است.

در مرامنامه تشکیل "حزب توده" که سه سال بعد در اولین کنگره آن نیز بتصویب رسید، در حقیقت 8 خواسته در چند ماده فرموله شده بود: 1. حفظ استقلال کشور و تمامیت ارضی آن، 2. برقراری رژیم دموکراسی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان، قلم، عقیده و اجتماعات، 3. مبارزه علیه هرگونه رژیم دیکتاتوری و استبدادی، 4. ایجاد اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبود بخشیدن به وضع زارعین و دهقانان، 5. اصلاحات اساسی در امور فرهنگی و بهداری و برقراری تعلیمات اجباری و مجانی عمومی و تأمین استفاده توده ملت از کيله مراحل فرهنگی و بهداشت، 6. تعدیل مالیاتها با در نظر گرفتن منافع توده های مردم، 7. اصلاح امور اقتصادی و بازرگانی و توسعه صنایع و معادن و وسایل حمل و نقل از قبیل ایجاد و نگهداری راههای شوسه و تکمیل خطوط آهن، 8. ضبط اموال و دارایی پادشاه سابق به نفع ملت ایران. گروه "جامی" در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است!" بدرستی به دو مطلب اشاره می کند. اول اینکه در خواسته چهارم این مرامنامه هیچ اشاره ای به "انقلاب ارضی" و انتقال مالکیت اراضی به دهقانان نشده بود. در صورتیکه، این خواسته از زمان انقلاب مشروطه نه تنها یکی از اهداف کمونیستهای ایران، بلکه حتی برخی از جمعیت های غیر کمونیستی نیز بود. دیگر اینکه، در این مرامنامه هیچ درخواست مشخصی در مورد طبقه کارگر مطرح نگشته بود. (2) در صورتیکه، حتی در بحبوحه دیکتاتوری رضاخانی طبقه کارگر در اعتصابات خود خواسته هایی چون آزادی فعالیت سندیکاها و صندوق های کمکهای مالی، 8 ساعت کار در روز، تعیین حداقل دستمزد روزانه، رعایت ایام تعطیل و جشن های رسمی و ... مطرح ساخته بود. پس، با در نظر گرفتن نکات بالا، حداقل از لحاظ تئوریک، می توان ادعای احسان طبری در مورد حضور یک "سازمان مخفی کمونیستی" در نهاد "حزب توده" را نیز مردود شمارد. البته، در کنگره اول این "حزب" در اثر فشار مبارزات کارگری در بین سالهای 21 تا 23 ش، چند خواسته کارگری صرفاً صنفی در برنامه اش گنجدید شد که در همان چارچوب بورژوازی باقی ماند. این در سال 1331، یعنی پس از گذشت چهار سال از "انحلال" آن در پی سوء قصد ناموفق علیه شاه و فرار کمیته مرکزی آن از زندان و مهاجرت به شوروی، آنهم صرفاً در سطح یک جزوه، بود که ایشان عنوان کردند حزب توده، حزب طبقه کارگر بوده و بر ایدئولوژی "مارکسیسم - لنینیسم" استوار است و وظیفه خود را برانداختن نظام سلطنتی، تغییر قانون اساسی، تقسیم بلاعوض املاک زراعی، تشویق سرمایه های داخلی برای توسعه صنایع، و استقرار دموکراسی توده ای می دانند. (3) اما، این اعلام موضع با هیچ تغییری در برنامه های این "حزب" و عملکرد آن، همراه نبود. "حزب توده" همواره، تا به امروز، بر مبنای خط رفرمیسم بورژوازی حرکت کرده است و بر مبنای شواهد تاریخی نیز، این "حزب" هرگز در مقام متشکل کننده قشر پیشرو پرولتاریا و معرف منافع انقلابی طبقه کارگر قرار نگرفت و در هماهنگی با مرامنامه اش، منافع سرمایه داری روس را معرفی می کرد. حتی اگر ما نخواهیم تحرکات احزاب دمکرات آذربایجان و کردستان را به پای "حزب توده" بگذاریم، حمایت این "حزب" از اعطای امتیاز نفت شمال به سرمایه داران روسی و تغییر جهت های ناگهانی بر مبنای سیاست های خارجی "اتحاد جماهیر شوروی" غیر قابل انکار است. نویسندگانی که این مطلب، از بسیاری از اعضای سابق اجرایی این "حزب"، مثالهای زیادی از دخالت های مستقیم حکومت روسیه در امور داخلی "حزب توده" را شنیده است. از جمله، حمایت از "کمیته مرکزی" در مقابل انشعاب خلیل ملکی، حکم به محدود نمودن مبارزه علیه فئودالهای شمال ایران و اخراج، تبعید و حتی قتل اعضای که حاضر به ترک مبارزه علیه این فئودالها نبودند. و ...

ماهیت بورژوازی و وابسته بودن حزب توده به سرمایه داری خارجی و بومی بخصوص در سیاست های کارگری این حزب نیز مشهود است که در مرور اعتلای مجدد جنبش طبقه کارگر در این سالها خواهیم دید.

اعتلای مجدد جنبش طبقه کارگر ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲

بسیاری از تاریخ نویسان معاصر به دلایل مختلف سعی در این دارند که اعتلای مجدد جنبش طبقه کارگر در سالهای پس از دیکتاتوری سپاه رضاخانی را به فعالیت های "حزب توده" نسبت دهند. انگیزه تاریخ نویسان بورژوازی "چپ" که عمدتاً به رویونیسم روسی و حزب توده گرایش داشته اند واضح و روشن است. ایشان می خواهند "حزب توده" را با زور تحریف تاریخ و دروغ "قهرمان" طبقه کارگر جلوه داده و آن را به جای حزب طبقه کارگر به خلق مردم فرو کنند. و اما، انگیزه تاریخ نویسان بورژوازی راست از این اقدام، سوء استفاده کردن از خیانت ها و وابستگی "حزب توده" برای ایجاد دید و احساسات منفی نسبت به سنت تاریخی مبارزات کارگری است. البته این بدان معنی نیست که در طول این دوران، این "حزب" دارای هیچ نفوذی در میان جنبش کارگری نبوده است. در زیر خواهیم دید که ایشان چگونه از اوج گیری مبارزات طبقه کارگر برای پیشبرد اهداف پلیدی بورژوازی روس استفاده کرده و حتی، طبق نیازهای این "ابر قدرت در حال شکلگیری"، در سرکوب فعالان و تشکلات مستقل کارگری با بورژوازی وطنی و دولت های وقت همکاری داشتند و برخلاف سنت مبارزاتی "حزب کمونیست ایران" هرگز به آموزش و پرورش و سازماندهی انقلابی طبقه کارگر بر اساس استراتژی و نقش تاریخی - طبقاتی کارگران نپرداختند.



تاریخ معاصر ایران، همچون تاریخ اغلب کشورهای و مناطق جهان، پس از آغاز دوران امپریالیستی، تحت تأثیر روند جهانی شدن سرمایه و رقابت جناح های متعدد و مخالف آن قرار داشته است.

همانطور که در بخش های گذشته توضیح دادیم، رقابت خصمانه سال های آغازین قرن بیستم و جنگ جهانی اول، به علت برآمد جنبش انقلابی طبقه کارگر در سراسر جهان سرمایه داری که نهایتاً به انقلاب اکتبر روسیه و تشکیل حکومت های شورایی در برخی از کشورهای اروپایی انجامید، بدون نتیجه ای قاطع پایان یافت. حکومت و سرمایه داری "شکست خورده" آلمان می بایست به سرعت تقویت می شد تا از انقلاب پرولتری در حال شکلگیری در آن منطقه جلوگیری به عمل آید. در غیر اینصورت، با اتحاد بین المللی حکومت های شورایی روسیه و آلمان، انقلاب پرولتاریای جهانی غیر قابل مهار می گشت. نتیجه این ترکیب مخاصمات امپریالیستی، سرکوب انقلاب و شورشهای کارگری آلمان و تغییر شرایط بین المللی و آغاز یک دوره ضدانقلابی و ایزوله شدن طبقه کارگر روسیه و حکومت شورایی بود. در پی آمد آن نیز، چیرگی بورژوازی روسیه، در شکل بروکراتیک آن، سرکوب خشونت آمیز طبقه کارگر و متحد آن، دهقانان، و قتل عام مؤثر انقلابیون کمونیست به دست ایشان صورت پذیرفت. پس، طبیعی بود که بعد از توفیق سرمایه جهانی در این امر، آتش مخاصمات نیمه تمام ایشان، دوباره برافروزد و آلمان تقویت شده، ادعای سابق خود را در رهبری سرمایه جهانی و سهم خواهی بیشتر تازه کند. آغاز جنگ جهانی دوم، در حقیقت، ادامه همان جنگ اولی بود که در سال ۱۹۳۹ (۱۳۱۸ ش) آغاز گشت و در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ ش) "اتحاد جماهیر شوروی" را شعله ور ساخت.

بزرگترین نبرد تاریخ بشریت، "عملیات بارباروسا"، در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ میلادی (۲ تیرماه ۱۳۲۰ ش) با حمله ۲۰ میلیون نفری "متحدین" به مرزهای اروپایی شوروی کلید خورد و تا سال ۱۹۴۵ (۱۳۲۴) ادامه یافت. در صورت پیروزی آلمان بر این کشور، با در نظر گرفتن اینکه، ژاپن نیز چین را به تسخیر خود در آورده بود و با حمله ناگهانی اش، دست آمریکا را از جزایر اقیانوس آرام قطع ساخته بود، جناح ایشان عملاً به اهداف نهایی دست یافته و نتیجه جنگ به نفع ایشان تمام می شد. پس، لازم بود که جناح "متفقین"، یعنی انگلستان و آمریکا، هر چه سریع تر به کمک شوروی آمده و ارتش آلمان را در آن جبهه (جبهه شرق) زمین گیر می کردند. در این استراتژی دفاعی، ایران "پل پیروزی" بود. اما، "پل پیروزی" بیانگر تمامی نقش ایران در این استراتژی نبود. چرا که، ایران، همراه با بازی کردن نقش مسیر کمک رسانی به "جبهه شرق"، همچنین، تأمین کننده نفت و سوخت و تسلیحات و مواد غذایی کشاورزی و دامی و اسب و ... نیز بود. بنابراین، آنچنان نقش تعیین کننده ای در نتیجه جنگ می داشت که سرنوشت آن نمی توانست در دستان کسی باقی بماند که با "متحدین" همراه بود. در تاریخ سوم شهریور ۱۳۲۰، "متفقین" از شمال و جنوب ایران را اشغال کردند و عذر "رضا خان پهلوی" را خواستند و با پا در میانی "فروغی"، پسر او، محمدرضا را به سلطنت نشانند. با برداشته شدن درب دیگ دیکتاتوری سپاه رضاخانی، خواسته های سرکوب شده طبقات و اقشار مختلف رها گشتند. کابینه فروغی نیز چاره ای جز باز کردن درب زندانها نداشت. بدین ترتیب فعالان و رهبران سیاسی، کارگری و اجتماعی ای که توانسته بودند دخمه ها و سیاهچالهای این سال ها را تحمل کنند و زنده بمانند، آزاد شدند و چون ماهی در آب، خود را در درون جامعه ای جوشان از بحران های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یافتند.

در این میان، رهبران جنبش کارگری که همگی دست پرورده "حزب کمونیست ایران" بودند، به سرعت کار خود را آغاز کرده و به شکل و سازماندهی مبارزات کارگری پرداختند. در موازات با این اقدام، بقایای گروه ۵۳ نفر هسته "دکتر ارانی" نیز تصمیم به احیاء "حزب کمونیست ایران" گرفتند. اما در رجوع به سفارت شوروی از این کار منع گشتند. حکومت سرمایه داری روسیه به هیچ عنوان خواهان احیاء سنت مبارزات انقلابی "حزب کمونیست ایران" نبود. برای پیشبرد اهداف جناح "متفقین" سرمایه جهانی، ایران می بایست در آرامش کامل و تولیدات نفت و تسلیحات و کشاورزی و دامی بدون وقفه و در سقف حداکثری تداوم می یافت. گفته می شود که با پا در میانی رضا روستا، بالاخره سفیر روسیه با تشکیل "حزبی" در چهارچوب "جبهه متحد ضد فاشیستی" متشکل از کلیه طبقات و اقشار "مترقی" و با خواسته ها و شیوه عمل کاملاً رفرمیستی موافقت می کند. (۴) بدین ترتیب در مهر ماه ۱۳۲۰ و برای حفظ منافع و پیشبرد سیاست های حکومت "مادر سوسیالیستی" (بخوانید "سرمایه داری چپ") در ایران، "حزب توده" تشکیل می شود.

در مورد مرامنامه آن، در بالا توضیح دادیم. فرشید فریدونی که در مورد نقش حزب توده در جنبش کارگری آن سال ها تحقیقات گسترده ای کرده است در مطلبی (۵) از یکی از بیانیه های این حزب نقل قول آورده که می گوید: "حزب توده ایران موجب تشدید اختلافات طبقاتی نیست (-) ما بارها توضیح داده ایم و بار دیگر اعلام می نمائیم که حزب توده هیچگاه نخواسته است اختلافات طبقاتی را در این کشور تشدید نماید (-) بکرات اعلام نمودیم که باید از سرمایه ها و صنایع داخلی پشتیبانی نمود و نگذاشت که بازرگانان و سرمایه داران ایرانی دلالتان دست دوم صاحبان بزرگ صنایع خارجی گردند". فریدونی شرایط آن دوران را اینگونه توصیف می کند. "بیش از ۷۰۰۰۰ کارگر ایرانی برای حمل و نقل خواروبار و مهمات به کارمزدی گماشته شده بودند که قبلاً در کشاورزی اشتغال داشتند. ارتش انگلستان هزار و هفتصد کامیون و دویست اتوبوس و ارتش سرخ چهارصد کامیون را مصادره کرده بودند و برای حمل و نقل مهمات و سربازان به جبهه استفاده می کردند (۳۴). حمل و نقل بکلی مختل شده بود و شهروندان ایرانی با کمبود مواد غذایی روبرو بودند. احتکار بازار کمبود مایحتاج زندگی را حادتر می کرد. سیاست متفقین در ایران شامل تجهیز ارتش سرخ با مهمات، مبارزه با هواداران فاشیسم، جلوگیری از خرابکاری عوامل نازیسم، خنثا کردن جنبش های اجتماعی به عنوان مانعی برای حمل و نقل مهمات به شوروی و تبلیغات برای "تولیدات پی وقفه" می شد. حزب توده نیز برای تحقق چنین سیاستی در ایران سازمان یافت. (۶) بنابراین، جای تعجب ندارد که در زمان تأسیس "حزب توده" حساسیتی نسبت به خواسته های طبقه کارگر نشان داده نشد و به این طبقه، تنها از لحاظ ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی خود نگاه شد.

اما، فعالان کارگری دیگری نیز بودند که از همان آغاز طبیعت "حزب توده" را تشخیص دادند و از پیوستن به آن خودداری ورزیدند و کوشش کردند تا طبقه کارگر را مستقل از منافع جناح های سرمایه داری جهانی سازمان بدهند. "برخی از فعالین جنبش کارگری به دلیل تجربیات تاریخی، وابستگی به شوروی را مضر می دانستند و به سازماندهی جنبش مستقل کارگری پرداختند. یوسف افتخاری با همکاری رحیم همداد، خلیل انقلاب، عزیزالله عتیقه چی، نادر انصاری، نادر کلهری و محمود نوایی "اتحادیه ی کارگران و بزرگان ایران" را سازمان دادند. افتخاری نظرهای کمینترن و حزب توده را مغایر با مارکسیسم می دانست و معتقد بود که مبارزه ی طبقه ی کارگر هیچگاه نمی تواند به تعویق افتد. او با شرکت خاندان اسکندری در نهادهای کارگری مخالف بود زیرا اعتقاد داشت که شاهزاده های قاجار جایگاهی در جنبش ندارند. مخالفت سر سخت او با رضا روستا، اردشیر آوانسیان و عبدالصمد کامبخش به دلیل تجربیات دوران زندان از یک طرف و همکاری نزدیک آنها با سفارت شوروی بود. افتخاری آنها را متهم به جاسوسی برای شوروی می کرد (۳۶) به همین دلایل افتخاری با وجود مذاکرات متعدد با اعضای حزب توده و میانجیگری سفارت شوروی به آن حزب نگرید و به سازماندهی "اتحادیه ی کارگران و بزرگان ایران" ادامه داد. در اوایل تابستان ۱۳۲۲



روزنامه‌ی گیتی به عنوان ارگان رسمی اتحادیه با امتیاز خلیل انقلاب منتشر شد. خلیل انقلاب سازمان‌دهی اتحادیه را در تبریز نیز به عهده داشت. علی امید مسئول تشکیلات خوزستان بود و در مازندران و گرگان اتحادیه تحت نظر بابایی سازمان می‌یافت. یوسف افتخاری در مذاکراتی با نمایندگان "اتحادیه‌ی زحمتکشان" چون علی‌زاده و ابراهیم‌زاده موفق شد آن‌ها را به "اتحادیه‌ی کارگران و بزرگان ایران" جلب کند. به این ترتیب کارگران راه آهن در تبریز و مازندران نیز به عضویت اتحادیه‌ی مستقل در آمدند. (۳۷) خصوصیت اتحادیه‌ی مستقل کارگری را افتخاری در ماه مهر ۱۳۲۲ چنین بیان می‌کند: "اتحادیه کارگران که به مبنای مبارزه اقتصادی تأسیس و تشکیل گردیده علاوه بر این که از مدخله در امور سیاسی خاصه خودداری می‌نماید نسبت به هر حکومتی که به منظور تحکیم اصول استثمار و فشار طبقه کارگر بر قرار شود بدبین می‌باشد، خواه این حکومت در تحت نظر سید ضیاءالدین باشد و خواه تحت نظر قوام‌السلطنه و خواه هر کس دیگر." (۳۸) یوسف افتخاری مبلغ سوسیالیسم و حکومت شورایی بود و ترکیب این دورا بهترین فرم دمکراسی می‌دانست. او اما تشکیل حزب کمونیست را در این دوره ضروری نمی‌پنداشت زیرا معتقد بود که حزب رهبر طبقه‌ی کارگر است و تشکیل آن به ارتقاء فرهنگی جنبش کارگری نیاز دارد. فقدان فرهنگ تحزب نزد کارگران ایرانی دلیل مخالفت او با تشکیل حزب کمونیست بود. (7)

پس می‌بینیم که در هر دو صورت، یعنی رهبری جنبش کارگری به دست فعالان وابسته به حزب توده و یا رهبران غیر وابسته، مبارزات طبقه کارگر در همان سطح صنفی و در چارچوب رفرمیستی باقی می‌ماند که ماند. موضع اکونومیستی رهبرانی چون یوسف افتخاری، علیرغم شناخت صحیح شان نسبت به حکومت سرمایه داری روسیه و اعتقادشان به برقراری حکومت شوراهای، به علت احتراز از درگیری کارگران در مبارزات سیاسی، باعث می‌شد تا راه "حزب توده" برای سوء استفاده از جنبه سیاسی مبارزات کارگری باز بماند. بخصوص در زمانی که شدت مبارزه طبقاتی به حدی بود که تمام جامعه را در تمامی جنبه‌های زندگی، بویژه جنبه سیاسی درگیر کرده بود.

مرتضی فاتح، نویسنده مطلب "صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران" درباره مبارزات کارگری این دوران، به علت سیاست "تولید بی وقفه" اشغالگران، حکایت از آغاز فعالیت‌های کارگری و سازماندهی اتحادیه‌ی ای می‌کند. او می‌نویسد: "بخش راست متمایل به غرب و همچنین حزب توده به عنوان حزبی با گرایش به سمت شوروی، در این سالها اعتصابات کارگری را به نفع جنبه فاشیستی میدانستند و این اعتصابات را مجاز نمی‌دانستند. از آنجا که اکثر کارخانجات و مراکز تولیدی در خدمت رفع نیازهای دول متفق بود، کارگران از دست زدن به اعتصاب شدیداً منع میشدند.

در این سالها تشکلهای مختلفی توسط فعالین کارگری ایجاد گردید که نقش مهمی در اعتصابات و اعتراضات اجتماعی کارگران داشتند. از جمله این تشکلهای میتوان به "اتحادیه کارگران و بزرگان" اشاره کرد. این تشکل توسط کسانی مانند یوسف افتخاری و خلیل انقلاب پایه گذاری شد. این اتحادیه در اوائل سال ۱۳۲۱ اعلام موجودیت کرد. این اتحادیه در سالهای اولیه تشکیل به سرعت در میان کارگران راه آهن شمال و معادن آن منطقه و همچنین در شهرهای آذربایجان مورد توجه قرار گرفت و شعبه‌های مختلفی از این اتحادیه در این مناطق توسط فعالین و کارگران ایجاد گردید. این اتحادیه در حقیقت مهمترین تشکل کارگری رقیب تشکلهای کارگری حزب توده در آن سالها بود." (8)

و اما در مورد شرایط اقتصادی کارگران، کارخانجات تسلیحاتی و صنعت نفت که زیر دیدگان اشغالگران مدیریت می‌گشتند، بلافاصله، شرایط بهتر کار را برای کارگانشان مهیا ساختند. البته، ایشان هرگز تیغ تهدید به زور را زمین نگذاشتند. "در دوره جنگ، بخش زیادی از کارخانجات تولید مایحتاج عمومی و کارخانجات تسلیحات عموماً به تولید کالاهای مورد نیاز ارتش‌های متفق اختصاص داشت. به همین دلیل در برخی از کارخانجات که مستقیماً به تولید این محصولات مشغول بودند میزان درگیری کارگران با کارفرمایان کمتر بود و عموماً به خواسته‌های کارگران به صورت تعدیل شده رسیدگی میشد. از جمله این موارد نمونه ای است که افتخاری در کارخانه تسلیحات به آن اشاره میکند. در کارخانه مهمات سازی رفتار سرکارگراها و روسای بخش با کارگران نامناسب و زمان استراحت و غذاخوری آنان بسیار محدود بود اما از آنجا که اعتصاب و دست از کار کشیدن کارگران در آن دوره تعبیر به حمایت از فاشیسم میشد و عملاً برای فعالین کارگری اتهامی خطرناک بود، اتحادیه تسلیحات به مدیریت کارخانه اعلام نمود در صورت ادامه این رفتار توسط سرکارگراها، اتحادیه راساً اقدام به تنبیه آنان خواهد کرد در اثر این تهدید مجموعاً شرایط کارگران در کارخانه بهتر از سابق میگردد. و یا در نمونه ای دیگر در آذربایجان توافقی میان اتحادیه کارگران با کارفرمایان درخصوص تهیه نان برای کارگران توسط کارفرما صورت میگردد." (9)

اما، شرایط زندگی کارگرانی که تولیداتشان "استراتژیک" محسوب نمی‌گشت، به علت احتکار مواد غذایی و دستمزدهای ناچیز و ساعات کار طولانی و ... بسیار وحشتناک بود. "پس از خروج رضا شاه و درهم ریختگی سیاسی و اجتماعی ناشی از اشغال کشور توسط دول متفق و همچنین قرار گرفتن کلیه تولیدات کشاورزی و صنعتی کشور در جهت رفع نیازهای ارتشهای متفقین، موجی از قحطی و گرسنگی کشور را فرا گرفت که کارگران اولین قربانیان این موج بودند. بنا به یک گزارش دولتی، کارگران در اصفهان برای رفع گرسنگی گاه‌ها از کاه به جای آرد در نان استفاده میکردند. در آذربایجان نیز که همه امکانات در اختیار ارتش سرخ بود، تنها با فشار اتحادیه کارگران و بزرگان کارفرمایان مجبور شدند برای کارگران و خانواده‌هایشان سهمیه نان در نظر بگیرند و در کارخانجات نانوایان تأسیس کنند. به هر حال اوضاع معیشتی و زیستی کارگران در سراسر ایران تقریباً مانند همه کشورهای در حال جنگ و یا اشغال شده بود." (10)

به همین دلیل، علیرغم خطر متهم شدن به "خرابکاری" اقدام به اعتصاب می‌کردند. "یکی از مهمترین اعتصابات در سال ۱۳۲۱ توسط کارگران و فعالین کارگری در نساجی‌های اصفهان شکل گرفت. در مرداد ماه این سال کارگران شهرضا و پشمیاف در اعتراض به سطح دستمزدها و گرانی ارزاق دست به اعتصاب زدند. در نتیجه این اعتصاب که توسط اتحادیه کارگران نساجی‌ها هدایت میشد کارفرمایان مجبور شدند ۲۵ درصد به دستمزد کارگران اضافه کنند. همچنین در جهت تامین نان کارگران روزانه نان مجانی در اختیار کارگران بگذارند و حقوق ایام تعطیل را به کارگران پرداخت نمایند. در ابتدای اعتصاب، فرمانداری وقت اصفهان در تقابل با اعتصاب کارگران و سرکوب آنان نیروهای نظامی به کارخانه‌های اعتصابی گسیل داشت اما کارگران عقب نشینی نکرده و بر خواسته‌های خود مبنی بر افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار و معیشت خود پافشاری کردند. علیرغم برآورده شدن بخشی از خواسته‌های کارگران و بازگشت به کار کارگران اما تا مدتها تنشها میان کارگران و کارفرمایان در منطقه ادامه داشت تا اینکه نهایتاً با حضور نماینده دولتی در مذاکرات میان کارگران و کارفرمایان، علاوه بر موارد توافق شده در قبل، کارفرما موظف گردید یک ماه دستمزد به عنوان پاداش سالیانه و هزینه لباس کار سالیانه را نیز به کارگران پرداخت نماید.

اعتصاب کارگران اصفهان باعث شد میزان محبوبیت تشکلهای کارگری به شکل روزافزونی در میان کارگران بالا رفته و بخش‌های هر چه بیشتری از کارگران به این تشکلهای پیوندند. از جمله پیوستن ۷ کارخانه دیگر در اصفهان به اتحادیه کارگران نساجی بود. اتحادیه کارگران نساجی‌ها که اکنون تقریباً همه کارگران این رشته را در برمیگرفت در جهت تامین خواسته‌های کارگران با پشتیبانی کارگران ۹ کارخانه اعلام اعتصاب نمود. این اعتصاب ۱۱ هزار کارگر از ۹ کارخانه نساجی را در بر میگرفت. در ابتدا کارفرمایان طبق عادت معمول از نیروهای نظامی در اصفهان برای پایان دادن به اعتصاب تقاضای کمک کردند. به دستور سرلشکر زاهدی فرمانده پادگان اصفهان، رهبران اعتصاب دستگیر و کارخانجات توسط ارتش محاصره شدند. با مقاومت و گسترش اعتراضات در اصفهان و هراس حکومت مرکزی از اعتصابات سراسری در



همبستگی با کارگران اصفهان، ارتش و کارفرمایان مجبور به آزاد کردن فعالان کارگری و پذیرش خواسته های کارگران شدند. در جهت پایان دادن به اعتصاب، کارفرمایان نه فقط مجبور به افزایش دستمزدها گردیدند بلکه همچنین با ۸ ساعت کار روزانه، رسیدگی پزشکی ماهیانه کارگران، کمک هزینه غذایی، ممنوعیت کار کودکان، اختصاص دو دست لباس کار سالانه و پرداخت یک ماه پاداش سالانه نیز موافقت کردند. از سال ۱۳۲۱ در اکثر مراکز کار و زندگی کارگران تشکلهای کارگری شروع به رشد و نمو کردند. در این میان تشکلهایی از قبیل اتحادیه کارگران سیلو، اتحادیه کارگران راه آهن شمال، اتحادیه کارگران معادن زیر آب، اتحادیه کارگران دخانیات، اتحادیه کارگران تسلیحات، اتحادیه نساجی های شمال، تشکیلات کارگران نفت جنوب، اتحادیه کارگران ساختمان راه آهن،... به سرعت جای خود را در میان توده کارگران باز نمودند و به تشکلهای مورد اعتماد کارگران تبدیل شدند." (11)

در اثر رشد اعتلای مبارزات کارگری، تمایلات راست و "چپ" سرمایه داری (حزب توده) به وحشت افتاده و اقدام به تشکیل اتحادیه های وابسته به خود کردند. از جمله چنین اتحادیه ها، تشکیل "شورای مرکزی اتحادیه های کارگری" در اواخر سال 1321 توسط رضا روستا و آرداشس (اردشیر) آوانسیان، از اعضای مرکزی حزب توده بود. هدف اصلی تشکیل این اتحادیه مبارزه علیه هر تشکل مستقل کارگری ای بود که می توانست سیاست "تولید بی وقفه" را مورد تهدید قرار دهد. بدیهی است که فوری ترین و مهمترین هدف ایشان انهدام "اتحادیه کارگران و بزرگان ایران" و منفرد ساختن رهبرانی چون یوسف افتخاری بود. "از همان اولین دوران سازماندهی "اتحادیهی کارگران و بزرگان ایران" این تشکیلات مستقل با تعرضی همه جانبه روبرو بود. در صدر این تعرض اعضای حزب توده قرار داشتند، زیرا آن‌ها از یک سو سندیکاهای مستقل کارگری را رقیبی برای تشکیلات خود می‌دانستند و از سوی دیگر جنبش مستقل کارگری را مانعی برای تحقق "جبهه‌ی متحده‌ی ضد فاشیسم در ایران" و محل تحقق سیاست "تولیدات بدون وقفه" می‌پنداشتند. به همین دلایل رضا روستا و اردشیر آوانسیان افتخاری را تروتسکیست، جاسوس شهربانی، خرابکار و منافق خطاب می‌کردند. فعالیت اعضا و گسترش اتحادیه‌ی مستقل موجب هراس نمایندگان حزب توده بود و به این دلیل رضا روستا به تشکیل "شورای مرکزی کارگران" اقدام کرد. او بعد از انتشار روزنامه‌ی ظفر در مذاکراتی با منشی "اتحادیه‌ی کارگران کفاش"، حسن مسگرزاده، به اسناد، مدارک و مهر "اتحادیه‌ی مرکزی کارگران" دست یافت و با این شیوه خود را از یک طرف وارث تاریخی مبارزات طبقاتی در ایران معرفی می‌کرد (۳۹) و از طرف دیگر اعضای حزب توده را به زد و خورد با فعالین جنبش مستقل کارگری می‌گماشت. دفتر "اتحادیه‌ی کارگران و بزرگان ایران" در لاله‌زار بارها مور تعرض و تصاحب اعضای حزب توده قرار گرفت. رضا روستا و عبدالصمد کامبخش از فعالیت صنفی "اتحادیه‌ی کارگران و بزرگان ایران" به فرماندار نظامی شکایت کردند و ارتش سرخ از میتینگ‌های مستقل کارگری جلوگیری می‌کرد. طرح تبعید یوسف افتخاری از آذربایجان با اعتصاب کارگران چرم سازی خنثی شد. مأموران شوروی به مدت دو هفته مانع خروج او از ایران برای شرکت در اجلاس سندیکاهای کارگری در پاریس شدند و از این رو در این کنگره نماینده‌ی حزب توده، (شاهزاده) ایرج اسکندری و صدر "شورای مرکزی کارگران"، رضا روستا به عنوان نمایندگان کارگران ایران به رسمیت شناخته شدند. بدیهی است که سیاست حزب توده برای تضعیف اتحادیه‌های مستقل محدود به این‌گونه فعالیت‌ها نمی‌شد. رضا روستا در مذاکراتی علی‌زاده و ابراهیمزاده را متقاعد کرد که به "شورای مرکزی کارگران" ملحق شوند. پیوستن فعالین شناخته شده‌ی جنبش مستقل کارگری چون خلیل انقلاب، عتیقه‌چی و انصاری به "شورای مرکزی کارگران" پیش فرض‌های انحلال "اتحادیه‌ی کارگران و بزرگان ایران" را مهیا کردند. (40) اتحادیه‌ی مستقل از طرف دیگر مورد تعرض سرمایه‌داران، مأموران انتظامی و جریان‌های ضد کارگری بود. در آذربایجان فعالین جنبش کارگری توسط اوباش با حمایت پلیس ضرب و شتم می‌شدند. در اصفهان حزب اراده‌ی ملی با همکاری شیوخ اسلامی، بازاری‌ها، عشایر بختیاری و سرمایه‌داران بخش نساجی تشکلی به نام "اتحادیه‌ی مرکزی کارگران، کشاورزان و پیشه‌وران" را سازمان دادند. اعضای این اتحادیه روزمره به سرکوب فعالین جنبش کارگری می‌پرداختند. در آبادان اداره‌ی حفاظت شرکت نفت با تشکیل "سندیکای عرب‌ها" سبب تفرقه در جنبش کارگری شد. اعضای این تشکیلات فعالین جنبش کارگری را شناسایی و سرکوب می‌کردند." (12)

بدین ترتیب بود که مبارزات به حق کارگران ایران برای دستیابی به خواسته های صنفی شان، با اغوای وابستگان سرمایه داری جهانی و زور سرنیزه "متفقین"، در انقیاد ایشان قرار گرفت. البته شرایط عینی جامعه و استثمار بی حد و اندازه کارگران، لحظه ای این مبارزات را متوقف نکرد. اما، هر بار، یا به زور و یا با پا در میانی تشکلات وابسته، نهایتاً به سازش و آرامش و "تولید بی وقفه" می‌گرایید.

شرایط جنبش کارگری و اقدامات «حزب توده» پس از پایان جنگ جهانی

"حزب توده" با تشکیل "شورای مرکزی کارگران" و با تکیه به همکاری دولت های وقت و نیروهای سرکوبگر "متفقین" توانست "اتحادیه کارگران و بزرگان" را منحل کرده و در سال 1323 با "جذب" اتحادیه ها و رهبران آن بزرگترین تشکیلات کارگری خاورمیانه را با نام "شورای متحده مرکزی" تشکیل دهد. اما نتیجه 4 سال مبارزه پیگیر و فهرمانانه کارگران تأثیر خود را گذاشت و توان مبارزاتی طبقه کارگر را به اثبات رساند. "در گزارش سفیر انگلستان درباره جنبش کارگری که در حال اوجگیری است چنین گفته شده است" ... ما در ایران آشکارا در آغاز عصر تازه ای هستیم و ظهور جنبش اجتماعی جدیدی را می بینیم. مزایایی که کارگران کسب کرده اند، قابل توجه است و مسلماً همچنان کارفرمایان را وادار خواهند کرد که قدرت تازه کشف شده آنان را احساس کنند." (13)

از طرف دیگر، پس از پایان جنگ، اتحاد مقطعی جناح "متفقین" نیز شکسته شد و پیروان این جنگ، با منافع مختلف و رقابتی در مقابل یکدیگر صف آرایی کردند. اینک زمان آن رسیده بود که هر یک سهم خود را از غنائم و دستاوردهای این جنایت هولناک تاریخ بشری ببرند. ما وارد جزئیات غیر مربوط به ایران نمی شویم، چرا که تقسیم اروپا به دو تکه "شرقی" و "غربی" معرف حضور همگان است. کشور آلمان نیز از این تکه شدن بی بهره نماند و "شرق" آن نصیب امپریالیسم نواخته روسیه شد. در حالیکه، "غرب" آن به زیر نفوذ امپریالیسم آمریکا در آمد و این دو قدرت در طول نیم قرن (تا سال 1990) "ابر قدرتهای" سرمایه جهانی گشتند و متاسفانه با غیبت طولانی کمونیسم انقلابی، دست های تجاوز گرانه خود را به اقصاء نقاط جهان انداختند و در هر جا که پا گذاشتند، جز فقر و بدبختی و جنگ و اجساد انباشته شده کارگران و دیگر اقشار و طبقات زحمتکش، چیزی به ارمغان نیاوردند.

کارگری که انقلابی نباشد، هیچ نیست! (کارل مارکسی)



در ایران نیز، همین رقابت های خونین، حتی قبل از پایان جنگ آغاز گشته بود. ایران که زمانی "پل پیروزی" نامیده می شد، و از تبلیغات سرمایه جهانی و بورژوازی بومی اینطور برداشت می شد که کشور مستقل و یار و یاور "متفقین" است، ناگهان چهره واقعی یک کشور اشغال شده را به خود گرفت که می بایست منابع آن نیز مانند دیگر کشورهای اشغال شده، بمثابه غنیمت جنگی مورد تقسیم و سهم خواهی امپریالیستی قرار بگیرد.

با اینکه جنگ جهانی در اواسط بهار 1324 ش (22 مه 1945) با تسلیم بی قید و شرط آلمان خاتمه یافت، اما از اوائل تابستان یکسال قبل از آن (6 ژوئن 1944- 16 خرداد 1323) با حمله "متفقین" به خاک فرانسه در نورماندی، پیروزی ایشان مسجل گشته بود. شرکت های آمریکایی در همان سال پیشنهاد گرفتن امتیاز اکتشاف نفت ایران را تسلیم دولت ساعد(نخست وزیر وقت) کرده بودند. سرمایه داری روسیه هم بلافاصله، از طریق وزیر امور خارجه اش، کافتارادزه، پیشنهاد امتیاز استخراج کلیه معادن استان های شمالی را به ایران ارائه داد. به همین علت، و تحت فشار عناصر "ملی گرا"، دولت ساعد اعلام نمود که هیچ مذاکره ای در مورد اعطای امتیاز در مورد ذخایر منابع طبیعی ایران تا پایان جنگ صورت نخواهد داد. مجلس چهاردهم نیز طرح ممنوعیت مذاکره برای اعطای امتیاز نفت را تصویب نمود. این اقدام دولت ساعد با اعتراض شدید روس ها روبرو شد و "حزب توده" نیز بنا بر حمایت از منافع سرمایه داری روس حملات تبلیغاتی وسیعی را علیه دولت وقت آغاز کرد. نهایتاً کابینه ساعد مجبور به استعفا گشت. دو کابینه دیگر هم (بیات و حکیمی) تاب تحمل فشارها را نیاورده و در مدت کوتاهی ساقط گشتند. در این میان جنگ نیز بصورت رسمی پایان یافته بود و عمده نیروهای نظامی آمریکا و انگلیس از ایران خارج گشتند. در این مدت، حکومت روسیه برای ایجاد فشار بیشتر جهت دستیابی به قرارداد امتیاز استخراج نفت در شمال ایران، از تخلیه نیروهای خودداری کرد و از طرح تشکیل احزاب دمکرات آذربایجان (پیشه وری) و کردستان (قاضی محمد)، با هدف به دست آوردن "خودمختاری" حمایت کرده و "حزب توده" نیز به رغم مخالفت هایش با این دو حزب، مجبور به حمایت سیاسی ایشان گشت.

جنبش طبقه کارگر ایران نیز، همچون پروتاریای جهانی، که از این جنگ جز بد بختی و فقر و گرسنگی چیزی نصیب اش نگشته بود، همچنان به مبارزات خود وسعت می بخشید. "حزب توده" نیز با تغییر منافع حکومت روسیه در ایران، تغییر تاکتیک داد و سیاست "تولید بی وقفه" را ترک کرد و به حمایت از اعتراضات و اعتصابات کارگری پرداخت.

اعتصابات کارگران نفت در این دوره با اعتصاب کارگران نفت کرمانشاه در خرداد ۱۳۲۴ مجدداً آغاز گردید. در این اعتصاب ۶ روزه کارگران خواسته های مبنی بر ۸ ساعت کار روزانه، افزایش دستمزدها، یک روز تعطیل در هفته، اختصاص ۱۵ روز مرخصی سالانه با حقوق، به رسمیت شناختن تشکلهای کارگری، رفع تبعیض و محدود کردن دخالت مدیران و کارگزاران طرف انگلیسی در محیط های کاری را اعلام نمودند. شرکت نفت و مدیران انگلیسی، که منافع و سیاست هایشان تغییر یافته بود، نه تنها خواسته های کارگران را نپذیرفتند بلکه اقدام به سرکوب اعتصابیون کرده و تعداد ۴۰۰ نفر از کارگران را اخراج کردند. اما کارگران همچنان به اعتراضات خود ادامه دادند. تشکلهای مختلف کارگری از جمله "شورای متحده"، پس از اخراج و سرکوب کارگران کرمانشاه فراخوان پشتیبانی از کارگران را اعلام کرده و در پی این فراخوانها در سایر مناطق نفتی نیز اعتصابات و درگیریها آغاز گشت. (13) همین اقدامات کافی بود تا دو کابینه دیگر (صدر و حکیمی) سقوط کنند.

این بار قوام السلطنه بود که با سیاست تشنج زدایی به صحنه حکومتی بازگشت. قوام بلافاصله به مسکو رفت و مذاکرات خود را برای اعطای نفت شمال آغاز کرد. در این مذاکرات، او قبول نمود که در مقابل خروج ارتش سرخ از ایران و قطع حمایت آن کشور از اقدامات "تجزیه طلبانه" در آذربایجان و کردستان، امتیاز استخراج نفت شمال را به ایشان واگذار کند. او مقامات روسی را مطمئن ساخت که با اکثریتی که در مجلس دارا بود، این طرح را به تصویب مجلس خواهد رساند. اقدام دیگر او، ائتلاف با "حزب توده" بود تا با کمک آنها از پس "فرقه های دمکرات آذربایجان و کردستان" بر آید و بتواند جنبش خروشان کارگری را افسار زند. به همین منظور سه وزیر از این "حزب" را وارد کابینه اش کرد.

در اینجا، یکبار دیگر، سیاست خارجی سرمایه داری روسیه به حمایت از دولت قوام تغییر جهت داد و همراه آن "حزب توده" نیز سیاست کارگری اش دگرگون شد. جالب اینجاست که این تغییر جهت در بین سالهای 1324 تا 1325 آنقدر واضح و نتیجه اش، آنقدر تعیین کننده بود که "حزب توده" هرگز نمی تواند از شرم این خیانت گریبان خود را رها سازد.

"در فاصله سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ تصویب قانون کار و شرکت نمایندگان تشکلهای کارگری در شورای عالی کار به محور اصلی مبارزات کارگری تبدیل شده بود. این روند اعتراضی با اعتصابات کارگران نفت در خوزستان به مرحله جدیدی وارد شده بود. اعتصاب کارگران نفت در آماجاری یکی از نقطه عطف های تاریخی این مبارزات به شمار میرود.

پس از اعتراضات کارگری در اول ماه مه سال ۱۳۲۵ در خوزستان، ده هزار کارگر نفت در آماجاری با خواسته های از قبیل افزایش دستمزدها، پرداخت حق بدی آب و هوا، بهبود شرایط کار و بهداشت و مسکن، حق اعتصاب و تجمع و به رسمیت شناسی تشکل کارگران نفت، دست به اعتصاب زدند.

شرکت نفت در تقابل با کارگران اعتصابی توسط نیروهای نظامی و عشایر مسلح آماجاری را محاصره نمود و حتی در جهت فشار به کارگران آب آشامیدنی را قطع نمود. در درگیری میان کارگران و نیروهای نظامی تعدادی از کارگران کشته و تعداد زیادی دستگیر و روانه زندانها گردیدند. در اعتراض به این اقدام شرکت نفت، کارگران سایر مناطق نفتی و همچنین سایر مناطق کشور نیز به کارگران اعتصابی آماجاری پیوستند و با تظاهرات و تجمعات به پشتیبانی از کارگران اعتصابی آماجاری اقدام نمودند. این اعتصابات گسترده و درگیری میان کارگران و نیروهای نظامی ۱۰ روز به درازا کشید.

در اعتصاب سراسری کارگران نفت و سایر مناطق صد هزار کارگر شرکت نمودند. این اعتصاب در خوزستان با درگیریها و حملات وحشیانه نیروهای مسلح شرکت انگلیسی نفت و عشایر مسلح شده توسط آنان همراه بود و این درگیریها منجر به جان باختگان ۵۰ نفر از جمله ۲ کودک گردید.

تحت فشار جنبش اعتراضی کارگران و همچنین هراس حکومت و شرکت نفت از انفجار عظیم اجتماعی، دولت بلافاصله قانون کار را تصویب نمود. در این قانون کار موادی از قبیل تعیین حداقل دستمزد، تصویب ۸ ساعت کار روزانه، ۳۵ درصد اضافه دستمزد، یکروز تعطیل هفتگی، دو هفته مرخصی سالانه با حقوق و به رسمیت شناختن تعطیلی رسمی کارگران مطرح شده بودند.

علیرغم تصویب قانون کار توسط دولت، در بخش هایی از محیط های کاری، کارفرمایان از اجرای این قانون سر باز میزدند و این زمینه دیگری برای اعتصابات متواتر کارگری در مناطق مختلف بود.

جنبش عظیم اعتصابی کارگران نفت در خوزستان بخشی مهم و تاثیر گذار از جنبش اعتصابی کارگران در تاریخ معاصر است، حرکتی که در صورت داشتن رهبری منسجم کمونیستی میتوانست تبدیل به انقلابی کارگری گردد.



در این زمان شورای متحده که حزب توده در هدایت آن نقش اصلی را داشت به لحاظ تشکیلاتی نقش مهمی در اتحادیه ایالتی کارگران نفت جنوب داشت. حزب توده که در جریان اعتصابات کارگران نفت، سه وزیر در دولت قوام داشت در جریان این اعتصابات گسترده تلاش نمود تا از طریق میانجی گری میان کارگران و دولت، جایگاه خود در دولت قوام را تحکیم کند. به همین دلیل، حزب توده بخشا از طریق شورای متحده سعی میکرد تا از رادیکالیزه شدن اعتراضات کارگری جلوگیری نماید. این یکی از دلایلی بود که نیروی اعتراضی کارگران را محدود میکرد. اما دولت قوام پس از سرکوب اعتصابات کارگری در این سال، بلافاصله اقدام به تسویه حساب با شورای متحده و حزب توده نمود. تعداد زیادی از فعالین کارگری را دستگیر و وزرای توده ای را از کابینه کنار نهاد.

چنانچه در کنار اعتصاب صد هزار نفره کارگران نفت در این سالها، اعتصابات فراگیری نظیر اعتصاب کارگران نساجی در شاهی چالوس و بهشهر (مازندران)، اعتصاب کارگران نساجی ها در تهران و اصفهان، اعتصاب سراسری راه آهن، اعتصاب کارگران شهرداری و... را فرار دهیم به نیروی تعیین کننده اعتصابات کارگری در جامعه پی خواهیم برد." (14)

بدین ترتیب بود که جنبش کارگری در مقطع بسیار حساسی از دوران رشد و شکوفایی خود، به دلیل خیانت رهبری "حزب توده"، در عین قدرت بی اندازه اش، اول به سازش و سپس به سرکوب وحشیانه می رسد. در سال 1325 بسیاری از فعالان کارگری بازداشت و تشکلات شان غیر قانونی شدند. تعداد بی شماری از کارگران مبارز اخراج گشتند و از این طریق جنبش کارگری افت شدیدی را تجربه کرد. اما شرایط عینی اقتصادی و شدت و حدت شرایط مبارزه طبقاتی به گونه ای بود که ارتجاع نتوانست آن را به خاموشی بکشاند. علیرغم شرایط پلیسی در درون واحدهای تولیدی مبارزات کارگران همچنان ادامه داشت. "با این همه در فاصله سالهای 25 تا 1327 اعتصابات متعدد کارگری در مناطق مختلف گزارش شده است. از جمله باید به اعتصابات کارگری در شهرهای مختلف از جمله آبادان، تبریز، تهران و لاهیجان اشاره کرد. سرکوب و دستگیری فعالین کارگری و خصوصا شورای متحده و سندیکاها و اتحادیه های ایالتی دیگر باعث گردید که تشکلهای کارگری در این سالها به شکل مخفی و نیمه علنی سازمان دهی شود. دولت قوام که به نقش و وزن جنبش کارگری و در مجموع طبقه کارگر در مبارزه اجتماعی واقف گردیده بود در اواخر سال 1325 با تکیه بر امکانات تازه تاسیس کار، دست به تشکیل اتحادیه ای با نام اختصاری "اسکا" زد. این نام که مخفف "اتحادیه سندیکاها کارگری وکشاورزی ایران" بود، قرار بود رقیبی برای تشکلهای کارگری و شورای متحده باشد که با سقوط دولت قوام و رو به ضعف نهادن حزب وی یعنی حزب دمکرات دچار انشعاب گردید. این تشکل یکی از تشکلهای شناخته شده زرد در جنبش کارگری است." (15) فرشید فریدونی علت سرخوردگی و عقب نشینی جنبش کارگری را در آن مقطع اینگونه جمع بندی کرده است: "بدیهی است که "شورای متحده مرکزی" بزرگترین سندیکا کارگری در خاورمیانه بود. بدیهی است که اعضای "شورای متحده مرکزی" در اوایل از جان گذشته در مبارزات طبقاتی شرکت می کردند. اما تحکیم منافع شوروی در ایران از یک سو و فقدان هر گونه تفاوت فرهنگی - اجتماعی - ایدئولوژیک با جریانهای سنتی و محافظه کار سبب شد که اعضای "شورای متحده مرکزی" آن را به عنوان نهادی برای تحقق منافع طبقاتی خود شناسند و در مقابل جریانهای ضد کارگری از آن حفاظت کنند. تضعیف جنبش کارگری حاصل سیاست "شورای متحده مرکزی" بود و نه نتیجه انشعاب یا سرکوب آن." (16)

۱۳۲۷ تا ۱۳۳۲

از سال 1325 تا 1327 انگلستان و آمریکا که منافع خود را با سیاست "تنش زدایی" قوام و نفوذ بیشتر روسیه در خطر می دیدند، سیاست حمایت از دربار و بازگرداندن اقتدار به دست شاه را در پی گرفتند. قوام که به علت امضاء قرارداد نفت شمال (قوام - سادچیکف) با شوروی در مجلس با مخالفت روبرو شده بود، در تاریخ آذر ماه 1326 مجبور به استعفاء گشت. در این مدت دربار نیز با کمک دلار و پوند استرلینگ جا پای محکمی در مجلس یافت.

از طرف دیگر، به علت فشارهای زیاد امپریالیست ها و سرکوب ها و پیروی از سیاست ایجاد جو اختناق توسط دربار، نیروهای پراکنده "ملی" به هم فشرده تر می شدند. همچنین، بخش های دیگر اجتماعی، از جمله، جنبش دانشجویی پا به عرصه مبارزه گذاشتند. به علت شرایط عینی مبارزه طبقاتی، ایجاد جو خفقان غیر ممکن بود. چگونه می توان به کارگرانی که از جنگ جهانی و مبارزات چندین ساله خود به نتیجه ای نرسیده و هنوز در فقر و نداری بسر می بردند، حکم به خانه نشینی و تسلیم داد. در چنین شرایطی بود که کارگران نفت دوباره دست به اعتصاب زدند. "در این سال مجددا شاهد اعتصابات کارگران نفت در خوزستان هستیم که علاوه بر کارگران ایرانی، کارگران هندی نیز در اعتراض به سطح پائین دستمزدها دست به اعتصاب زدند. در این فاصله حزب توده به عنوان متشکل ترین حزب سیاسی پس از دوره ای از انشعابات و اختلافات مجددا خود را بازسازی نموده بود و در عرصه سیاسی جامعه نقش ایفا میکرد." (17) در اینجا، باز هم اقدامات خودسرانه اعضای "کمیته مرکزی حزب توده"، بخصوص کیانوری، بهانه مورد نیاز دربار را فراهم کرد تا موج دیگری از ضربات گسترده سرکوب را به تمامی نیروهای اپوزیسیون دربار و جنبش های اجتماعی و بویژه مبارزات طبقه کارگر وارد کند. در 15 بهمن 1327، هنگامیکه شاه برای مراسمی به دانشگاه تهران رفته بود، فردی بنام "ناصر فخرانی" گلوله ای به سمت او شلیک کرد. بعدها افشاء شد که شخص کیانوری، عضو کمیته مرکزی "حزب توده" در طراحی آن شرکت داشته است. بلافاصله حکومت نظامی اعلام و اجرا شد. حزب توده و کلیه تشکلات کارگری را غیر قانونی و منحل اعلام کردند. بسیاری از رهبران "حزب توده" پس از اختفاء به شوروی فرار کردند. تعدادی دیگر از اعضای کمیته مرکزی بازداشت و زندانی شدند، اما بعدها به اقدام سازمان افسری از زندان قسر فرار کردند. با این حال، جنبش کارگری، به رغم سرکوب های همه جانبه، و در شرایط سازماندهی مخفی، همچنان حضور خود را در جامعه حفظ کرد و بدینوسیله از تسلط شرایط اختناق بر جامعه جلوگیری نمود.

در عین حال، مدتی بود که جریان های "ملی"، بخصوص، آخوند کاشانی، در مخالفت علیه سيطرة انگلیسی ها بر نفت ایران اعتراضات شان را علنی کرده بودند. به همین دلیل هم، در زمان هجوم دربار به حقوق مردم در پی ترور ناموفق شاه، بسیاری از روزنامه نگاران را بازداشت کرده و کاشانی را به لبنان تبعید نمودند. دربار هم که از مدت ها پیش به دنبال تغییر قانون اساسی برای اعطاء قدرت بیشتر به شاه بود، زمان را مغتنم شمرده و طرح "مجلس مؤسسان" را برای اجرا در دستور کار دولت هژبر قرار داد. و پس از ناکامی وی، دولت ساعد این موضوع را دنبال کرد و بالاخره توانست آن را در دستور کار مجلس پانزدهم قرار دهد. اما از آنجاییکه این مجلس روزهای پایانی دوره خود را طی می کرد، نمایندگان "ملی گرا" ابتکاری پارلمانی به خرج داده و با استیضاح دولت به بهانه سرکوب ها و بستن جرایم و تبعید کاشانی، آنقدر موضوع را معطل کردند تا مدت مجلس به آخر رسید و موضوع رسیدگی به طرح "مجلس مؤسسان" به دوره بعد موکول شد.

در انتخابات مجلس شانزدهم، "کیف انگلیسی" برای به تصویب رساندن موافقتنامه "گس - گلشائیان" که امتیاز نفت را تمدید می نمود به کار افتاد. با استفاده از آن، دولت توانسته بود در اقصاء نقاط کشور پایگاه های تطمیع و سرکوب جهت تعیین نتیجه انتخابات دائر کند. پس از اعلام نتایج انتخابات، عده ای از "ملی گرایان" به رهبری دکتر محمد مصدق در کاخ مرمر متحصن شده و خواستار لغو نتیجه انتخابات و برگزاری مجدد آن شدند. این عناصر "ملی گرا" توانستند شاه را متقاعد سازند که در صورت برگزاری انتخابات سالم، ایشان رأی اکثریت را آورده و می توانند



عدم توفیق "حزب توده" را تضمین کنند. همچنین، خواهند توانست بدون دخالت مستقیم دربار جنبش کارگری را مهار کرده و از تنش‌ها بکاهند. بدین ترتیب، "جبهه ملی (!)" در اول آبان 1328 تشکیل گشت (18) و با برگزاری مجدد انتخابات توانست اکثریت مجلس را بدست آورد (9 بهمن 1328).

نیازی نیست که یادآور شویم، مسئله نفت و رقابت دو جناح سرمایه داری (ابر قدرت آمریکا و روسیه) در سطح جهانی، به علت غیبت کمونیسم انقلابی و جنبش مستقل کارگری، بر تمامی فضای سیاسی ایران چیره گشت و مبارزات طبقه کارگر ایران برای احقاق حقوق صنفی و دموکراتیک خود را به نفع این یا آن جناح سرمایه داری مصادره نمود. مرتضی فاتح، در توصیف خود از اعتصابات گسترده ای که در آن مقطع اتفاق افتاد، چگونگی ارتباط مبارزات کارگران نفت را با موضوع "ملی کردن" (بخوانید "دولتی کردن") نفت بیان می کند. اما، قبل از آن لازم است بر این موضوع تکیه کنیم که فقط در شرایط استقرار حکومت های شورایی است که "دولتی" کردن صنایع به نفع طبقه کارگر می باشد و از آن می توان بعنوان "اجتماعی شدن" (سوسیالیزه شدن) نام برد. در غیر اینصورت، همانطور که تاریخ معاصر ایران نشان داده، "ملی (دولتی) کردن" نفت، استقلال مالی حکومت های ایران از مالیات های مردم را به ایشان اعطاء نمود که این امر، حتی، حداقل ترین ابزار فشار بر دولت های سرمایه داری را نیز از مردم دریغ کرده است. "ملی (دولتی) کردن" نفت، پس از نیروهای سرکوبگر حکومتی، مهمترین عامل بقای دیکتاتوری در ایران می باشد و برای طبقه کارگر ایران هیچ جای "شکر گذاری" و "تقدیر" از عاملین آن باقی نمی گذارد.

"کارگران نساجی شاهی در اواخر سال ۱۳۲۸ با اعتصابی اخطاری از کارفرما تقاضای افزایش دستمزد کردند. کارفرما اعلام نمود تنها حقوق بخشی از کارگران را افزایش خواهد داد و حقوق استادکارها را نه تنها افزایش نمیدهد بلکه از حقوق آنها کاهش خواهد داد. کارگران با این تصمیم کارفرما مخالفت کرده و به اعتراضات خود ادامه دادند. با شروع سال ۱۳۲۹ و در پی بی نتیجه ماندن گفتگوهای نمایندگان کارگران با کارفرما، کارگران مجددا دست به اعتصاب زدند. در این زمان کارگران نساجی بهشهر نیز به حمایت از کارگران شاهی دست به اعتصاب زدند. به دلیل بی نتیجه ماندن تلاش های کارفرما برای پایان دادن به اعتصاب نیروهای نظامی با کارگران اعتصابی درگیر شدند. در نتیجه حمله نظامیان به کارگران و درگیریها ۵ تن از کارگران کشته و ۲۰۰ نفر از آنها دستگیر شدند. در اردیبهشت همان سال دانشجویان دانشگاه تهران به پشتیبانی از کارگران شاهی و در اعتراض به کشتار کارگران دست به اعتصاب و تظاهرات زدند.

به دنبال اعتصاب کارگران در شاهی، موجی از اعتصابات در شهرهای رشت، تهران، سمنان، کاشان و تبریز به راه افتاد. از اعتصابات این دوره میتوان به اعتصاب کارگران راه آهن اشاره کرد. در این سال تشکلهای مخفی کارگری بار دیگر رهبری اعتصابات کارگران را به عهده گرفتند. در فضای ملتهب سال ۱۳۲۹ و جدال های جناح های حاکمیت بر سر مسئله نفت و نحوه اداره جامعه و پایان دادن به بحران سیاسی حاکمیت در ایران، کارگران نیز با استفاده از سست شدن ماشین نظامی سرکوب بار دیگر اعتصابات اعتراضی خود را از سر گرفتند.

با تصویب قانون ملی شدن نفت در مجلس شانزدهم، شرکت انگلیسی نفت نیز برای حفظ منافع خود دست به تهاجم به حقوق و امکانات کارگران شرکت نفت زد. از جمله این تعرضها به معیشت کارگران، کاهش ۳۰٪ حقوق و تعطیل کردن فروشگاههای کارگران شرکت نفت و حذف سرویسها و ... بود. این فشارها و شرایط طاقت فرسای نظامی حاکم بر خوزستان باعث گردید که کارگران نفت در روزهای پایانی سال ۱۳۲۹ در بندر معشور (ماهشهر) با خواست اضافه دستمزد، تامین مسکن کارگران و پرداخت بابت بدی آب و هوا اعلام اعتصاب کنند. پس از اعتصاب کارگران در ماهشهر، کارگران آغاچاری، نفت سفید، و لالی نیز اعلام اعتصاب نمودند. کارگران در منطقه لالی و مسجدسلیمان و نفت سفید با خواست افزایش ۸۰٪ حقوق دست به اعتصاب زدند. در فروردین سال ۱۳۳۰ دولت حسین علا با حمله به کارگران خصوصا در آغاچاری و ماهشهر و مسجد سلیمان در خوزستان اعلام حکومت نظامی کرد. همزمان ارتش انگلیس نیز تعدادی ناو جنگی از جمله ۲ ناو هواپیمابر خود را به خوزستان اعزام کرد.

همزمان با این اعتصابات کارگران آبادان، گچساران و هفتگل نیز به اعتصاب پیوستند. در ۱۹ فروردین در روزنامه ها خبری مبنی بر توافق شرکت نفت با کارگران مسجد سلیمان و لالی منتشر شد. در ۲۲ فروردین در اثر حمله نیروهای حکومت نظامی به کارگران آبادان تعدادی از کارگران اعتصابی کشته و مجروح شدند. به همین دلیل بار دیگر در ۲۵ فروردین کارگران در مقابل اداره کار آبادان دست به تجمع زدند. به دلیل حضور چشمگیر کارگران در آبادان و مسلط شدن کارگران بر اداره امور شهر و شرکت نفت، نیروهای انگلیسی شرکت نفت از آبادان خارج شدند. در درگیریهایی که روز پنجشنبه میان کارگران و نیروهای نظامی رخ داد ۵ تن از کارگران کشته و تعداد زیادی نیز مجروح شدند. همزمان با این اعتراضات کارگری در خوزستان بخش های مختلف طبقه کارگر در سراسر کشور به پشتیبانی از کارگران نفت اعلام اعتصابهای حمایتی کردند. از آن جمله در اصفهان نیز اتحادیه های کارگری کارخانه های نساجی به پشتیبانی از کارگران نفت جنوب اعلام اعتصاب کردند. این اعتصاب حمایتی به زودی در سایر کارخانه ها نیز به اجرا در آمد و بالغ بر ۲۰۰۰۰ کارگر و حتی بخش هایی از بازار اصفهان را نیز در بر گرفت. نیروهای نظامی شهر اصفهان کارخانه جات و محل سکونت کارگران را با تانک و زره پوشهای نظامی محاصره کردند تا از گسترش اعتراضات به سایر بخش های شهر جلوگیری کنند. اما کارگر با خروج از کارخانه ها ضمن راهپیمایی، با کارگران اعتصابی نفت جنوب اعلام همبستگی کردند. در جریان این راهپیمایی نیروهای نظامی با کارگران درگیر شدند و در اثر این درگیریها پورحیدر کارگر کارخانه رحیم زاده کشته شد. پشتیبانی از کارگران نفت در سراسر کشور ابعاد گسترده ای در تمامی گروه های اجتماعی پیدا کرد. به عنوان مثال در ۴ فروردین در شهر رشت دانش آموزان در پشتیبانی از کارگران نفت مدارس را تعطیل و به تظاهرات خیابانی اقدام کردند. نیروهای نظامی و آرازل و اوباش حامی شاه با دانش آموزان درگیر شده و چندین ساعت این درگیریها ادامه پیدا کرد. در جریان این درگیریها ۱۵ نفر زخمی شدند. در ۱۸ فروردین در تهران حکومت نظامی ملغی میشود اما در خوزستان نیروهای نظامی همچنان اداره امور استان را به عهده دارند. برای ارزیابی فضای شهر و نمایش قدرت، ارتش در ۲۹ فروردین با حضور سپهد شاه بختی در آبادان، اقدام به برگزاری رژه و نمایش نظامی کرد. اما کارگران نفت در اردیبهشت ماه با برگزاری مراسم به یاد ماندنی روز کارگر به این نمایش پاسخ دادند.

در جریان اعتصاب، همه بخش های شرکت نفت از جمله کارمندان اداری، کارگران حفاری و لوله گذاری، کارگران بخش ساختمانی و کارمندان اداره مرکزی شرکت نفت نیز به اعتصاب پیوستند. با اعتصاب کارگران سایر مراکز تولیدی در خوزستان عملا بخش جنوبی کشور در اعتصاب عمومی به سر میبرد. تظاهرات ها و اعتصابات حمایتی مختلفی از سوی کارگران در سراسر کشور به پشتیبانی از کارگران خوزستان برگزار شد.

این اعتصاب که با تظاهرات خیابانی کارگران و خانواده هایشان و سایر مردم خوزستان همراه بود، علیرغم سرکوب نظامیان ایرانی و انگلیسی به مدت یک ماه ادامه یافت. در اثنای این اعتصاب و در جریان درگیری با نظامیان طی یک ماه ۲۱ نفر کشته شدند که ۳ کودک نیز در میان این جان باختگان بودند. در جریان اعتصاب و درگیریها در خوزستان دولت های آمریکا و انگلیس اتباع خود را از منطقه خارج نمودند و شرکت نفت تحت فشار کارگران اعتصابی ناچار گردید که توافق نامه ای را با کارگران امضا کند.

اگرچه اعتصاب با خواسته افزایش دستمزد صورت گرفته بود اما به سرعت تبدیل به اعتصابی بر سر حقوق پایه ای معیشتی، اجتماعی و سیاسی کارگران گردید. خواسته های کارگران در این اعتصاب، افزایش دستمزدها، اجرای قانون ۸ ساعت کار روزانه، بیمه های اجتماعی، تصویب قانون کار مبتنی بر منافع طبقه کارگر، آزادی تشکل، آزادی تحزب و اعتصاب، و برابری حقوقی افراد و رفع تبعیض در برابر دولت بود.



اعتصاب یکماهه کارگران نفت در خوزستان در حقیقت گام عملی و جدی بود که منجر به ملی شدن نفت در سال ۱۳۳۰ به شکل عملی گردید." (19)

نا گفته باقی است که "حزب توده" بر مبنای منافع سرمایه داری روسیه جهت جلوگیری از پیشرفت برنامه های امپریالیستی "جناح غرب" (آمریکا و انگلیس) نقش بسزایی در سراسری کردن این اعتصابات بازی نمود. به اعتراف یکی از اعضای این حزب گوش کنیم: "کارگران با تشدید مبارزات اعتصابی خود، چه در منطقه نفت خیز خوزستان و چه در دیگر نقاط کشور، یورش های سال های 1326 و 1327 را به حزب توده ایران و سازمان های سندیکایی و اتحادیه ای به تدریج خنثی کرد و حضور را در صحنه مبارزات ایران به رژیم استبداد سلطنتی تحمیل نمود. این مبارزه با شکستن سکوت به هنگام هجوم نیروهای مسلح به اعتصاب کارگران کارخانه شاهی در 1329، که در جریان آن کارگران مقاومت بی نظیری از خود نشان دادند، آغاز شد و تا اعتصاب عظیم کارگران صنایع نفت در پایان سال 1329 و اوایل سال 1330، که به تصویب قانون ملی شدن نفت و سپردن زمام دولت به دکتر محمد مصدق منجر گردید، ادامه یافت. بررسی تاریخ مبارزات کارگران در این دوره نشان می دهد که اینان نه تنها در دوران تکوین و تدارک جنبش ملی شدن نفت، بلکه در جریان حوادث اصلی آن با نثار خون 18 کارگر و 3 کودک کارگران نفت تنها در جریان اعتصاب کارگران نفت در خوزستان نقش اساسی و سرنوشت سازی را در پیروزی این جنبش به عهده گرفت.

پی بردن به نقش جنبش کارگری و سازمان های سندیکایی آن به رهبری حزب توده ایران در تکوین و تدارک مبارزات ملی شدن نفت و میدان دادن به فعالیت علنی شورای متحده و حزب توده، از شرایط عمده تامین پیروزی جنبش ملی شدن نفت ایران بود. اما در جریان مبارزات ملی شدن نفت، رهبران جبهه ملی به اهمیت جنبش کارگری در این مبارزه پی نبردند و به فعالیت علنی سازمان های کارگری و حزب سیاسی آن ها، حزب توده ایران امکان ندادند. عدم درک جنبش کارگری در تامین پیروزی جنبش ملی شدن نفت از جانب رهبران جبهه ملی نه فقط به تشکل صنفی و سیاسی این جنبش، که عامل نیرومند دفاع از دست آوردهای جنبش ملی شدن نفت بود، صدمه بزرگی وارد آورد، بلکه در آخرین تحلیل موجبات شکست آن جنبش را فراهم آورد." (20)

با تصویب لایحه "ملی (دولتی)" شدن نفت، ضربه بزرگ، اما مقطعی، بر منافع انگلستان و آمریکا وارد آمد. این واقعه "جناح غرب" سرمایه داری را از احتمال پیشرفت منافع "جناح شرق" در این منطقه استراتژیک به وحشت انداخت. تمامی کوشش های دکتر مصدق و "جبهه ملی" برای متقاعد ساختن امپریالیست های آمریکایی جهت سرمایه گذاری در ایران و گرفتن موضع حمایتی در مقابل انگلستان، نهایتاً با شکست روبرو شد. کودتای 28 مرداد 1332 و احیاء نظام دیکتاتوری و قدر قدرتی دربار، بار دیگر جنبش کارگری را در خفقان فرو برد. بطوریکه، تا به امروز، آن صحنه های شکوهمند قدرت طبقاتی پرولتاریای ایران، به رغم رشد کمیّت چند صد در صدی اش، و رشد نرخ استثمار 450 درصدی کنونی (21) و حادث شدن شرایط مبارزه طبقاتی، دیگر تکرار نشد.

پس می بینیم که طبقه کارگر علیرغم مبارزات قهرمانانه و سازش ناپذیر اش تنها می تواند تا حدی جلو رود که میزان آگاهی طبقاتی اش اقتضاء کرده باشد. اگر رهبری مبارزات کارگری در دست پیشروان این طبقه نباشد، و اگر فعالان و پیشروان آن حامل این آگاهی به منافع و استراتژی طبقاتی نباشند، تنها جناح های رقیب سرمایه داری از این نیروی لایزال برای پیشبرد اهداف و منافع خودشان بهره مند خواهند شد. در سالهای مذکور، حزبی که فرموله کننده منافع و استراتژی طبقه کارگر باشد، وجود نداشت. در صورت وجود چنین حزبی، تاریخ ایران به شکل دیگری نوشته شده بود.

در بخش بعدی، که بخش پایانی این تحقیق خواهد بود، ما به مبارزات طبقه کارگر ایران پس از "اصلاحات ارضی" و انقلاب شکست خورده 1353 تا 1357 خواهیم پرداخت و در جمع بندی، نظر خود را نسبت به "علل غیبت طبقاتی کارگران در مبارزات ضد دیکتاتوری" ارائه خواهیم نمود.

یادداشت ها

1. طبري - احسان . " کز راهه". چاپ دوم . تهران . امير کبير . 1362. ص 43.
2. گذشته چراغ راه آینده است، جامی،
3. گذشته چراغ راه آینده است، جامی، ص 633.
4. فرشید فریدونی، جنبش کارگری و سندیکای وابسته: تاریخچه و تجربیات جنبش کارگری در ایران (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷)
5. همانجا
6. همانجا
7. همانجا
8. مرتضی فاتح: صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران (بخش دوم)
9. همانجا
10. همانجا
11. همانجا
12. فرشید فریدونی، جنبش کارگری و سندیکای وابسته: تاریخچه و تجربیات جنبش کارگری در ایران (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷)
13. مرتضی فاتح: صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران (بخش دوم)
14. همانجا
15. همانجا
16. فرشید فریدونی، جنبش کارگری و سندیکای وابسته: تاریخچه و تجربیات جنبش کارگری در ایران (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷)
17. مرتضی فاتح: صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران (بخش دوم)
18. مهدی عراقی، "ناگفته ها" ص 40
19. مرتضی فاتح: صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران (بخش دوم)
20. جنبش کارگری در دوران مصدق، وبلاگ "پستو"
21. آذرخش

استقلال طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی تنها با رهبری حزب انقلابی آن میسر است

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر



نگاهی به موازنه قدرت در هیئت حاکمه جمهوری اسلامی

بینا داراب زند

مدتی بود که تحلیل از موازنه قدرت در هیئت حاکمه را غیر ضروری تشخیص می دادم. چرا که، پس از ماجراهای انتخابات 1388 و حذف قهرآمیز رهبران "اصلاح طلب" از هیئت حاکمه توازن قوا تا حدودی ثبات یافته بود. اما، اکنون بنظر می رسد که با نزدیک شدن انتخابات مجلس و ریاست جمهوری 1392، اتحاد درونی و مقطعی هیئت حاکمه شکسته شده و توازن قوا، بار دیگر، در این مجموعه تغییر یافته و جدال جناح های حاکمه که اینک خود را در دو گروه بندی اصلی خامنه ای - احمدی نژاد می نمایانند شدت یافته است. پس، باید برای درک مشخص از این شرایط نوظهور، آن را مجدداً مورد بررسی قرار دهیم. اما، قبل از آنکه بخواهیم به جزئیات این تحولات بپردازیم، لازم می دانم که حقایق عمومی تری را در تقابل میان جناح های حاکمه در یک نظام و حکومت سرمایه داری یادآور شوم.

مارکسیست ها همواره تأکید داشته اند که در نظام سرمایه داری همه چیز به کالا و میزان انباشت سرمایه و سودآوری آن تبدیل شده است. این یک حقیقت مجرد نیست. رد پای این اصل را می توانیم در تمامی جوانب مهم زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود ببایم. از جمله، در جناح بندی های سیاسی طبقات حاکمه این کشورها و تغییر مواضع سیاسی گروه ها و افراد تشکیل دهنده آن!

الف - در کشورهای سرمایه داری، جناح های سیاسی ای که زیر لوای تئوری ها و شعارهای سیاسی - اجتماعی گرد هم می آیند، همگی متقارن با گروه های انحصاری ای هستند که از ارکان حکومتی برای پیشبرد اهداف اقتصادی شان استفاده می برند. البته، این گروه بندی ها به شکل مطلق و غیر قابل تغییر نمی باشند. ایشان در رقابت خود با سایر گروه ها برای تصاحب قراردادهای کلان حکومتی و تضمین موقعیت خود در تأثیر گذاری بر شرایط اقتصادی ای که مناسب با انباشت سرمایه و سودآوری شان باشد، آمادگی هر نوع تغییری در مواضع خود را دارند. برای ایشان فلسفه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی توجیه کننده منافع و اهداف اقتصادی شان است و تعهد اتحادشان با یکدیگر چون دستمال کهنه ای قابل دور انداختن است. چند گروه انحصاری در مقطعی، بنابر اهداف و منافع خود، می توانند در یک جناح عمومی تر جمع شوند، اما، در مقطع دیگری، منافع خود را باز تعریف کرده و به جناح رقیب بپیوندند. در چنین مواقعی است که تئوری ها و اصول سیاسی - اجتماعی مشترکی که با متحدین سابق داشتند را با انواع نوین آن که توجیه کننده تغییر منافع و سمتگیری جدیدشان می باشد جایگزین می کنند. علی افشاری، به رغم تحلیل سطحی اش از تحولات کنونی توازن قدرت در هیئت حاکمه، مثال خوبی را برای اثبات مدعی ما مطرح کرده است. او در تحلیلی که در روز دوشنبه 09 مه 2011 - 19 اردیبهشت 1390 برای بی بی سی نوشته است، می گوید: " دخالت های فراقانونی آیت الله خمینی به کرات اتفاق افتاد و او اکثراً در اختلافات جانب جناح چپ را گرفت. در مجموع در آن دوران رئیس جمهوری (خامنه ای-ب) از تمامی اختیارات خودش استفاده نکرد. / کشمکش بین دو جناح چپ و راست بارها منجر به دخالت آیت الله خمینی شد. مقاومت آیت الله علی خامنه ای در انتخاب میر حسین موسوی به عنوان نخست وزیر در دوره دوم ریاست جمهوری این بحران را به اوج رساند. / جناح چپ با اضافه کردن قید مطلقه در نسخه تجدید نظر قانون اساسی کوشید تا این مزاعه را به صورت نهادینه و قانونی حل کند، اما درگذشت آیت الله خمینی و قرار گرفتن فردی از جناح رقیب بر مسند رهبری، باعث چرخش دیدگاه آنان از ولایت مطلقه به ولایت مفیده شد. / در فضای جدید، جناح راست از ولایت فقیه غیر مشروط دفاع می کرد و شرط لیاقت برای تصدی مقام های حکومتی را ذوب شدن در مقام ولایت برمی شمرد. / در این دوران، جناح چپ سعی کرد ولایت فقیه و محدود در چارچوب قانون اساسی را تئوریزه کند." (نافرمانی احمدی نژاد و تداوم بحران 'اعمال ولایت' - بی بی سی)

این نمونه بیانگر تابعیت نظرات ایدئولوژیک یک مجموعه از منافع اقتصادی شان می باشد. هنگامیکه جناح رقیب موضعی را اشغال می کند که می تواند به ضررشان تمام شود، بناگاه، چون بندبازان حرفه ای، تمامی مقدسات شان را فراموش می کنند. "ولی فقیه"ی که تا دیروز از طرف خداوند مشروعیت می یافت، ناگهان "زمینی" می شود و باید تابع تأیید ملت گردد. مثال دیگری از این نوع، "اصلاح طلب" شدن فاشیست های دیروزی و روی آوری ایشان به "دمکراسی خواهی" و "حقوق بشر" و اجرای تمامیت "قانون اساسی" ای است که تا روز قبلش توطئه دشمنانه "امپریالیستی" بود. همان دشمنی که اینک "یار گرمابه" شان گشته است. مثال بارزتری از تغییر جهت، "یار" و "باور" ها، هاشمی رفسنجانی است که از سال 1372 تا به امروز آنقدر ملق زده است که دیگر بعنوان "میمون دربار" شناخته می شود.

در اینجا نتیجه می گیریم که تلاش برخی از محللین برای توضیح چنین تغییراتی بر مبنای فلسفه های اسلامی و سیاسی و غیرو، راه به ترکستان است و بیانگر واقعیت گروه بندی ها نمی باشد. شیوه صحیح آنست که دریابیم این گروه بندی ها بیانگر رقابت انحصارهای سرمایه داری در حاکمیت جمهوری اسلامی می باشند که **در صورت توان**، کمونیست ها می توانند از این رقابت و تضاد منافع به نفع اهداف پرولتاریا و جنبش کمونیستی استفاده کنند.

اینک بپردازیم به جناح های درگیر در شرایط کنونی فضای سیاسی در هیئت حاکمه!

ب - بسیاری از محللین راست و "چپ" عامل این درگیری ها را زیاده روی احمدی نژاد و توهم میزان قدرت او، پس از حمایت "بی دریغ" خامنه ای از کودتای انتخابات 1388 معرفی کرده اند. بنظر ایشان، سرپیچی های احمدی نژاد از رهنمودها و احکام حکومتی خامنه ای باعث غضب "نیرومند ترین" (!) چهره هیئت حاکمه گشته است. این تحلیل نه تنها بسیار سطحی، بلکه حتی مخالف با واقعیت های توازن قوا و رقابت های درون هیئت حاکمه در چند سال گذشته است. این تحلیل بر این توهم استوار است که گویا طرح کودتای جناح نظامی - امنیتی با توافق کامل و بی قید و شرط "بیت رهبری" بوده است و تنها زمانی این توافق و حمایت شکسته شده که احمدی نژاد در چند ماه گذشته در مواردی "اقتدار" (!) خامنه ای را به چالش کشیده است. اما، اینگونه نیست!

اولین چالش علنی احمدی نژاد علیه "اقتدار" خامنه ای زمانی رخ داد که در تابستان 1387، "گروه بیت رهبری"، زمان را برای کنار آمدن و حل اختلافات دیرینه با آمریکا مناسب تشخیص داد. در آن زمان، ولایتی که مشاور سیاست های خارجی "بیت رهبری" بود، در مطلبی که همزمان در سه روزنامه لیبراسیون فرانسه، لوتام سوئیس و لا ریپوبلیکا ایتالیا چاپ شد، (دوم ژوئیه 2008) اعلام آمادگی ایران و خامنه ای برای حل اختلافات هسته ای را مطرح ساخت. اما او با را از مذاکرات هسته ای فراتر گذاشته و این چنین اضافه کرد: " یک خارجی اخیراً از من می پرسید چه کسی در ایران رهبری می کند؟ پاسخ روشن است: اگر مربوط به مسائل راهبردی اساسی باشد، (مسئول) رهبر است، که قانون اساسی این اختیار را به او می دهد... (از دیدگاه رهبر) دانش اتمی صلح آمیز کنونی کشور به عنوان میراث نسل انقلاب برای آیندگان به عنوان یک دستاورد ملی و با اهداف صلح آمیز تضمین شده، باید باقی بماند"، و در مورد مشکل مناطق فلسطینی، موضوعی که "رهبر هرگز فراموش نکرده"، یک انتخاب "دموکراتیک" برای تعیین حق سرنواشت سیاسی همه مردم اصلی فلسطین را پیشنهاد می دهد، انتخابی که "همه، اعم از مسلمان، یهودی و مسیحی در آن آزادانه شرکت کرده و نتیجه اش مورد احترام و پذیرش خواهد بود".

بدین ترتیب بود که "بیت رهبری" با دور زدن گروه تازه به دوران رسیده نظامی - امنیتی کوشش کرد تا خود را در مقام راهگشای اختلافات



هیئت حاکمه ایران با غرب قرار دهد. اما، گروه نظامی - امنیتی که متوجه گشته بود در صورت بوقوع پیوستن چنین معامله ای سرش بی کلاه می ماند و گروه "بیت رهبری" موضع "شریک اصلی" امپریالیسم آمریکا و سرمایه داری جهانی را اشغال خواهد کرد، بلافاصله موضع مخالف گرفته و با تکرار "نیروی هسته ای حق مسلم ماست" آب سردی بر توقعات طرفین ریخت. به همین خاطر، احمدی نژاد بعنوان رییس جمهور، اما در حقیقت در مقام نماینده و سخنگوی این گروه، در مصاحبه ای با رسانه ها اعلام کرد که: "آقای ولایتی، انسان محترمی است و نظرانی دارند که نظر شخصی ایشان است، اما او دخالتی در تصمیم گیری های مسایل هسته ای ندارد". این آغاز درگیری مهمی درباره "حدود اختیارات رهبری در دخالت در امور کشور" بین هیئت حاکمه شد که تمامی گروه های اصولگرا را به حمایت از خامنه ای به میدان کشید. در همان زمان، در سایت "سلام دمکرات" مطلبی را در این مورد با عنوان "مذاکرات هسته ای و احتمال کودتای سپاه" نوشتم و در آن متذکر گشتم که دو گروه به ظاهر متحد "بیت رهبری" و "نظامی - امنیتی" در مواردی چند، از جمله چگونگی حل اختلاف با آمریکا وارد درگیری های جدی گشته اند و نتیجه این درگیری ها نشان خواهد داد که آیا گروه "سپاه" توانایی به انجام رساندن یک کودتا را برای حفظ قدرت خواهد داشت، یا خیر! دیدیم که در این چالش "هسته ای"، با وجود متحد شدن کلیه گروه های اصولگرا در یک جناح و گروه آنزمان متحد نظامی - امنیتی در طرف مقابل، و آمادگی کامل غرب برای مصالحه، که خود را در شرکت مستقیم آمریکا در مذاکرات تیرماه 1387 نشان می داد، به پیروزی بی چون و چرای دولت نهم ختم گشت و "بیت رهبری" از اشغال مقام "راهگشا" و "شریک اصلی" باز ماند و در مقابل قدرت "سپاه" وادار به عقب نشینی گشت.

جناح بندی به ظاهر "متحد" خامنه ای و سپاه در کودتای انتخاباتی 1388 مولود این عقب نشینی "بیت رهبری" در مقابل قدر قدرتی گروه نظامی - امنیتی بود. از همان دوران، توازن قوا در درون هیئت حاکمه به نفع گروه نظامی - امنیتی تغییر یافت و آن را تبدیل به قدرتمندترین نیروی حاکمه گرداند. البته این بدان معنی نیست که در انتخابات 1388، "بیت رهبری" با انتخاب اصلاح طلبان موافقت می کرد. خیر! اما مسلماً با تأیید کاندیدای دیگری، و یا تأیید طرح "ائتلاف ملی" ناطق نوری، از منحصر شدن قدرت در دست گروه نظامی - امنیتی جلوگیری می نمود. نشان به آن نشانی که قبل از چالش هسته ای و قطعی شدن قدر قدرتی سپاه، خامنه ای بارها دولت احمدی نژاد را، بخصوص در مورد سیاست های اقتصادی اش، مورد انتقاد علنی قرار داده و نشان می داد که در انتخابات آینده (1388) حامی تشکیل دهندگان دولت نهم نخواهد بود.

ج - ما نباید تغییر توازن قوای کنونی در درون هیئت حاکمه را در باز پس گیری "حمایت بی قید و شرط خامنه ای" از احمدی نژاد جستجو کنیم. چرا که، چنین حمایتی از همان آغاز داوطلبانه نبود و نشانی از "اقتدار" خامنه ای نداشت. اینکه اینک خامنه ای پس از "چالش هسته ای"، بار دیگر خود را در مقامی می یابد که دولت احمدی نژاد را مورد تهدید و تحکم قرار دهد، و در مقابل، احمدی نژاد، خود را در موضعی می یابد که تنها عکس العملش اتخاذ سیاست "صندلی خالی" است را باید در شکاف بوجود آمده در درون جناح نظامی - امنیتی جستجو نمود. موضوع برکناری "مصلحی" از وزارت اطلاعات، اولین تغییر کابینه مورد انتقاد "بیت رهبری" نبود. در اثر برکناری "متکی" از وزارت امور خارجه نیز خامنه ای یکی از وزارتخانه های کلیدی را از دست داد. اما، جایگزینی "متکی" که آنهم همراه با انتقادات تند گروه های جناح "بیت رهبری" همراه بود، تأثیر مهمی بر اتحاد گروه های جناح نظامی - امنیتی نگذاشت. همانطور که در بالا توضیح دادیم، در میان ایشان، بر اینکه نیروی "راهگشا" و "شریک اصلی" سرمایه جهانی باید گروه های جناح نظامی - امنیتی باشند اختلافی وجود نداشت. بنابراین واضح بود که در مذاکرات بعدی با گروه 5+1، نماینده ایران می بایست از "خودشان" باشد. اما، در مورد وزیر اطلاعات، اقدام احمدی نژاد روی دیگری داشت که بخشی از گروه های تشکیل دهنده جناح نظامی - امنیتی را نیز به هراس انداخت و به سمت مخالفت علنی با احمدی نژاد و تغییر جهت کشانید، و نتیجتاً، به تقویت جناح "بیت رهبری" و "شجاعت" ناگهانی خامنه ای و گروه های مخالف دولت نهم رسید.

برای درک بهتر از این ماجرا بهتر است که علیرغم طولانی بودنش، به بخشی از سخنان آقای حکیم، دبیرکل "حزب عدالت طلبان ایران اسلامی"، در مطلبی با عنوان "آنچه بر ما می گذرد این روزها" که در دهم اردیبهشت 1390 در سایت "عدالت پرس" منتشر گشته است، گوش دهیم: "صحنه اول: از غروب خورشید آخرین شبهای فروردین ماه زمزمه هایی به گوش رسید که بین وزیراطلاعات و مشائی بگومگوهایی رخ داده و پیش بینی ها نشان می داد رئیس جمهور طرف آقای مشائی را گرفته است. صحنه دوم: در ساعات پایانی بیست و نهم فروردین ماه پس از فشارهای بسیار جریان خاص درون دولت عذر مصلحی خواسته و وزیر اطلاعات مجبور به استعفا می شود. رئیس جمهور در حکمی وی را به سمت مشاور خود در امور اطلاعاتی برمی گزیند، به سرعت این خبر پخش می شود. صحنه سوم: ساعاتی پس از قرار گرفتن خبر استعفا مصلحی و حکم رئیس جمهور در خروجی خبرگزاری ها و سایتها از سوی دفتر ولی امر مسلمین خبری منتشر می شود که رهبری خطاب به مصلحی وی را به ادامه مسئولیت در وزارت اطلاعات فراخوانده است، جالب اینجاست ایرنا تا فردای آن روز خبر رفتن مصلحی را علی رغم حکم رهبری تصحیح نمی کند. صحنه چهارم: رنجیدن رئیس جمهور آغاز می شود... یقیناً چنین رفتاری از احمد نژاد مکتبی، انقلابی و ولایتمدار باورکردنی و قابل پذیرش نیست. ساده انگاری است اگر از کنار این اتفاقات بسادگی بگذریم. چه می شود که خادم شجاع و جستجوگر عدالت، رفتاری از خود بروز دهد که جز در زمان بنی صدر خائن اتفاق نیافتاده است (!) چرا احمدی نژاد اینچنین در این برهه حساس و سرنوشت ساز کشور و منطقه برای رهبری شرط تعیین می کند و برای دلسوزانش خط و نشان می کشد که اگر اینطور نشود فلان کار اتفاق می افتد (!) چرا احمدی نژاد خادم ملت، حامیان واقعی خودش را که همه ی مستضعفین و پابرهنگه ها و زجر کشیده های دوران هستند اینچنین خجالت زده، شرمنده و سرافکننده می کند. دلایلی و عواملی که باعث این شده تا احمدی نژاد محبوب رهبری و ملت، تا لبه ی سقوط به پرتگاه نفرت پیش برود چیست؟ این موضوع و عوامل این اتفاق ناخوشایند از چند حیث قابل پیگیری و بررسی است: 1- گروه اولی که بزرگترین ضربه را به احمدی نژاد زدند باصطلاح طرفدارانش بودند که با چالپوسی و تملق، پستها را یکی پس از دیگری فتح کردند و دوستداران و دلسوزانش را خزنده و برنامه ریزی شده به حاشیه راندند. در ماجرای اخیر چهره منافق این افراد تا حدود زیادی روشن شد؛ آنجا که با حماقت اتهام وارد کردند که نامه ی رهبری جعلی و دروغ است و چند روز بعد با تحریف سخنان صریح ایشان به حریم ولایت دست اندازی کردند. این اشخاص دورو همواره ضمن توجیه اشتباهات دولت و تعریف غیرواقعی از هر موضوعی ولو خطا و اشتباه با مظلوم نمایی مشایی و طیفش، به مجیز گویی شخصیتی می پرداختند که همه ی عزم خود را جزم کرده تا اسلام، ارزشها و نظام را فدای افکار پوچ و التقاطی خود کند. اینان طی این چند سال به تدریج تمامی مشاوران و اطرافیان انقلابی احمدی نژاد را بی اثر کردند و حتی پا را فراتر گذاشته و درصد فتنه آفرینی مجددی بودند و در این روزهای آخر با رسانه های خود مردم را تحریک به بیرون ریختن از خانه ها به بهانه حمایت از رئیس جمهور اما بخوانید جریان انحرافی می کردند 2- خودی های افراطی که نشان دادند می توانند از مسائل پیش پا افتاده و کوچک، نگرانی های بزرگ بسازند. اینان با کنار زدن منطق و قانون و بی توجهی و سهل انگاری نسبت به فرمایشات مقام معظم رهبری مبنی بر عدم بزرگنمایی اتفاقات و اصلی و فرعی کردن مسائل در چند ماه اخیر و بویژه چند روز گذشته با اقدامات خودسرانه و پراکندن حرفهای زشت و سخیف باعث شدند مسئله به لج و لجبازی بانجامد و قائله بزرگی بوجود آید، گرچه این بداخلاقی های افراطی از گناه رنجیدن رئیس جمهور محترم از حکم ولی فقیه زمان کم نمی کند. 3- ... " البته، دسته بندی های آقای حکیم با منظور خاصی صورت پذیرفته که از آن طریق بتواند هاشمی



رفسنجانی و "اصلاح طلبان" را نیز در این قضیه مؤثر نشان دهد و بدین ترتیب رد پای برخی از روحانیون و گروه های نظامی - امنیتی را در این قضیه پاک کند. چرا که مسلماً گروه احمدی نژاد - مشایبی بدون داشتن حمایت بخش مؤثری از این جناح، قادر به پیشبرد این معرکه تا نقطه کنونی نبوده اند. به دنبال سخنان او گوش کنیم: "متأسفانه احمدی نژاد با غرور به اطرافش نگاه می کند و تصور اینرا دارد که به تنهایی می تواند برمسائل فائق آید، البته به خطا روی کمک تیم "الف" حساب ویژه ای باز کرده است (!؟) وی که با شعارهای امام خمینی (ره) و رهبری که همان عدالت محوری و کمک به مستضعفین و استکبارستیزی بود طی دو دوره متوالی از مردم ایران رأی اعتماد گرفت، دچار این توهم شده که با عدول از آن شعارها و بازگشایی دفتری جدید بنام مشایبی و با سربرگ "مکتب ایرانی" بتواند دوره یازدهم ریاست جمهوری را برای ادامه خط فعالیتهاش تضمین کند، اما از خوابهایی که برایش دیده شده بی خبر است و یا به دلیل همان غرور و فشارهای گروه "الف" و "ب" نمی تواند بدرستی تصمیم بگیرد. اما محوریت پروژه فروپاشی دولت و محدودسازی، به حاشیه راندن و یا حتی حذف رهبری با کیست؟ ... به رئیس جمهور محترم جناب آقای احمدی نژاد می گویم دوست عزیز و همسنگری انتخابات 88 به اطراف خود نگاه کنید؛ بیدار شوید، این کلام امام (ره) را به یاد آورید که «پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد.» خطر نفوذ منحرفین را در لباس دوست دست کم نگیرید، از تاریخ و سرنوشت برخی کسان عبرت بگیرید؛ به وجد و خوشحالی دشمنان اسلام و انقلاب نگاه کنید، شما بی ولایت هیچ ارزشی ندارید و گول رأی بیست و پنج میلیونی را نخورید، این بیست و پنج میلیون به شما رأی نداده اند؛ به افکار انقلابی و چهره تکیده ات، به بوسه ای که بر دست و شانه رهبری زدی، به آن بغض انقلابی ات در سفرلبنان، به آن پرکاری و خدمتگزاری ات رأی دادند چون گمان می کردند رنج کشیده ای و درد مظلومان و مستضعفین را خوب می دانی که می دانی؛ چون فکر می کردند امروز علم دار لشکر ولایت تویی؛ چون فکر می کردند خودت و اطرافیانت را نمی بینی و به مردم و انقلاب فکر می کنی. آنچه بر ما می گذرد این روزها بازهم یادآور جفای یاران به ولی زمانه است، به آغوش ولایت و مردم برگرد و دشمنان را نا امید کن تا از این درد بمیرند. بگرد، اینبار تو می توانی."

گو اینکه طرز بیان آقای حکیم همچون دیگر عناصر هیئت حاکمه آغشته به لاطائلات برای رد گم کردن و اغفال ساده دلان است، اما با دقت در این سخنان می توان به حقیقت دست یافت.

د - موضوع اصلی اختلافات در حقیقت، خزیدن گروه احمدی نژاد - مشایبی در موضع پیروزی در انتخابات آینده برای حفظ قدرت در دست خودشان است. (قبلاً احمدی نژاد گفته بود که "رئیس جمهوری آینده از هم اکنون انتخاب شده است"). اما، حفظ قدرت در شرایط کنونی مبارزه طبقاتی نمی تواند تنها بر مبنای حفظ پشتیبانان داخلی باشد. این واقعیت از همان آغاز قدرت گیری جناح نظامی - امنیتی برایشان روشن بود. تنها گروهی می تواند بقای خود و سهم اش از قدرت سیاسی و اقتصادی را تضمین کند که بتواند خود را برای حل اختلافات با سرمایه جهانی و شریک ایشان در منطقه مقبول جلوه دهد. عملکرد دولت احمدی نژاد در لیبرالیزه کردن اقتصاد (خصوصی سازی، آزاد سازی قیمت ها، و باز کردن بازار ایران به کالاهای خارجی) در عین سرکوب هرگونه تحرک اعتراضی طبقه کارگر و جناح های دیگر سرمایه داری که می توانستند مانعی در روند ادغام اقتصاد ایران و سرمایه جهانی باشند، از نظر امپریالیسم جهانی، می تواند نمونه ای برای دیگر کشورها باشد. اما، آنچه که ایران را از نظر سرمایه جهانی غیر مقبول می نماید، عدم ثبات سیاسی و اجتماعی آن و تعدد مراکز تصمیم گیری و بخصوص قدرت مطلقه ولی فقیه بوده است که می تواند هر تصمیم و قراردادی را بدون هیچ پاسخگویی ای وتو کند.

پس اقدامات لازم برای گروه احمدی نژاد - مشایبی و دیگر گروههای متشکل در جناح ایشان که زمینه اش از همان آغاز تصدی گری احمدی نژاد با گفته ها و اقدامات رحیم مشایبی آماده می گشت، سکولاریزه کردن حکومت با حذف "ولایت فقیه" است. این اقدام ایشان، از یکطرف، موضوع تعدد مراکز تصمیم گیری و "ولایت مطلقه" را حل می کند و هم بخش مهمی از اپوزیسیون سیاسی، از جمله "اصلاح طلبان" را که نهایت اهداف خود را "جمهوری سکولار" قرار داده بودند، خلع سلاح کرده و کمپ ایشان را برای مدت مدیدی آشفته زده و بی اثر می سازد. و از طرف دیگر، مظهر "ریش و عمامه" که توده های غربی و بخصوص آمریکایی نشانه دشمنی فرهنگی و "ستیزه گری اسلامی" می شناسند را از صحنه سیاسی - حکومتی ایران حذف می کند. همچنین، اقدام دیگر ایشان، قطع حمایت از نیروهای ستیزه گرای اسلامی در منطقه، بخصوص حماس و حزب الله لبنان خواهد بود تا زمینه را برای عادی سازی روابط با اسرائیل و کشورهای عربی در منطقه خاورمیانه و آفریقای شمالی مهیا سازد. بدین ترتیب، در صورت موفقیت، گروه احمدی نژاد - مشایبی، برای مدت مدیدی منافع سیاسی - اقتصادی خود و گروه های هم جناح شان را تضمین می کنند.

ه - با در نظر گرفتن تحلیل و نظریه بالا است که می توان چرخش ناگهانی در موضع حمایتی "مصباح یزدی" و گروه های نظامی - امنیتی و روحانیون همسو با او را توضیح داد. ایشان فکر می کردند با حمایتی که در میان سپاه و افشار تازه به دوران رسیده نظامی - امنیتی دارند، با تکیه بر حمایت ایشان، در صورت عزل و یا مرگ خامنه ای، مقام "ولایت مطلقه" را در دستان خود گرفته و "بیت (نوبین) رهبری" را تشکیل دهند. اما، هنگامیکه متوجه سمت و سوی حرکت گروه احمدی نژاد - مشایبی گشتند، جهت خود را تغییر داده و به سمت مخالفان دولت متوجه شدند. عزل وزیر اطلاعات، و دیگر تحرکات جناح احمدی نژاد - مشایبی بیانگر این واقعیت بود که ایشان خواهان تثبیت قدرت خود، حتی پس از پایان ریاست جمهوری دهم می باشند و خود را برای حفظ آن، چه در صحنه داخلی، و چه بین المللی آماده می سازند. اینک باید منتظر ماند و دید که کدام جناح نسبت به قدرت پیشبرد اهداف خود واقع بینانه نگریده است؟ مگر آنکه در این فاصله، قدرت مردمی و برآمد دوباره اعتراضات توده ای، تمامی محاسبات هر دو جناح را به هم ریزد.



ریاضت اقتصادی در ایران – طبقه کارگر هنوز با بزرگترین حملات روبروست گرایش کمونیست انترناسیونالیستی

هر ساله در آستانه سال نو، آیت الله خامنه ای، نامی را برای سال جدید برمیگزیند. سال ۱۳۹۰ را سال همت مضاعف و کار مضاعف، (۱) و سال ۱۳۹۰ را سال "جهاد اقتصادی" (جهاد در راه خدا – سرمایه ؟) (۲)، نامید. مثل همیشه پوسترهای تبلیغاتی در همه جا نصب شدند. آنها طلوع عصر جدیدی را نوید می دهند. عصر خطبه های تو خالی اسلامی و وعده های شیرین برای آینده، مانند هر جای دیگر دنیا، سپری شده است. حالا مسیر دستیابی به بهشت، از طریق فعالیت های حتی شدیدتر اقتصادی، همان فعالیت هائیکه بنیانگذار جمهوری اسلامی، آیت الله خمینی، از آن بعنوان "اقتصاد برای خر است" یاد کرده بود، میگردد. (۳)

با وجود ادعاهای مضحک و مکرر مقامات رسمی که جمهوری اسلامی از بحرانِ اخیر اقتصادی مصون بوده است، واقعیت ها، نشان از چیز دیگری دارند. این نامگذاری و شعارها، هیچ هدفی جز به تحت انقیاد کشیدن طبقه کارگر برای پذیرش کاهش یارانه ها که اخیراً تصویب شده اند را دنبال نمیکنند. کاهش یارانه ها، حداقل از سال ۱۹۹۲ در کریدورهای دولتی طنین انداز بوده و بالاخره در ماه دسامبر سال ۲۰۰۹، به مجلس ارائه شد. اولین شگرد در ارائه این لایحه، انتخاب نام پرطمطراق، چیزی که آنها هرگز از داشتن آنها در مضیقه نیستند، یعنی "طرح هدفمند کردن یارانه ها" بود (۴) سپس، به مدت چندین ماه، اقدام به پخش شایعات گوناگون، برخی برای ارزیابی عکس العمل عمومی بود. بحث و جدل در مجلس، ارزیابی مجدد در شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام و همه صرفاً بخاطر دادن این تصویر، که لایحه فوق با "دقت بررسی" شده است. برای کسانیکه هنوز ممکن بود در مورد این موضوع شک و تردید داشته باشند، شورای نگهبان اعلام کرد:

شورای نگهبان این لایحه را مغایر با شرع و قانون اساسی تشخیص نداد. (۵)

بالاخره، لایحه یارانه ها توسط مجلس در پنجم ژانویه ۲۰۱۰ تصویب و در سیزدهم همان ماه توسط شورای نگهبان تایید شد. در جریان این تحولات، تلاش های بیشتری از "بی طرف" های آکادمیک و تجزیه و تحلیل های "علمی" برای نشان دادن و اثبات عقلانیت، ضرورت و اجتناب ناپذیر بودن این لایحه بعمل آمد. نمودارهای رشد مصرف انرژی، قیمت بنزین و غیره از کشورهای مختلف دلیخواهی انتخاب شدند و در مقام مقایسه به منظور اثبات حیاتی بودن کاهش یارانه ها، برای جلوگیری از ائتلاف انرژی، قرار گرفتند! نگاهی گذرا به این نمودارها نشان می دهد که این نمودارها تا چه حدی سطحی و دلیخواهی انتخاب شده اند. به عنوان مثال، گزارش شماره ۱۰/۷۶ مارس ۲۰۱۰ صندوق بین المللی پول، یکی از ده گزارشیست که نشان می دهد که ایران در مصرف برق برای هر خانوار در صدر جدول قرار دارد. در این نمودار، تمام کشورهای انتخاب شده که ایران در مقام مقایسه با آنها قرار گرفته است، کشورهای اروپایی هستند، جایی که رشد سرانه جمعیت آنها بسیار کمتر از ایران میباشند. به عبارت دیگر، بازی با اعداد در جهت اثبات این امر که رفتار اجتماعی طبقه کارگر ولخرجی در مصرف انرژیست، در اینجا قصد ما اثبات این نیست که هیچ ائتلافی در مصرف انرژی وجود ندارد، کاملاً برعکس، با این حال ما دوست داریم که توجه خواننده مان را به چیز دیگری معطوف کنیم، و آن اینکه جلوگیری و توقف ضایعات و یا صرفه جویی در مصرف انرژی به هیچ وجه قصد واقعی آنها در قطع یارانه ها نیست.

ائتلاف و ضایعات در نظام سرمایه داری

پس، قرار بر این است که در مصرف انرژی صرفه جویی شود و ضایعات کاهش یابند. لایحه پس از آن که یارانه ها قطع شد مردم هم، از استفاده غیر ضروری از انرژی دوری خواهند جست و انرژیهای صرفه جویی شده، توسط دیگران در جاهای دیگری، معقولانه استفاده خواهند شد؟ آیا صرفه جویی در استفاده از انرژی، ساعات کار میلیون ها کارگر ایرانی که برای امرار معاش مجبورند دو شیفت ۸ ساعته کار کنند را کاهش خواهد داد؟ آیا این صرفه جویی سبب خواهد شد که سرپناهی برای میلیون ها نفر از بی خانمان ها در پاکستان ساخته شود؟ آیا از آن برای آموزش میلیونها نفر از بی سوادان در آفریقا استفاده خواهد شد؟ آیا این صرفه جویی باعث گرم شدن اتاق سرد زن مسنی در اروپا خواهد شد؟ هیچ یک، انرژی ذخیره شده، در بازار داد و ستد شده و برای آنها سود تولید خواهد کرد و تا آنجا که به سرمایه داران مربوط میشود، این پایان ضایعات، صرف نظر از اینکه آن انرژی صرفه جویی شده به کجا منتقل شده باشد و یا چگونه از آن استفاده شود، خواهد بود. در ذهن و ژن سرمایه دار ها، همه چیز حول محور سود میچرخد و ائتلاف انرژی از این امر مستثنی نیست. برای سرمایه، ضایعات بدان معنی است که در یک فرآیند خاص، به اندازه کافی سود تولید نشده باشد. آنها قضایا را بدین طریق می بینند؛ بودجه های رفاهی در انگلستان و یا در یونان... از نظر آنها ضایعه تلقی میشود، بنابراین باید قطع و یا کاهش یابند. صحبت از محیط زیست و ائتلاف انرژی از طرف سیستمی که بر مبنای تولید و مصرف دیوانه وار بنا شده، برای هیچ کسی نمیتواند قابل هضم باشد، سیستمی که بهترین بخش از منابع انسانی را برای تولید اسلحه و سلاح های مخرب بکار میگیرد، سیستمی که روز و شب مدام مشوق مصرف است و فرهنگ خرید را بعنوان درمان افسردگی آفریده است!

هدف از مطرح کردن مسئله ضایعات در این چارچوب، به غیر از خلع سلاح مقاومت طبقه کارگر، چیز دیگری نیست. هنگامی که دانه های استدلال نادرست در ذهن مردم کاشته شود، آنوقت اجرا کردن لایحه بمراتب آسان تر و ساده تر خواهد شد. با یارانه و یا بدون یارانه، ضایعات بخشی از این نظام بوده و تا زمانی که سرمایه داری به حیات خود ادامه میدهد، ضایعات نیز ادامه خواهد داشت. دلیل واقعی برای قطع یارانه، در جای دیگری نهفته است.

قبل از همه چیز، چرا اصلاً یارانه ؟

پاراگراف زیر که از بررسی آنلاین صندوق بین المللی پول نقل شده، نمونه خوبیست از اینکه اصلاً چرا در وهله اول یارانه ها معرفی شده اند. وقتی که از آقای زیتک سؤال شد؛ در وهله اول به چه دلیل برای نفت و گاز از یارانه های دولتی استفاده کردند؟ او پاسخ می دهد:

دولت، در یک زمان معتقد بودند که یارانه ها بهترین راه برای توزیع ثروت ملی میباشند، قیمت نفت فقط پوشش هزینه های استخراج را در برمیگرفت. وقتی که قیمت بین المللی پائین بود و ما به التفاوت هزینه استخراج و قیمت بین المللی کم بود، این مسئله ساز نبود. اما حالا اینطور نیست. قیمت بین المللی نفت و گاز، بویژه نفت بنشدت بالا رفته و در سال ۲۰۰۸ تقریباً به ۱۵۰ دلار هر بشکه رسید، و هزینه استخراج بخش ناچیزی از آن را تشکیل میدهد تقریباً ۵ تا ۱۰ دلار برای هر بشکه، پس همینجوری به رایگان به این و اون دادن، چیزی که میشود از فروش آن پول هنگفتی بدست آورد، نمیتواند سیاست درستی باشد. (۶)

بنابراین، هنگامی که قیمت نفت فقط هزینه استخراج را پوشش می داد، به عبارت دیگر جای زیادی برای سود وجود نداشت، یا سود دهی در جاهای دیگر بیشتر بود، آنوقت ایده خوبی بود. حالا که هزینه استخراج کم است، بنابراین همینجوری به رایگان به این و اون دادن؟ چیزی که می توان آنرا فروخت... این به وضوح کنه موضوع را نشان میدهد و آشکارا توهم پراکنی چپ ها را عیان میسازد که گویا یارانه ها بخشی از دستاوردهای طبقه کارگر بوده و هست. به طور حتم چنین نیست، حتی احمدی نژاد، رئیس جمهور ایران نیز آن را می داند:

"در حال حاضر، یارانه ها مفید نبوده و اثر معکوس" از آنچه در نظر گرفته شده بود (درد،) " او این را در توضیح مطلبی در روزنامه رسمی ایران گفت و اضافه کرد که ۷۰ درصد از هزینه های یارانه به ۳۰ درصد ثروتمندترین های کشور تعلق میگیرند) (۷)

اگر یارانه های فعلی به نفع نظام سرمایه داریست، پس چرا آن را تغییر میدهند؟ پاسخ آن در عرصه اقتصادی، در بحران رو به تزاید سرمایه داری، بحران نزول نرخ متوسط سود، نهفته است. این بحران، سرمایه داری را به طور مداوم به بررسی و بازبینی امکان مبارزه بر علیه گرایش نزولی نرخ سود با بکارگیری هر وسیله و با هر هزینه اجتماعی میکشاند. هیچ مانعی بر این هجوم مدام وجود ندارد. آنها مجبورند که دوباره به برخی از فرایندهای قدیمی، برای بهره کشی حتی بیشتر و شدیدتر رجوع کنند. و از نظر سیاسی؟ چه چیز دیگری می توانست موثر تر و مفید تر از یارانه ها برای انحراف کشاندن مبارزه طبقه کارگر در دوره های انقلابی باشد؟ به این موضوع ما دوباره خواهیم برگشت.

بحران و اصلاحات -* لایحه یارانه

ایران سالانه بین ۹۰ تا ۱۰۰ میلیارد دلار، یعنی ۳۰ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را، صرف یارانه ها میکند که به طور عمده شامل سوخت، آب، آرد، نان،



گندم، برنج، روغن، شیر، شکر، و همچنین پست و حمل و نقل می باشد. برخی بر این باورند که رقم واقعی بسیار کمتر است. این لایحه، شامل ۱۶ ماده و ۱۶ تبصره، قرار است که در مدت پنج سال، یعنی تا سال ۲۰۱۵ به اجرا در آید. در مرحله اول، کاهش ۲۰ میلیارد دلاری از یارانه‌ها نظر گرفته شده است.

ماده ۱ و ۲ لایحه به حامل های انرژی میپردازد، به طوری که در پایان دوره ۵ ساله، قیمت داخلی بنزین است به ۹۰ درصد قیمت فوب در خلیج فارس، قیمت نفت خام ۹۵ درصد و گاز طبیعی ۷۵ درصد آن خواهد رسید. قیمت برق برای مصرف کنندگان برابر قیمت تمام شده در نظر گرفته شده است.

ماده ۳ دولت را مجاز میکند که با رعایت این قانون، قیمت آب و کارمزد جمع آوری و دفع فاضلاب را به معادل قیمت تمام شده آن برساند. ماده ۴ دولت را موظف میکند تا به تدریج، تا پایان برنامه پنجساله پنجم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، نسبت به هدفمند کردن یارانه گندم، برنج، روغن، شیر، شکر، خدمات پستی، خدمات هواپیمایی و خدمات ریلی (مسافری) اقدام نماید. یارانه پرداختی به تولید کنندگان بخش کشاورزی نباید در هر سال کمتر از سال قبل باشد.

مواد ۵ و ۶ نوعی مکمل ماده شماره ۴ در برخورد با مسائل محلی است.

ماده ۷ دولت را مجاز میکند، حداکثر تا پنجاه درصد خالص وجوه حاصل از اجراء این قانون را از طریق اصلاح یارانه در قالب پرداخت نقدی و غیر نقدی با لحاظ میزان درآمد خانوار نسبت به کلیه خانوارهای کشور به سرپرست خانوار پرداخت شود.

ماده ۸ دولت را مکلف میکند، سی درصد خالص وجوه حاصل از اجراء این قانون را برای پرداخت کمک های بلاعوض، یا یارانه سود تسهیلات و یا وجوه اداره شده برای بخش های مختلف صنعت هزینه کند.

مواد ۹ و ۱۰ در ارتباط با مسائل مربوط با مواد ۷ و ۸، از قبیل جلوگیری از تقلب و غیره میباشند.

ماده ۱۱ دولت را مجاز میکند تا بیست درصد خالص وجوه حاصل از اجراء این قانون را به منظور جبران آثار آن بر اعتبارات هزینه ای و تملک دارایی های سرمایه ای هزینه کند.

ماده ۱۲ دولت را مکلف میکند تا تمام منابع حاصل از اجرای این قانون را به حساب خاصی به نام هدفمندسازی یارانه ها نزد خزانه داری کل واریز کند. صددرصد وجوه واریزی در قالب قوانین بودجه سنواتی برای موارد پیشبینی شده در مواد (۷)، (۸) و (۱۱) این قانون اختصاص خواهد یافت.

مواد ۱۲، ۱۴، ۱۵ و ۱۶ به جزئیات مواد پیشین از قبیل استفاده از تخواه و تشکیل سازمانی با ماهیت شرکت دولتی به نام سازمان هدفمندسازی یارانه‌ها، میپردازد.

به طور کلی، قیمت فوب نفت و موارد مربوط به آن حدودا ۶ تا ۸ برابر قیمت داخلیست، پس اگر به طور متوسط رقم ۸۵ درصد را که در لایحه، توصیه شده، در نظر بگیریم، دیر یا زود، ناچارا با افزایش قیمت حداقل پنج برابری قیمتها مواجه خواهیم بود. نیازی به پیش بینی نیست، این چیزی است که گزارش شده: *پس از اجرای طرح یارانه ها در تاریخ در ۱۹ دسامبر ۲۰۱۰، قیمت (سه‌میه بندی شده) بنزین چهار برابر افزایش یافته است و غیر سه‌میه بندی ۷ برابر.....* (۸)

همچنین در تاریخ ۱۰ آوریل ۲۰۱۱، رئیس کمیسیون انرژی مجلس اعلام کرد که لایحه برق به طور متوسط ۴ تا ۵ برابر افزایش خواهد یافت و اضافه کرد که: *.....قبض‌های گاز ارائه شده به مشترکان نیز با «انها مات بسیاری» مواجه بوده و در آن «میزان مصرف کنونی و مبلغ گاز بها، با احتساب رقمی که دولت قبلا به عنوان یارانه پرداخته می‌کرده منافات داشته و بسیار بالاتر از «مبلغ یارانه بوده است».*

در همان روز به گزارش ایسنا، خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی، یکی از مشترکان کرمانشاهی در این زمینه به ایسنا گفته است:

"تا کنون بیش از ۲۰ هزار تومان بابت قبض گاز پرداخت نکرده‌ام، اما با دیدن قبض این دوره در نوروز با مبلغ ۶۶۴ هزار تومان شوکه شدم...." (۹) با توجه به این واقعیت، که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بزرگترین نهاد اقتصادی در ایران بشمار میرود، روشن است که ۲۰ درصد از درآمد های کاهش یارانه ها که برای کمک به تولیدات داخلی و ۲۰ درصد برای خدمات شبکه امنیت اجتماعی در نظر گرفته شده، به جیب چه کسانی ریخته خواهد شد. برای ۵۰ درصد بقیه، این چیزیست که گزارش شده:

تلویزیون دولتی اعلام کرد که مبلغ ۱۲۰۰۰ ریال (۸۰ دلار) یکجا به حساب هر خانواده، برای دو ماه اول کاهش یارانه ها، که انتظار می رود از اواسط ماه مارس شروع شود، واریز شد. گیرندگان به برداشت پول تا شروع کاهش یارانه ها قادر نخواهند بود و معلوم نیست که پس از این دوره، آیا این کمک ها ادامه خواهد دست یا نه) ۱۰)

لازم به ذکر است که در ماده ۷ این لایحه اعلام شده که **"حداکثر تا پنجاه درصد** خالص وجوه حاصل..."، جا را برای مانور های بیشتر در آینده باز گذاشته است. در واقع دست دولت را برای تعیین مقدار کمک ها و اینکه چه کسی واجد شرایط دریافت آن باشد و یا نباشد، کاملا باز میگذارد.

لایحه و اپوزیسیون

وزارت اقتصاد و امور مالی جمهوری اسلامی ایران، در شماره ویژه خود در باره یارانه ها در ۱۱ اکتبر ۲۰۰۹، چنین نوشته است "همه چیز درباره تصمیمی که هیچکس با آن مخالف نیست". هنگامی که کارشناسان بورژوا می گویند "هیچکس" به معنای واقعی کلمه این شامل طبقه کارگر نمیشود، بنابراین به این سیاق، آنها کاملا راست میگویند. از تمامی جناح های مختلف دولت فعلی گرفته تا اپوزیسیون، جنبش سبز و "دشمنان" غربی، همه و همه طرفدار این طرح اند.

"با حذف یارانه های نفت و گاز، انتظار میرود که تقاضای داخلی برای انرژی در ایران کم شود، بنابراین منابع انرژی بیشتری برای صادرات در دسترس خواهد بود. اگر همه چیز طبق نقشه پیش رود، استراتژی دو منظوره، یعنی درآمد بیشتر برای کشور و محدود کردن مصرف بیرویه استفاده از انرژی، برآورده خواهد شد."

از گفته های آنلاین رئیس صندوق بین المللی پول دومینیک گیوم و اقتصاددان ارشد رومان آرتک در بررسی صندوق بین المللی پول (۱۱) و رهبران اپوزیسیون سبز در این مورد گفتند:

مهدی کروبی و میرحسین موسوی در ادامه این دیدار از کلیت طرح هدفمندی یارانه‌ها به عنوان طرحی که در سطح دنیا به عنوان "حرکت اقتصادی بنیادین و اساسی" مطرح است، یاد کردند و خواستار اجرای "کارشناسی شده" و به دور از "هیجان" این طرح در جامعه شدند.

آقایان کروبی و موسوی از اجرای طرح هدفمند کردن یارانه ها در این شرایط بد اقتصادی ابراز نگرانی کردند و افزودند: اجرای این طرح در شرایطی که کشور با تحریم‌های شدید بین المللی روبه‌رو است و نیز در وضعیتی که اقتصاد کشور دچار رکود بوده و بیکاری بالای ۲۰ درصد به اکثر استان‌ها سرایت کرده است و تورم در جامعه افسار گسیخته است، باری است که فشار آن بر روی اقشار متوسط و کم درآمد جامعه خواهد آمد. (۱۲)

پاسخ طبقه کارگر

بر خلاف پیش بینی رسانه های ملی و بین المللی و اپوزیسیون و همچنین بر خلاف انتظار دولت، هیچ واکنش فوری از طرف توده مردم، حداقل بشکل اشوبگرانه، شکل نگرفت. (۱۳)

همانند جاهای دیگر، لایحه، زیر غبار عظیمی از سردرگمی انجام شد. هیچ کس نمیدانست که کی و چگونه این امر بر آنها تاثیر خواهد گذاشت و عواقب فوری آن چه خواهد بود، علی الخصوص طوریکه میزان پرداختی های یارانه ایی به اطلاع عموم رسانده شد. به غیر از همه اینها، لایحه در یک فضای بسیار امنیتی، پس از سرکوب مخالفان جنبش سبز، اجرا شد. همانطوریکه یکی از اعضای مجلس اخیرا گزارش داد.

حکومت شورایی تنها شکل حکومت کارگری است



احمد توکلی ، نماینده تهران و رییس مرکز تحقیقات مجلس گفت:

"در اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها به شکلی کاملاً امنیتی به تولیدکنندگان فشار وارد آمد تا تولیدکنندگان قیمت‌ها را بالا نبرند.

.....مثلاً یک مقام بلندپایه دولت، اعضای اتاق بازرگانی و صنایع و معادن را جمع کرد به آنها گفت که همه بسته‌های سیاستی ما آماده است، زندان هم آماده است _امن فکر نمی‌کنم در تاریخ ایران چنین حرفی سابقه داشته باشد و بعد از انقلاب حتماً سابقه نداشته و قبل از آن هم تا جایی که اطلاع دارم، به عوامل اقتصادی از این حرف‌ها نمی‌زدند که با تهدید زندان به همکاری وادارشان کنند)". ۱۴ (با همه این احوال، به هر درجه ایی که آنها سعی کنند و به هر حقه و حيله ايکه دست یازند، سرمایه داران هرگز قادر به غلبه بر تضاد ذاتی این نظام نخواهند شد. در این اواخر، احمدی نژاد ادعا کرد که ایران تنها کشوری است که هیچ کس در آن گرسنه نمی‌خوابد. در مراسم مدیریت و سازمان داده شده اخیر استقبال از رئیس جمهور در خرم آباد، بر روی یک بنر نوشته شده بود که "ما کارگران پارسیلون گرسنه ایم (_" ۱۵ (اگر "حامیان" رئیس جمهور، در روز روشن، مکتوب اعلام میکنند که گرسنه اند، روشن است که بقیه طبقه کارگر در مورد این دولت چه فکر میکنند.

حالا با در نظر گرفتن حداقل دستمزد رسمی ۳۰۰ دلار در ماه (۱۶) و تورم ۱۲.۴ درصدی رسمی سال گذشته (۱۷) و افزایش بیکاری ۱۲.۴ (۱۸) درصدی و خط فقر ۸۰۰ دلار در هر ماه برای خانواده چهار نفره در تهران، اوضاع عمومی برای سال آینده، تصویر بسیار غم انگیزی را در جلو چشمانمان قرار میدهد. در حالی که ما برای چاپ این شماره آماده میشویم، گزارش هایی از مخالفت های رو به رشد، به قبضه های گاز شنیده میشود. افزایش تاکنونی قیمت تقریباً همه اقلام، با آنچه در آینده بوقوع خواهد یافت، بسیار ناچیز است. طبقه کارگر در برابر طرح ریاضتی که توسط مقامات رسمی کشور از آن بعنوان بزرگترین عمل جراحی اقتصاد ایران، نام برده می شود، چاره ای جز مقاومت ندارد.

رفقای کارگر

همانطور که قبلاً ذکر شد، از نظر سیاسی طبقات حاکمه، از یارانه ها برای منحرف کردن مبارزه طبقاتی در دوره های انقلابی استفاده میکنند. اما انگیزه های سیاسی آنها در شرایط افت مبارزه انقلابی طبقه کارگر چه میتواند باشد؟ به نظر می رسد که دولت ایران تلاش میکند که از طریق کنترل پرداخت های یارانه ایی، یعنی چه کسی واجد شرایط هست و چه کسی نیست، کنترل خود بر طبقه کارگر را افزایش دهد. این برای دولت در زمان بروز ناآرامی های اجتماعی بسیار سودمند خواهد بود، که در آن بخشی از طبقه کارگر فعالانه بر علیه بخش دیگری میتواند بسیج شود، همانطوریکه در بحران انتخابات مورد مناقشه سال ۲۰۰۸ مورد استفاده قرار گرفت. این پدیده تا حدودی، در شورش های اخیر کشورهای عربی در مصر و یمن و سوریه نیز مورد استفاده قرار گرفته است. نسخه مضحک ایجاد اشرافیت کارگری در کشورهای پیرامونی سرمایه داری. البته اگر که سرمایه داری در شرایطی بود که قادر به انجام چنین مانور هایی باشد، این ممکن بود که یک مشکل جدی قلمداد شود، اما با حضور یک بحران عمیق مالی جهانی، سرنوشت مضحک و مسخره شتر سوارانی که به تظاهر کنندگان مصری تاختند، در انتظار اینها نیز نشسته است. با این حال، صرفنظر از اینکه تا چه اندازه خونین باشد، طبقه حاکم از تلاش برای آن، دست نخواهد شست.

دو سال از شروع جنبش سبز گذشت، حالا ما در موقعیتی هستیم که به گذشته نگاه کنیم و ببینیم که این جنبش چه دست آوردهایی داشته است! برای طبقه کارگر نه تنها هیچ دستاوردی نداشت، بلکه بر عکس، رشد رو به افزون مخالفت و مقاومت طبقه کارگر بخاطر آن کنار نهاده شد و متحمل عقب نشینی قابل توجهی شد. صاحب نظرانی که صبح تا شب در مورد اصلاحات موعظه میکردند، یا کشور را ترک کرده اند یا در زندان بسر میبرند. آنها چنان یک دنده از اینکه میتوان نظام را از طریق رای گیری و مجلس اصلاح کرد دفاع میکردند که هر گونه صحبت از انقلاب به تمسخر و ریشخند گرفته میشد. اکنون چه خواهند گفت؟

شورش های اخیر در کشورهای عربی زبان، تجلی ماهیت جهانی بحران و نشانگر آن بود که مقاومت توده ایی می تواند رژیم های به ظاهر قدرتمند را سرنگون کند. این شورش ها همچنین نشان داد، زمانی که مقاومت به طور همزمان در چندین کشور شکل می گیرد، پاسخ به آنها، برای سرمایه داری بین المللی مشکل تر است، همانطور که ما در مورد مصر شاهد آن بودیم.

سرمایه داری میتواند طرفدار آپارتاید و یا ضد آپارتاید، نژاد پرست و یا بر علیه نژاد پرستی، مذهبی و یا سکولار ،.... باشد، بسته به این که کدامیک بهتر از دیگری در خدمت وجودی آن یعنی تولید سود، خواهد بود، اما هرگز در خدمت منافع طبقه کارگر، که با ماهیت وجودی آن در تضاد است، نخواهد بود. کارگران، گورکنان سرمایه داری، تنها نیروئی اند که قادرند به وجود طولانی و مرگبار این نظام خاتمه دهند! آسیاب سرمایه داری با کار و زحمت و رنج کارگران میچرخد. چه فرق میکند که نماینده سیاسی آن، بر سر خود تاج نهاده باشد یا عمامه، کراوات به گردن آویخته باشد و یا بر کلاه خود، نشان ستاره سرخ. همه آنها به یک شیوه عمل میکنند. برای طبقه کارگر، گزینه دیگری بجز بزیر کشیدن این نظام، متصور نیست.

دامون سعادت

نان، مسکن، آزادی - جمهوری شورایی



جلاد صد بار خواهی مرد که مادران سرزمین دار و اعدام پرچم رهائی را در کشتارگاه برافراشته اند!

مردم انقلابی!

مهوش علاسوندی در کشتارگاه جمهوری اسلامی در دستگرد اصفهان، فرزندان زندانی اش محمد و عبدالله فتحی را در پای چوبه دار به مرگی سرفرازانه و با چشمانی باز میخواند. در قتلگاه اسلامی نه مادر به تضرع افتاد و نه فرزندان بر خود لرزیدند! تمامی هیبت دار و کشتارشان با آتشی که از سینه مهوش لهیب کشید خوار و خفیف گردید! مادری غرش کنان و آنهم در میدان اعدام و رو در رو با مزدوران و جنایتکاران اسلامی، فرزندان را به نبرد تا آخر و مرگ سرفرازانه فرا میخواند. جلادان قصد داشتند که مادری دردمند را در قتلگاه به زاری و تضرع بکشاند اما آنان که در این رویارویی بر خود لرزیدند: میدان اعدام و مزدوران بارگاه ولایت و دستگاه کشتارشان بودند! مهوش علاسوندی پرچم نسل نوینی از مادران را برافراشت. نسل نوینی که مادران پرچمدارند! نسلی که لهیب آتش سینه اشان را در سوگ فرزندان بر خاک خفته اشان، همچون پرچم نبرد سرفرازانه و تا آخر در قتلگاه برمیافرازند! مادرانی که به زبان سرخ مبارزه و رزمندگی در مقابله با مرتجعین حاکم سخن میگویند! مادرانی که پرچمی به رنگ سرخ خون فرزندانشان را بر دوش میکشند! مادران آزادی و انقلاب. غرش مهوش علاسوندی در سرتاسر زاگرس و البرز و تفتان پیام رزم بر علیه دستگاه کشتار را مجددا جاری و ساری ساخت. این غرش هزاران مادری است که لهیب آتش سینه اشان سالها است که آتش رزم انقلابی را فروزان داشته است. این آتش سینه سلطنه رضائی است که مادرانه خروشید و گفت که فرزند آزادی و تمامی ملت‌های ساکن ایران است! اینان مادران آزادی اند، مادران نبرد متحدانه، مادرانی که دوشادوش فرزندانشان نبرد کرده اند، به زندان رفته اند، سرود خوانده اند، بر دار شده اند، بر خاک فتنده اند، پرچم خاوران را بر دوش کشیده اند، به یاد هزاران سرفراز بر خاک خفته که تا آخر جنگیدند، پرچم تنفر انقلابی را بر دوش کشیدند! مادرانی که از داغ سینه اشان آتش نبرد آزادیخواهانه را بر افروختند! مادرانی که هرگز در مقابل مرتجعین زاری و تضرع نمودند. بیائید از آنان نه با داغشان بلکه آنگونه که هستند: با پرچمی که بر دوش دارند یاد کنیم. اینان مادران پرچمدارند، مادران بشارت دهنده مرگ جلاد! مرگ صد باره جلادان! مادرانی که نشانشان پرچم نبرد سرفرازانه و تا به آخری است که بر دوش میکشند، پرچمی که نشان سرخ لهیب آتش سینه اشان را بر خود دارد. بر این پرچم نابودی دستگاه سرکوب و کشتار، زندان و شکنجه و اعدام نقش بسته است. این پرچم آزادی است. تاوان این پرچمداری را پرداخته اند تا همگان در سرزمینی آزاد زندگی کنند! آنان بشارت دهندگان سرنگونی و مرگ دستگاه سرکوب هستند. بیائید با نبردی متحدانه بساط دار و کشتار را به آتش بکشیم. مرتجعین حاکم در پی تحمیل شرایط وحشت در جامعه اند تا سرزمینی امن برای غارت و چپاولشان بسازند. بیائید همچون مهوش چشم در چشم جلادان به زبان مبارزه و رزمندگی از نبرد سرفرازانه و تا آخر سخن بگوئیم. بیائید به جلادان نشان دهیم که میهن ما نه سرزمین وحشت بلکه سرزمین مادران پرچمدار، سرزمین انقلاب و آزادی است.

سرنگون باد جمهوری دار و اعدام اسلامی!

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

با نبردی متحدانه دارها را به آتش بکشیم!

سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر - ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۰

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر



اوباما، ناتو، بن لادن، قذافی: همه آنها دشمنان ما هستند

جریان کمونیست بین المللی

ارسال شده توسط ICC

در پس از بمبارانهای ناتو در ساختمانی در شهر طرابلس که منجر به کشته شدن پسر و سه نوهٔ معمر قذافی گردید، شهرهای بنغازی و میسراتا، و سفارتخانه های انگلیس و ایتالیا، هدف حملات تلافی جویانه قرار گرفتند. کشته شدن اسامه بن لادن در پاکستان توسط نیروهای ویژه امریکائی ظاهراً به تلافی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ صورت گرفته که منجر به کشته شدن ۳۰۰۰ نفر گردید. زمانیکه نیروهای ضد قذافی در لیبی، خبر کشته شدن بن لادن را شنیدند، همان سرنوشت را برای قذافی خواستار شدند.

این کشتار و نابودی ماریچی شاهد دیگری از امیال سرمایه داری در دوره ایست، که در آن هر دولت، هر جناح سرمایه داری با هدف ماندن در قدرت مجبور است گزینه نظامی و راه ترور را در پیش گیرد.

در جهان سرمایه داری آنتاگونیستها (مخالفین) زیر پرچم های گوناگونی قرار دارند، اما همه آنها یک هدف مشترک را دنبال میکنند. قذافی مورد علاقه بسیاری از کسانی است که خود را سوسیالیست می نامند، با وجود اینکه در قلب هر رژیمی که ماهیت دوم آن سرکوبگری است مجازات ظالمانه بطور اتوماتیک دنبال میشود. هنوز باراک اوباما بعنوان «دوست آزادی» مفروض نشده، در روزهای اولیهٔ تصدی مقامش کمیون نظامی اش را با بمباران پاکستان، یعنی در همانجائی که جرج بوش آنرا ترک کرده بود، ادامه داد. بن لادن از سوی برخی بعنوان «قهرمان ضد امپریالیستی» دیده میشود. اما رویای نهائی او ایجاد یک خلافت اسلامی چند ملیتی است که یکی از کهنه ترین و ارتجاعی ترین پروژه های امپریالیستی بشمار میرود.

و اگر شورای ملی دولت انتقالی " شورشیان" لیبی را در برخی از موارد تا پایین ترین سطح ممکن مورد سوء استفاده قرار دهد، میتواند آنها را بعنوان دشمنان استنمار شدگان و ستمدیدگان، حامیان ایالات متحده، طرفداران بازگشت به سلطنت، بکار گیرد. این حقیقت اساسی در حالیکه بسیاری از آنها تا مدتها پیش بخشی جدایی ناپذیر از دستگاه دولتی قذافی بشمار می آمدند. بعد از کشته شدن بن لادن، تحلیگرانی در امریکا از احتمال "بستن" پرونده مربوط به قربانیان ۱۱ سپتامبر صحبت کردند. با ادامه جنگ در افغانستان، عراق و لیبی، واضح است برای کسانی که درگیر جنگ بوده یا از قربانیان "جنگ آمریکا با تروریسم" هستند تعطیلی وجود ندارد.

همانطوریکه اوباما در اولین سخنرانی خود در جشنی به مناسبت کشته شدن بن لادن گفت: "مرگ او پایان تلاش های ما نیست". بدون شک القاعده به حملات خود علیه ما ادامه خواهد. البته که نیروی تروریستی اش در این راستا پس از آن کاهش می یابد و دیگران براحتی میتوانند جایگزین آن گردند. اوباما اظهار داشت: " ما دوباره خاطر نشان میکنم که آمریکا قادر به انجام هر آنچه که به ذهن ما خطور کند میباشد." با اینحال امپریالیسم آمریکا، نگران آن است که نتواند خود را در عراق، افغانستان و لیبی تحمیل کند. با وجود این واقعیت که بزرگترین قدرت نظامی جهان است. برعکس، اگر چه عمدتاً همهٔ عملیات آمریکا به بیان اوباما، نه در جهت "امن تر کردن جهان" است، بلکه در جهت تشدید درگیریها و هرج و مرج در سراسر چهره کره زمین میباشد.

۱۱ سپتامبر بعضی چیزها را تغییر داد. بعنوان مثال در خاورمیانه با وجود توهمات نسبت به معمر قذافی، القاعده هیچگاه بطور واقعی پایگاهی نداشته است، صرف نظر از اینکه در افغانستان و پاکستان از نقاط قوتی برخوردار است. در جنبش های اجتماعی اخیر در کشورهای مختلف عربی، برغم سردرگمی آنها، هیچ نشانه ای دال بر ایدالهای القاعده در جهت تصویب موازین شرعی و آموزشهای اسلامی در میان تظاهر کنندگان وجود نداشته است. بر خلاف آن، بسیاری از معترضان فرقه های متعصب و اختلافات جنسیتی که القاعده بیانگران است را بصراحت رد کردند.

مانع بزرگتر بر سر راه جنبش های شمال آفریقا و خاورمیانه وجود اسطوره "دمکراسی" است که در خدمت جلوگیری از ابراز وجود طبقه کارگر بمثابه یک نیروی مستقل در جامعه عمل میکند.

تمامی نمادهای سرمایه داری، اعم از آنان که در کاخ سفید، یا چادری در کویر، در غاری در کوهها، و یا در حومه ثروتمندان، کلیه آنها از دنیای جنگ و نابودی و بر علیه آزادی بشریت دفاع میکنند.

Car- 2/5/11

ترجمه از سارا- م



اول ماه مه – تعمیق بحران جهانی، فراخوان برای مبارزه طبقاتیست! گرایش کمونیست انترناسیونالیستی



برگزاری مراسم روز کارگر بخاطر حمله به طبقه کارگر؟

درچنین مناسبتی، بیش از هر زمان دیگر، کانون توجه ما، نه بر جشن گرفتن روز کارگر، بلکه برعکس، روی حملات به کارگران است. بحران جهانی که باعث ویرانی عظیم اقتصادی در بخش مالی و اقتصاد واقعی در چند سال گذشته شده، با تحمیل عواقب شوم آن بر پرولتاریای بین المللی، به پایان نرسیده است. اقتصاد در حال احیا نیست، بیکاری روند صعودی دارد و با افزایش بیکاری، ناامنی شغلی نیز شدیدتر شده است. بیشترین تأثیر بر فشر جوان بوده، در موارد بسیار وخیم، تقریباً نیمی از آنها خانه نشین شده و بقیه برای یافتن شغل موقت با دستمزد گرسنگی، تکاپو میکنند. سرمایه گذاری دیگر آنچنان انجام نمیگیرد، بحران سود دهی و نرخ سود، همچنان به تحریک سوداگری در بازار مواد خام – نفت در صدر آن – به خصوص غلات مثل گندم، با عواقب اجتناب ناپذیر افزایش قیمت کالاهای اساسی، انجامیده است. اینها ریشه رشد فقر توده خانواده های طبقه کارگر، در کشورهای کمتر توسعه یافته، علی رغم شورش اخیر برای نان، میباشند.

کمک های رفاهی – جایی که وجود دارد یا وجود داشت – به تدریج از میان برداشته شده و امکان دسترسی به مدرسه، بهداشت و درمان، حقوق بازنشستگی و مزایای بیکاری را مشکل تر کرده است. فقرا، بیشترین در صفوف محرومان، زیر خط فقر، برای زنده ماندن، دست و پا میزنند.

کشورهای ثروتمند سرمایه داری، دیگر قادر به ادامه تضمین مایحتاج کارگران نیستند و مجبورند که به کاهش دستمزد، کار و کمک های رفاهی دست بزنند. در کشورهای کمتر توسعه یافته، امواج بحران در مناطق جغرافیایی بسیار مشابه، در یک زمان و با شدت یکسان، که در طول عمر بندرت شکل میگیرد، سبب شورش علیه گرسنگی و فقر شده است. غم انگیزترین پیامد آن، کوچ دسته جمعی صدها هزار نفر از مهاجرین است که به علت فقدان کار، سطح بیکاری غیر قابل تحمل، گسترش فقر و جنگ های داخلی، مجبور به فرار شده اند، موقعیت های شبیه به این به ناچار همچون شعله ور شدن با یک جرقه، مهاجرت را شعله ور کرده، کارگران را از مناطق فقیر به سوی کشورهای سرمایه داری ثروتمند سوق میدهد، اگر چه خود آن کشورها نیز، طعمه همان بحران و در نتیجه روز به روز در حال فقیرتر شدن، بوده باشند. آنها با باری از توهّمات باطل گریخته و با قبول و باور به سرنوشت خاصِ طرد شده خود، تن به اهانت آمیزترین استثمار در مزرعه ها، برای برداشت محصول گوجه فرنگی و سیب زمینی، بدون هیچ مسکنی، بدون هیچ کمک رفاهی، مثل حیوانات در اسارت زندگی میکنند. تازه وقتی که همه چیز به خوبی پیش برود، در غیر این صورت، آنها آرامگاه خود را در دل دریای بیکران، قبل از پایان سفر خود، پیدا خواهند کرد. کاراکتر بحرانی که ما در سال های اولیه این هزاره شاهدیم، با جنگ های دائم، جنگ های داخلی – چه آشکار و چه نهان، درگیری بین جناح های بورژوازی و برخورد های امپریالیستی در چهار گوشه این کره، توصیف میشود. اول در افغانستان و عراق، بعد در مغرب و خاورمیانه، از جمله شبه جزیره عربستان و سپس در سودان، چاد، مالی و ساحل عاج. این است سرمایه داری، دستگاه تولید سود، ابزار استثمار، خالق بدبختی و جنگ به منظور حفظ خود به عنوان شکل غالب اقتصادی به نفع طبقات حاکمه.

هرگز در هیچ دورانی، شعار "کارگران جهان متحد شوید" این چنین حیاتی و ضروری همانند این دوره نبوده است. کارگران مغرب بر علیه حاکمان فاسد و دیکتاتور خود، مسبب گرسنگی و فقر آنها، مجبور به مبارزه اند. طبقه کارگر اروپا، در تقابل با کسانی که در حال برچیدن کمک های رفاهی، افزایش استثمار، ایجاد بیکاری و گسترش فقرند، فرار گرفته است. اما مبارزه طبقاتی هرگز نمی تواند در این مرحله متوقف شود. ما بدون اینکه روابط تولید سرمایه داری را زیر سوال ببریم، نمی توانیم خودمان را به خلاص کردن خود از دیکتاتور وقت، و با دولت فعلی، محدود کنیم. آنها و همچنین دولت ها در پشت بحران اقتصادی ایستاده اند و آن را اداره می کنند. چنین خشم و آمادگی برای مبارزه، باید به همبستگی متقابل کارگران مختلف در هر دو طرف دریای مدیترانه، منجر شود. حتی هنگامی که دیکتاتورها تحت تعقیب فرار گرفته و جابجائی وزرای دولت انجام میشود، بحران و همچنین تنش های امپریالیستی، باقی میماند. جنگ ها هم، مثل گذشته ادامه خواهند داشت، زیرا عواملی که مسبب آنها بودند، دست نخورده باقی مانده اند و هنوز فعالاند. کارگران، از واشنگتن گرفته تا پکن، باید در برابر هر دو، دموکراسی جعلی و کمونیسم دروغین آگاهانه بپا خیزند. در مواجه با بحران بی پایان، در برابر فقر رو به تزاید در جهان، در برابر تکتیر قتل عام های جنگ، در برابر ویرانی و فاجعه زیست محیطی. رو به گسترش، همه به خاطر این شیوه تولیدی مزخرف و نامعقول. امروز ضروری است که به این مبارزات، معنای بین المللی با بعد مشترک سیاسی و محوریت ضد سرمایه داری، داده شود. اما اگر چه همه اینها برای احیای مبارزه واقعی کاملاً ضروریست اما کافی نیست، اگر گزینه پروژه اجتماعی با برنامه روشن، استراتژی و تاکتیک منسجم، در آن جای نگرفته باشد. در یک کلام، اگر یک حزب طبقاتی، حزب انقلابی وجود نداشته باشد، هر گونه تلاش برای شورش، و یا هر مبارزه اجتماعی، چه اقتصادی و چه سیاسی، بدون گذاشتن حداقلی از رد پا برای آینده، به درون سیستم جذب خواهند شد. بمصادق این گفته که: همه چیز تغییر میکند، بخاطر اینکه همه چیز یکسان باقی بماند.

بدین دلایل اول ماه مه امسال، نباید چون دیگر جشنهای همیشگی و بیفایده "سور و شادمانی برای کار" باشد

حالا که کار نیست و اگر هم هست به شدت تحقیر آمیز است، احیای مبارزه طبقاتی برای لغو بردگی مزدی، اعتلای روحیه مبارزاتیست!

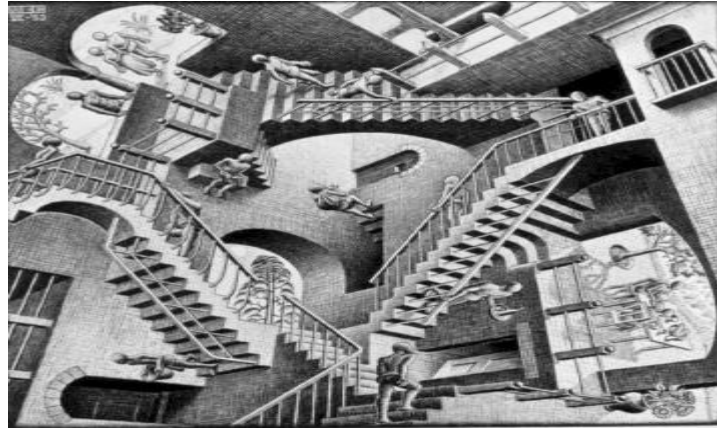
کارگران جهان متحد شوید!

Workers of the World, Unite!



مارکسیسم یا ایده آلیسم – تفاوت های ما با جریان کمونیست بین المللی، (ج ک ب)

گرایش کمونیست انترناسیونالیستی



کمونیست چپ دارای سابقه ای طولانی و شرافتمندانه در مبارزه با تمامی اشکال سرمایه داری و همچنین مبارزه بر علیه تحریف سوسیالیسم توسط هر دو حزب سوسیال دموکراتها و استالینیستهاست. جریان ما، همانطور که بخش تاریخی این مقاله در زیر نشان می دهد، میتواند ادعا کند که طولانی ترین سابقه در کمونیست چپ را داراست. این به خودی خود، از آنجایی که ما به آینده نظر داریم نه به گذشته، نمیتواند ادعای هیچ فضیلتی باشد. اما گاهی اوقات، در پلمیک های غلط و حملات متعصبانه دیگران، ما باید به دفاع از آن گذشته بپردازیم. این مقاله در ژانویه ۲۰۱۱ توسط رفقای ما از گروه Gruppe Internationaler Sozialistinnen، بخش آلمان گرایش کمونیست انترناسیونالیستی، پس از یک حادثه ناگوار در آلمان در ارتباط با (ج ک ب) که نشان میداد که آنها کماکان نگرش فرقه ای خود را نسبت به بقیه کمونیست چپ حفظ کرده اند، نوشته شده است. — سند از رفقای آلمانی ما از گروه Gruppe Internationaler Sozialistinnen

مواضع کمونیست چپ، بندرت در این بخش از جهان شناخته شده است. اغلب از ما خواسته میشود که دقیقاً بیان کنیم که چه تفاوت هائی، ما را از (ج ک ب) ، که ادعا می کند در سنت کمونیست چپ ایستاده، جدا میکند. پس از بررسی های طولانی، ما تصمیم گرفتیم که خلاصه مهمترین تفاوت هایمان را شرح دهیم. از آنجائیکه واگرایی ما با (ج ک ب) واقعا جامع اند، ما تلاش کرده ایم که تا حد ممکن با نگاهی اجمالی آنها را بیان کنیم و مباحثی را انتخاب کنیم که از اهمیت فوری برای فعالیت انقلابیون، برخوردار باشند. ممکن است در نظر برخی، این ها **خرده ایرادگیری های معمول بین گروه های انقلابی** تلقی شود. اما چنین نگرشی، نیاز به بحث را بی اهمیت جلوه میدهد. بدون پرداختن به بحث های صریح و روشن مواضع سیاسی، توسعه یک برنامه قابل اجرا، برای سرنگونی نظام سرمایه داری، **ممکن** نخواهد بود. متأسفانه، متن زیر در یک پس زمینه از حاد تر شدن گرایش فرقه ای (ج ک ب) ، بیان شده است که گاهی اوقات خود را در هیستری باز ^(۱) و استفاده از روشهای سوال برانگیز در برابر سازمان ما بیان میکند. ^(۲) **این ما را مجبور کرده که احتیاط قبلی خود راجع به آنها را کنار بگذاریم.** آشکارا (ج ک ب) بر این عقیده است که با استفاده از عدم آگاهی گسترده در مورد سابقه کمونیست چپ و طبقه کارگر انقلابی، می تواند با تحریف مواضع ما ^(۳) و دست یازیدن به اظهارات کج و معوج به دروغ گویی بپردازد. چنین سیاستی از طرف یک سازمان ظاهرا انقلابی، نه تنها نخب نامست، بلکه بر روی شن و ماسه بنا شده است. دروغ گویی، آنها را به جایی نخواهد رساند، انتقام تاریخ، گاهی اوقات از داستان های ترسناک " آگاه بر همه چیز " مرکزیت پاریس، سخت تر است.

ریشه های تاریخی

ما با رجوع به ریشه های تاریخی جریان کمونیست بین المللی و گرایش کمونیست انترناسیونالیستی شروع می کنیم. ریشه های جریان ما، به مبارزه فراکسیون چپ در درون حزب سوسیالیست ایتالیا که پایه گذار حزب کمونیست ایتالیا شد، برمیگردد. هنگامی که حزب کمونیست ایتالیا در سال ۱۹۲۱ تاسیس شد، موج مبارزات طبقاتی در سراسر جهان در حال فروکش بود. این شرایط روند استالینیزه شدن را تسهیل کرد و در ایتالیا، به انتصاب رهبری گرامشی و توگلیاتی منجر شد. در نتیجه، حزب به تدریج به ابزار مطیع و وفادار مسکو تبدیل شد. فراکسیون چپ سعی کرد در برابر این یورش مقاومت کند. در پی عروج ضد انقلاب در سراسر جهان، آنها از موقعیت های حزبی خود کنار و در نهایت اخراج شدند. با فرا رسیدن سال ۱۹۲۸ مبارزین کمونیست چپ یا در زندانهای رژیم فاشیستی، یا مخفی و یا در تبعید بودند، جایی که آنها به چاپ نشریاتی مانند پرومیتو، بیان و اکتبر دست زدند.

در سال ۱۹۴۲، فعالین کمونیست چپ، حول شخص اونوراتو دامین (Onorato Damen) که از زندان آزاد شده بود، مشغول به کار مخفی شدند و در سایه موج اعتصابات بزرگی که سراسر ایتالیا را فرا گرفته بود، حزب کمونیست انترناسیونالیست (Partito Comunista Internazionalista) به اختصار PCInt را تاسیس کردند. از همان ابتدا PCInt موضع سازش ناپذیر شکست طلبی انقلابی را اتخاذ کرد:

کارگران! بر علیه شعار جنگ ملی که کارگران ایتالیایی را بر علیه پرولترهای انگلیسی و آلمانی مسلح میکند، با شعار انقلاب کمونیستی، که کارگران جهان را در برابر دشمن مشترک خود — سرمایه داری متحد میکند به مقابله برخیزید (۵).

PCInt تنها سازمان مربوط و مطرحی بود که از استقلال طبقاتی، بی چون و چرا دفاع کرد و همه طرف های درگیر در جنگ جهانی دوم را بمثابه امپریالیست محکوم کرد. مواضع پایه ای PCInt در حال حاضر برای ما همان اعتباری را دارند که آنموقع داشتند:

۱ در مسله ملی حق با روزا لوکزامبورگ بود نه با لنین.

۲ احزاب قدیم کمونیست (در حال حاضر به طور کامل استالینیستی) بورژوائی بودند نه سنتریست.

۳ اتحادیه های کارگری به حامیان غیر قابل برگشت نظم بورژوائی تبدیل شده اند و پرولتاریا قادر به باز پس گیری آنها نیست.

۴ اتحاد جماهیر شوروی شکل سرمایه داری دولتی بوده، که در آن طبقه کارگر همانند هر کشور دیگری سرمایه داری، استثمار میشود.

۵ برای سرنگونی سرمایه داری، پرولتاریا نیازمند داشتن یک حزب سیاسی است. با این حال، حزب کمونیست نمی تواند به عنوان نماینده، قدرت طبقه کارگر را از آن خود کند. پرولتاریا نباید قدرت خود را به دیگران، حتی به حزب خود، محول کند.

تزه های گرایش — دامین Damen در کنگره ۱۹۵۲ PCInt

پس از پایان جنگ، PCInt هزاران نفر را از طریق دخالت فعال خود در مبارزات و کمپین های اعتصابی به خود جذب کرد. بسیاری از فعالان بعد از بازگشت از تبعید به عضویت کمونیست چپ PCInt درآمدند و در نهایت، حتی آمادئو بوردیگا، رهبر سابق حزب کمونیست ایتالیا نیز، بدون اینکه به طور رسمی به حزب بپیوندند به فعالیت با PCInt ، پرداخت. بوردیگا از سال ۱۹۳۰ از فعالیت سیاسی کنار کشیده بود و از دیدار رفقای سابق خود هم تا پایان جنگ امتناع ورزیده بود.



کارگران کمونیست ایران



فقط یک گروه کوچک در ماریسی حاضر به پیوستن به PCInt ، بر اساس آنکه زمان برای تشکیل حزب انترناسیونالیست مساعد نیست، سرباز زده بود. این گروه چپ Gauche Communiste de France (GCF) فرانس، تحت رهبری مارک شریک، بنیانگذار بعدی (ج ک ب) بود. این فراکسیون، تحت تأثیر جنگ کره ، به این نتیجه رسیده بود که جنگ جهانی سوم در دستور کار بوده، که دوباره اروپا را ویران خواهد کرد. مهم ترین کادر آنها، مارک شریک، خود را به امریکای جنوبی به منظور "نجات ایده ها" رساند، و کوتاه مدتی بعد، GCF از صحنه سیاسی ناپدید شد.

با شروع رونق اقتصادی بعد از جنگ و محکم شدن جایگاه نظام سرمایه داری، PCInt خود را بیش از حد و بطور فزاینده با مشکلات مواجه دید. بورژوازی مشاخره بر علیه مینا و اساس حزب را شروع کرد. یکی از تفاوت‌های نظری عبارت بود از اصرار بورژوازی بر اینکه حزب نه بخش آگاه طبقه، بلکه کل طبقه را نمایندگی میکند. بعد از سه سال بحث، بورژوازی دست به انشعاب زد و طرفداران او نام حزب کمونیست انترناسیونالیست را نیز با خود بردند. از آن به بعد، در میان‌شان انشعابات متعددی بوقوع پیوسته و در حال حاضر چندین حزب بورژوازیست وجود دارد که همه آنها ادعای "حزب" نمایند و واقعی طبقه کارگر را با خود یدک میکشند.

(ج ک ب) در سال ۱۹۷۵ تاسیس شد. علی رغم مدعای جایگاه خود در سنت چپ ایتالیا، با این حال، یکسری از نظرات خود را از کمونیسم شورایی جریان های التقاطی آلمانی و هلندی به عاریه گرفت. در سال ۱۹۷۷ (PCInt نبرد کمونیستی) برای برگزاری یکسری از کنفرانس های بین المللی فراخوان داد، که تا سال ۱۹۸۰ به طول انجامید. پس از این کنفرانس ها، گروه بریتانیایی، "سازمان کارگران کمونیست" بیشتر و بیشتر خود را به مواضع PCInt نزدیک دید تا جائیکه این دو گروه توافق کردند که دفتر بین المللی برای حزب انقلابی (IBRP ، نام قبلی گرایش کمونیست انترناسیونالیستی) را تاسیس کنند. البته قبل از تشکیل IBRP، (ج ک ب) ، معیار جدید مشارکت در کنفرانس های بین المللی یعنی هماهنگی و مداخله فعال سیاسی در مبارزه طبقاتی و بحث بین گروه های انقلابی را نپذیرفته بود. از آن پس، دفتر بین المللی برای حزب انقلابی و (ج ک ب) راه جداگانه خود را دنبال کردند (اگرچه تماس های غیر رسمی کماکان برقرار بود، به عنوان مثال، ما نشریات آنها را در "مراسم Lutte Ouvrière" از آنجائیکه آنها از شرکت در آن منع شده بودند، برایشان میفروختیم).

پيامبران مشکوک *: **حزبان کمونیست بین المللی و درک آنها از "دوره تاریخی"**

ما در دوران سرمایه داری امپریالیستی بسر میریم، دوران جنگ و انقلاب. در این دوران، پایان چرخه انباشت، دو گزینه مجزا، اما به هم پیوسته را با خود به ارمغان آورده است: جنگ یا انقلاب. این که آیا جنگ بوقوع خواهد پیوست و یا انقلاب، بستگی به توازن قوا میان بورژوازی و پرولتاریا دارد. درک دقیق این توازن قوا، برای فعالیت انقلابیون ضروری است. برای جلوگیری از افتادن به تفکر سیاه و سفید و شماتیک، این امر مستلزم تجزیه و تحلیل بسیا دقیق میباشد. در هیچ شرایطی سازمان انقلابی نباید شیوه نوسترآداموس اتخاذ کرده و سیاست های خود را بر روی پیش بینی های انتزاعی بنا گذارد. اما دقیقا همین خطاست که (ج ک ب) با مفهوم "دوره تاریخ" خود مرتکب میشود. در اینجا یا با عاریه از (GCF قدیمی) و یا با ارائه یک طرح، دوره های تاریخی بر اساس مشاهدات انتزاعی از شرایط طبقه کارگر، باید مهر انقلابی و یا ضد انقلابی بودن را بر پیشانی خود داشته باشند. لذا با توجه به برداشت GCF قدیم، تشکیل PCInt در ایتالیا در سال ۱۹۴۲ در طول جنگ جهانی دوم، یعنی دوره ضد انقلاب، خطا (و فرصت طلبانه) بود. (6) طبق دیدگاه (ج ک ب) ، این دوره در سال ۱۹۶۸، به پایان رسید و دوره ی جدیدی باز شد، که در آن، "دوره تاریخی" در جهت تشدید برخوردهای طبقاتی پیش میرفت. (7) در آن زمان، (ج ک ب) این استنباط را کرد که نه بورژوازی و نه پرولتاریا موفق به تحمیل راه حل خود به بحران سرمایه داری (جنگ و یا انقلاب) نشده اند. در نگرش (ج ک ب)، پرولتاریا بدلیل مغلوب نشدن، بورژوازی را هنوز از جنگ باز میدارد، و به همین دلیل "مانع بر سر راه جنگ" علی رغم ناهمخوانی چنین نگرشی با واقعیت ها و رویدادهای بسیار، (ج ک ب) کماکان خود را به این دیدگاه آویزان کرده است. از زمان فروپاشی بلوک شرق موجی از جنگ ها در سراسر دنیا بوقوع پیوسته که طبقه کارگر قادر به جلوگیری از آنها نبوده است. به میزان مشابه، (ج ک ب) قادر نیست که عدم توانائی آشکار پرولتاریا، برای واکنش متناسب به حملات تشدید بورژوازی را ببیند. ما بر عکس، این نقاط ضعف فعلی طبقه کارگر را بسیار جدی گرفته و بر انجام تجزیه و تحلیل مشکلات طبقه، تأکید خاصی قائلیم. و خیم تر شدن تناقضات سرمایه داری میتواند راه را برای حصول اهداف کمونیستی، توسط توده های طبقه کارگر هموار کند. با این حال، این به هیچ وجه به معنای بوقوع پیوستن خود به خودی و تک خطی این فرایند نیست. نه بین بحران و مبارزه طبقاتی و نه بین مبارزات و انقلاب، ارتباط اتوماتیک وجود ندارد. به همین دلیل، وظیفه سازمان انقلابی ایجاد پیوند از طریق شرکت فعال در مبارزات طبقاتی تعیین میشود. (ج ک ب) مسائل را بدین شکل نمیبیند، به همین دلیل بود که کنفرانس های بین المللی کمونیست چپ از هم فرو پاشید.

...هرج و مرج و تجزیه (از هم پاشیدگی و گندیدگی)

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، (ج ک ب) به طور ناگهانی اعلام کرد که این فروپاشی یک وضعیت جدیدی را بوجود آورده و سرمایه داری وارد مرحله نوینی شده است، که آنها نام "تجزیه" را بر آن نهادند. بخاطر عدم درکشان از کارکرد سرمایه داری، برای (ج ک ب) تقریباً، هر چیزی که بد است، از بنیادگرایی مذهبی گرفته تا جنگ های متعددی که پس از فروپاشی بلوک شرق بوقوع پیوسته، به سادگی تجلی هرج و مرج و تجزیه است. ما فکر می کنیم که این بمعنای رها کردن کامل خود از حوزه مارکسیسم میباشد، این جنگ ها، درست مثل جنگهای قبلی نشانگر مرحله انحطاط و گندیدگی سرمایه داری و نتیجه نظم امپریالیستی میباشد. داشتن چنین نگرش به پیرامون، بر درک اکثریت (ج ک ب) ، از بسته و تمام شدن مبارزات بازارهای غیر سرمایه داری از سال ۱۹۱۴، به مثابه اثبات مرحله گندیدگی سرمایه داری، استوار است. بهر حال، این تجزیه و تحلیل نمی تواند توضیح دهد که چرا در سرمایه داری منحنی، چرخه های رونق و بحران وجود دارند. ما، از سوی دیگر بر بینشی تکیه میکنیم که نشان میدهد که این جنگ ها نتیجه قوانین پایه یی تولید سرمایه داریست. تولید بیش از حد سرمایه و کالاها، که به دلیل گرایش نزولی نرخ سود، ادواری به جلو رانده میشوند، منجر به بحران اقتصادی و تضاد شده، که به نوبه خود، باعث بروز جنگ امپریالیستی میشوند. به محض اینکه با اندازه کافی، سرمایه ارزش خود را از دست میدهد و ابزار تولید از بین می روند (از طریق جنگ) ، پس از آن چرخه جدیدی از تولید می تواند آغاز شود. از سال ۱۹۷۲ ، ما در مرحله نهایی از چنین بحران بوده ایم و چرخه جدیدی از انباشت هنوز آغاز نشده است. بنابراین، سرمایه به بدیهیهای دولتی و سوداگری برای حمایت از تولید پناه میرود. با همه این احوال، این نمی تواند، به بحران انباشت، پایان دهد.

بحران

با پایان سالهای ۶۰ و شروع سالهای ۷۰، دوره رونق پس از جنگ به اتمام رسید و حادثه شدن تدریجی بحران (اقتصادی) آغاز شد. اما نظام سرمایه داری فرو نپاشید. (ج ک ب) نمی تواند درک کند که چرا بحران ساختاری سرمایه داری سخت تر شد، زیرا آنها، از اینکه حتی سرمایه داری رو به زوال نیز از چرخه انباشت میگذرد را به رسمیت نمی شناسند. (ج ک ب) این موضوع را که شیوه عملکرد قانون ارزش، توضیح اصلی بحران های سرمایه داریست و مارکسیسم آنرا برسمیت میشناسد، رد می کند. در عوض، (ج ک ب)، در این مورد، موضع لوکزامبورگ را میگیرد. تئوری رزا لوکزامبورگ در شیوه عملکرد قانون ارزش، دارای خطای مفاهیمی است. در حالی که مارکس استدلال کرد که بحران های ادواری سرمایه داری به دلیل گرایش نزولی نرخ سود، (برای مارکس مهمترین قانون از نقطه نظر اقتصادی) ظاهر میشوند، روزا لوکزامبورگ آنرا رد کرد. طبق نظر لوکزامبورگ، انباشت سرمایه نمی تواند در یک سیستم بسته صورت گیرد. او بر این موضوع که علل واقعی بحران های سرمایه داری در خارج از سیستم نهفته، اصرار داشت. او بر این نظر بود که در نبود بازار غیر سرمایه داری، سرمایه داری دیگر قادر به ادامه روند انباشت نیست. از جهات بسیاری، این منطقی بنظر نمیرسد. طبق نظر روزا لوکزامبورگ، سرمایه داری جایگزین بازارهای غیر سرمایه داری شده بود. اما هنوز سرمایه داری کماکان رشد می کند (حتی اگر با هزینه ای بسیار سنگین برای بشریت). اما لوکزامبورگیست ها، چرخه های انباشت را که از سال ۱۹۱۴ رخ داده چگونه می توانند تجزیه و تحلیل کنند، به عنوان مثال، مرحله رونق اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم؟ (ج ک ب) به سادگی این مشکل را نادیده می گیرد و می گوید که در سرمایه داری قرن بیستم، چرخه انباشت صورت نگرفته است. در واقعیت، تولید سرمایه داری به وضوح رشد کرده است، اما با روجوع به لوکزامبورگ چنین چیزی امکان پذیر نیست. از نظر مارکس، بحران نتیجه رشد ترکیب ارگانیک سرمایه است که در یک نقطه خاص، رشد چنان بزرگ است که سود کافی برای سرمایه گذاری مجدد در فرایند تولید بوجود نیاید. در این مرحله، سرمایه داری وارد بحران میشود. این بحران به بشکل بحران تولید بیش از حد ظاهر میشود، اما علل آن در گرایش نزولی نرخ سود نهفته است.

ایده البسم و تئوری های توطئه

در دیدگاه جامد (ج ک ب)، طبقه کارگر همیشه دارای نیروی ذاتی انقلابیست و تنها از طریق اپیدئولوژی بورژوائی به خطا میرود. (ج ک ب)، در ردیابی فقدان مبارزه طبقاتی، به جای روجوع به شرایط دشوار مادی طبقه کارگر که به علت بحران در معرض آن قرار گرفته، آنرا در سردرگم کردن ها و مانورهای فریبنده بورژوازی دنبال میکند. ضعف این تحلیل در نحوه نگرش آن است که گویا اگر ما تنها فریب کاری بورژوازی را عیان و افشا کنیم، پس از آن طبقه کارگر در مسیر



انقلاب قرار خواهد گرفت. در نگاه (ج ک ب) ، وظیفه انقلابیون آزاد کردن طبقه از تله های ایدئولوژی بورژوازی از طریق تبلیغ و به این ترتیب باز کردن راه انقلاب است. به این ترتیب نگرش (ج ک ب) نشان دهنده ایده آلیسم محض است. ما این چشم انداز را قبول نمی کنیم و فکر نمی کنیم که ما باید خود را از مبارزات عملی طبقه کارگر جدا و منزوی کنیم. وظیفه محوری انقلابیون، تا جایی که توان سازمان اجازه میدهد شرکت فعال در تمامی مبارزات طبقاتیست. (ج ک ب) این مداخله فعال را رد میکند و وظایف خود را صرفا در تبلیغ می بیند. به دلیل عدم ظرفیت آنها برای فهم دینامیسم مبارزه و بسط آگاهی طبقاتی، (ج ک ب) به طور مستمر به بشیوه تحلیلی دمدمی عمل می کند. مبارزات یا پر جلال و ستودنی اند و یا بر اساس تئوری های توطئه محکوم میشوند. بنابراین، برای مثال، (ج ک ب) موج اعتصابات سال ۱۹۹۵ در فرانسه را صرفا یک مانور گسترده بورژوازی با هدف بازآفرینی توهمات کارگران به اتحادیه ها، ارزیابی کرد. این نوع محکومیت مبارزه کنکرت طبقاتی توسط (ج ک ب) خود را در آرژانتین نیز تکرار کرد. (ج ک ب) از بی آتیه بودن شورش های طبقات در هم فرو رفته که در آن خرده بورژوازی موفق شده که طبقه کارگر را قربانی منافع خود کند و در یوغ منافع خود نگهدارد نیز صحبت میکند. نظر (ج ک ب) در مورد شورش های حومه شهری در فرانسه، به همان اندازه در خطاست که آنها را به عنوان شورش بی معنای جوانان فاسد و جنایتکاری میداند که هیچ ربطی به پرولتاریا ندارند. این فهرست می تواند طولانی شود. برای ما، از سوی دیگر، این واقعیت که سرمایه داران با مانور های خود از طریق اتحادیه ها، اعتصابات را تحت کنترل خود میگیرند، اختراع شگفت آوری نیست، آنتوریکه (ج ک ب) گزارش میدهد. مانورهای بورژوازی و اتحادیه های کارگری (برای پایان دادن به اعتصاب، و غیره) ما را هرگز نباید به رد و محکوم کردن مبارزات اجتماعی رهنمون سازد. ما باید از نقاط ضعف این مبارزات و زندانی شدن آن در چارچوب ایدئولوژی سرمایه داری انتقاد کرده و تلاش کنیم که آنها از چارچوب قابل قبول دولت خارج شوند. (ج ک ب) بر عکس، در شرایطی نیست که خود را با جنبش واقعی از مبارزه طبقاتی، هر چه قدر هم ضعیف، ارتباط بدهد.

آگاهی طبقاتی و نقش حزب

مارکس تشخیص داد که ایده های حاکم در هر دوره ای، ایده های طبقات حاکم میباشند. پس کارگران چگونه می توانند خود را از قید ایدئولوژی سرمایه داری آزاد کنند؟ در وهله اول، تحت شرایط سلطه بورژوازی، اقلیتی از طبقه کارگر به تکوین و دفاع از برنامه کمونیستی میپردازند. طبقه کارگر طبقه ایست بدون دارائی که بصورت جمعی تولید میکند. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر قطعا برای استثمار مشکل ایجاد میکند، اما به خودی خود پاسخی بر اینکه چگونه میتوان بر استثمار غلبه کرد، نمیدهد. فقط از طریق سازمان های سیاسی کارگرانی که کاراکتر سرمایه داری را به عنوان یک نظم اجتماعی تاریخی، استثمارگر و قابل گذار تشخیص داده اند، ایده های حاکم، که همیشه ایده های طبقات حاکم بوده، با مبارزه شکسته میشود. حزب انقلابی خود را از آگاه ترین بخش طبقه شکل میدهد. با این حال، این بدان معنی نیست که حزب انقلابی جدا از طبقه بوده، آنتوریکه کمونیست های شورایی اظهار نظر میکنند، یا این که حزب، خود طبقه کارگر است (آنچه که بوردیگیست ها باور دارند). سازمان، جلوه و بیان اقلیت آگاه مارکسیست طبقه، موظف به شرکت فعال در مبارزات طبقاتیست. با شرکت در این فرایند، عنصر آگاهی سیاسی که از مبارزه روزانه بدست میآید، جمع بندی میشود، چنین سازمانی می تواند به تئوری کمونیستی کمک کرده و به یک "نیروی مادی" تبدیل شود و بوجود دولت سرمایه داری و استثمار پایان دهد. برای آماده شدن، امروز ما باید با ساختن سازمان انقلابی در درون طبقه کارگر شروع کنیم. این سازمان باید فعالانه در مبارزات طبقاتی شرکت کند، بدین معنا که بخشی از طبقه باشد و نه صرفا نماینده روشنفکر و آوانگارد آن. در سبک نگرش (ج ک ب) ، خود حزب پالایش عملی و سازمانی در خور توجه نمیآید و وظایف خود را در درجه اول در تبلیغات میبیند. درصورتیکه، آگاهی انقلابی به سادگی از طریق تبلیغات کمونیستی توسعه نمیآید، برای تحقق این امر شرکت در جنبش عملی و انقلابی ضروریست. مارکس در "ایدئولوژی آلمانی" تأکید کرد:

برای تولید هر دو، آگاهی کمونیستی و برای موفقیت جنبش، در مقیاس انبوه، دگرگونی و تغییر انسان در ابعاد گسترده ضروریست، که این دگرگونی تنها می تواند در یک جنبش عملی بوقوع بپیوندد، یعنی انقلاب؛ این انقلاب ضروریست، نه تنها به خاطر اینکه طبقه حاکمه را نمیتوان از راه دیگری سرنگون کرد، بلکه به این خاطر که طبقه سرنگون کننده صرفا در انقلاب موفق میشود که خود را از تمام آلودگی های اعصار گذشته رها کرده و لایق ساختن جامعه نو شود. آگاهی کمونیستی نمی تواند - آنتور که (ج ک ب) تصور میکند - فی الحال موجود و بشکل "پنهان" در مبارزات باشد، اما باید در این مبارزات طبقاتی توسعه و تکوین یابد. در آغاز تمام مبارزات و انقلاب های مهم (کمون پاریس، انقلاب فوری و غیره)، خواسته های مطالبه شده، به شدت محدود بوده اند. برای جنبش کمونیستی، مبارزه طبقاتی همیشه بخشی از آن و نقطه عطف آن بوده است. در نتیجه، شرکت انقلابیون به طور فعال در مبارزه طبقاتی، به منظور مبارزه برای اجرای برنامه کمونیستی و چشم انداز انقلابی، از اهمیت حیاتی برخوردار است.

جامعه انتقالی

بشیوه تولید کمونیستی نمی تواند در درون نظام سرمایه داری توسعه پیدا کند. پیش شرط آن سرنگونی سیاسی بورژوازی از طریق مبارزه آگاهانه و فعال طبقه کارگر میباشد. از آنجائیکه کمونیسم نمی تواند با صدور فرمان برقرار شود، نیازمند آن فعالیت آگاهانه طبقه کارگر است. درس اصلی که کمونیست چپ از انقلاب اکبر و شکل گیری پروسه های ضد انقلابی آن گرفت، اینست که پرولتاریا نمی تواند از اجرای این نقش دست شسته و قدرت خود را برای تحقق کمونیسم به دیگران، حتی به حزب طبقاتی خود واگذار کند. همانند ما، (ج ک ب) نیز به این نتیجه گیری رسید که حزب انقلابی هرگز نباید با دستگاه دولتی یکی شود. تا اینجا، خیلی خوب است. با این حال، همزمان با این، (ج ک ب) از جامعه انتقالی بسادگی تصویر عجیب و غریبی را به هم می چسباند. به نظر (ج ک ب)، دولت در دوره گذار نباید خود را بر شوراها و ارگان های آن (نمایندگان، و غیره) متکی کند، بلکه در کنار و به طور مستقل از آنها باید وجود داشته باشد. بطور مشخص، (ج ک ب) تصور میکند که یک نوع تقسیم سه گانه یعنی دولت، شوراها (به عنوان ارگان های طبقه کارگر) و حزب (تجسم آگاهی) وجود خواهند داشت. این سه چیز، در برداشت مفاهیمی (ج ک ب) ، به طور مستقل از یکدیگر وجود دارند. به نظر (ج ک ب)، دولت دوران گذار نمیتواند خود را با طبقه مسلط اقتصادی شناسایی کند چرا که چنین طبقه ای در جامعه دوران گذار، وجود ندارد. (8)

نتیجه نحوه نگرش (ج ک ب) بشرح زیر است:

دولت دوران گذار، دیکتاتوری پرولتاریا نیست؛

دولت انتقالی باید به لطف قدرت جادویی روح القدس، اتحاد همه طبقات غیر استثمارگر را فراهم کرده، که همه آنها با حقوق برابر با بقایای بورژوازی، در سوسیالیسم ادغام خواهند شد؛

با توجه به این، از آنجائیکه قدرت هیچ طبقه خاصی اعمال نمیشود، دیکتاتوری پرولتاریا بی معنا میشود.

آنچه که (ج ک ب) اینجا بتماشا میگذارد، چیزی غیر از اختراع عجیب و غریب و دوباره لوپاتان نیست. و این، بنظر ما، آنها را در خارج از سنت کمونیست چپ قرار میدهد. در نهایت، واضح است که این درک دولت انتقالی توسط (ج ک ب)، یعنی فرا طبقاتی، لزوما به طور ضمنی به تحولات ضد انقلابی منجمد. ساختار حکومت جدا و رها از طبقه کارگر و ارگان های آن شورا ها، کنترلی از پایین نخواهد داشت، ارگانی خواهد شد برای خود و تصمیم گیریهای شورا، در هیچ لحظه ای برایش اهمیتی نخواهد داشت. اگر ما میگوئیم که پرولتاریا نباید قدرت خود را به هیچ کس در دوران گذار واگذار کند، بدیهی است که این برای دولت انتقالی خیالی (ج ک ب) نیز معتبر است.

تصویر از سازمان خود

(ج ک ب) خودش، همراه با ساختار سازمانیش را، طلایه دار حزب جهانی آینده میداند. در مقابل این، ما تصور میکنیم که درس ها و نیروهای جدیدی از مبارزات طبقه کارگر در آینده متولد خواهد شد، که خود سهم مثبتی در ایجاد حزب جهانی پرولتاریا خواهند داشت. ما امیدواریم که برای ورود به بحث و گفتگو و تماس نزدیک با این عناصر راه صحیح و مناسبی را پیدا کنیم، و به این ترتیب گام های قابل توجهی را به جلو برداریم. البته ما می خواهیم در این روند نقش بسیار مهمی را به نفع خود و دیگر کمونیست های هم موضع، ایفا کنیم. در عین حال، یک بار دیگر تأکید می کنیم: "ما برای ساختن حزب" بین المللی فعالیت میکنیم، اما خود حزب بین المللی نیستیم، هسته ایی از حزب آینده آری، اما نه حتی طلایه دار حزب. ادعای چیزی شبیه به آن، با توجه به ضعف کنونی ما، نه تنها مضحک است، اما همچنین این فرضیه را القا میکند که گویا به سادگی حزب میتواند صرف خواست ارادی چند نفر انگشت شمار پدیدار شود. ما خودمان را به عنوان یک سازمان بین المللی میدانیم که اعضای آن می خواهند در فعالیت برای یک حزب متمرکز، شرکت کرده و برای تحقق آن به مبارزه، بحث و کار مشترک بپردازند. یکی از اتهامات مورد علاقه (ج ک ب) به سازمان ما، این ادعای (دروغین) است که ما به شکل فدراسیون سازمان یافته ایم. این تصویر جعلی هم، هیچ پایه و اساسی ندارد. حقیقتیست که ما سانتالیسم مورد نظر (ج ک ب) را در مرحله کنونی زودرس و نارس ارزیابی میکنیم و



کاملاً مشخص تر، درک آنها را از این فرایند درک همانند "تکتیر فروشگاه های زنجیره ای" میدانیم. گروه های گرایش کمونیست انترناسیونالیستی، بر اساس درجه بالایی از یکدستی سیاسی و اصول سنترالیسم دموکراتیک کار میکنند. ما آگاه هستیم که خواسته های مبارزه طبقاتی ما را در برابر مشکلات جدید قرار خواهد داد، که ما باید در برابر آنها واکنش مناسبی را انتخاب کنیم. صرفاً به خاطر حضور داشتن، هرگز در مقایسه با (ج ک ب)، هدف ما ایجاد آدرس پستی و یا آژانس توزیع روزنامه نبوده، که فقط تقلید طوطی وار نیست از سازمان های مقتدر و باتجربه. ما از این نقطه شروع میکنیم که هسته های سازمانی ما در هر کشوری تنها زمانی می توانند به سازمان واقعی کمونیستی تبدیل شوند که بتوانند از تجربیات خود درس آموزی کنند و از این طریق، عملکرد حزب را در آینده غنی سازند. همانطور که در بالا توضیح داده شد، ما بر روی مبارزه طبقاتی برای تولد عناصر جدید سیاسی حساب میکنیم و امیدواریم که بتوانیم در فرایند بحث و سازمان یابی مجدد، خودمان را دوباره توسعه و بسط دهیم. همراه با نگرانی ما از موقعیت و چشم انداز به اصطلاح "کمپ پرولتری" (طیف گروه هایی که به مواضع کمونیست چپ منتصب میشوند)، شروط و ملاحظات ما به جای خود محفوظ است. اتهامات آشکار (ج ک ب) و سازمان های داخلی آن، درست مثل مورد بوردیگیست ها، منجر به یک سری از انشعابات شده اند. برخی از منشعبین ادعا می کنند که آنها وارثین راستین "جریان کمونیست بین المللی" اند و برخی دیگر به ریشه های کمونیستی شورایی (ج ک ب) رجعت میکنند و دیگریانی که در حوزه های نازی آکادمیک ب فکر فرو رفته اند. در برابر این پس زمینه، کمپ به اصطلاح پرولتری شبیه به تئاتر مضحکی میشود که در آن گروه های کوچک جدا شده، در توهامات خود از طریق خصومت متقابل و تجدید نظر انتزاعی، خود را تایید میکنند. واکنش تشنج آفرین و مسخره (ج ک ب) به این انشعاب ها، سهم کمی در بوجود آوردن این وضعیت نداشته است.⁽¹⁰⁾ با توجه به این وضعیت، درخواست برای برگزاری دور جدیدی از کنفرانسهای کمونیست چپ، نشست پوچی خواهد بود که حتی سرگرم کننده هم نخواهد بود. اگر ما گاهی اوقات به جدل پرداخته ایم و میپردازیم و علی رغم اینکه روی کاغذ، آنها هر چقدر هم به ما نزدیک بوده باشند، اما هرگز به طرف هیچ یک از گروه های سیاسی موجود، جهت گیری نداشته ایم. اما در عوض، نسبت به طبقه کارگر به مثابه یک کل تلاشمان را کرده ایم. بنابراین ما به منظور توسعه بیشتر خودمان، از هر دو نظر سیاسی و سازمانی، محور کارمان را مداخله فعال در مبارزه طبقاتی قرار داده ایم. ما خوشحال خواهیم شد که رفقای (ج ک ب) را در این فرایند ببینیم، اگر چه شک داریم. ترکیب فعلی (ج ک ب)، ضعف تئوریکشان را فراتر از عملکردشان نهاده است.

یادداشت ها

- (1) به این ترتیب، (ج ک ب) لازم میدانند که "برای بی اعتبار کردن [سازمان ما] به طوری که آن را از صحنه سیاسی ناپدید کند". افزون بر این، (ج ک ب) "مهم ترین اولویت های بین المللی" خود را به "مقابله، به خصوص در آلمان" با "تأثیر منفی بر کمپ پرولتاریا" ما داده است (از قطعنامه در باره فعالیت کنگره ۱۶ (ج ک ب)).
- (2) در اینجا ما فقط به تغییر ورود ما به ویکیپدیا، توسط اعضای (ج ک ب) اشاره میکنیم.
- (3) یکی از دروغ های مورد علاقه (ج ک ب) این است که سازمان برادر ایتالیایی ما، (PCInt) نبرد کمونیستی را "بوردیگیست" معرفی کند که گویا مدعیست که تنها هسته تشکیل دهنده حزب انقلابی آئیست. علی رغم اینکه در هر نسخه از مقاله های رفقای ما بر این تأکید شده است که "ما برای حزب هستیم، اما نه خود حزب، و نه حتی تنها جینین تشکیل دهنده آن".
- (4) بنابراین بعنوان نمونه (ج ک ب) ادعا میکند که PCInt در جنبش پارتیزانی شرکت و یا از آن پشتیبانی کرده است. این تهمت شرم آور نیست. حقیقت این است که رفقای PCInt در حالی که سعی میکردند نفوذ استالینیستی در طبقه کارگر و (تا حدودی با موفقیت) را به نفع کارگران عقب برانند و آنها را به نفع دیدگاه انترناسیونالیستی، از جنبش پارتیزانی به دور کنند، تحت دستور توگلیاتی، رهبر استالینیستی به قتل رسیدند.
- (5) به نقل از پرومیتو اول نوامبر ۱۹۴۳.
- (6) مثل همیشه، استدلال (ج ک ب) صرفاً همه چیز را به هم بافتن است: از آنجائیکه هیچ انقلابی پس از جنگ جهانی شکل نگرفت، پایه و اساس PCInt اشتباه بود و GCF درست. اینجا این نکته فراموش میشود که PCInt از درون موج مهمی از مبارزه طبقاتی بیرون آمد. در حسرت (ج ک ب)، PCInt هنوز امروز بر پاست و توسعه سیاسی بیشتری یافته است GCF.، از سوی دیگر، قربانی شماتیسم خود شده و از صحنه رخت بر بست. پیش بینی جنگ در اروپا (تا حالا) رخ نداده است. شاید به اندازه کافی در مورد ابزار تحلیلی از "دوره تاریخی" گفته شده است.
- (7) خیلی سطحی، بنظر میاید که قانع کننده باشد. در برخی از نقاط جهان وجود دارد در واقع مجموعه ای از مبارزات کارگران (۱۹۶۹ در ایتالیا، لهستان، اسپانیا، آرژانتین، بریتانیا ۱۹۷۲ تا ۷۴، و غیره)، که اینجا و آنجا، از ظهور گروه های جدید کمونیستی خبر میداد. سازمان برادر ایتالیایی ما، (PCInt) نبرد کمونیستی) نیز در راستای چنین مبارزاتی برای برداشتن قدم های جدید در سطح بین المللی پیشقدم شد. بر خلاف (ج ک ب) که در پرتو "موجی از مبارزه" به خود رضایتمندی افتاده بود، PCInt، تأکید کرد که سلطه ایدئولوژیک سرمایه بر طبقه کارگر هنوز از شکسته شدن، بسیار دور است. پایان دوره ضد انقلاب و توسعه آگاهی طبقاتی باید بیان سازمانی خود را در ظهور حزب بین المللی طبقه کارگر پیدا کند. بر خلاف تمامی افسانه سازی (ج ک ب)، گروه های انقلابی تنها توانستند محدود توسعه یابند. در عوض، آشکارا اصلاح طلبان و سازمان های سوسیال دموکرات قویتر شدند. در همین راستا، جنبش شبه انقلابی تروتسکیستی رشد یافت که بتواند نقش بیشتری را در دفاع از جناح چپ سیستم سرمایه داری و حتی تا حدی در درون سوسیال دموکراسی ایفا کند. همزمان، بسیاری از گروه های کمونیستی سقوط کرده و یا دوباره تضعیف شدند که قاعداً باید سبب میشد تا (ج ک ب) تعمق بیشتری کند.
- (8) از قطعنامه کنگره سوم (ج ک ب) در باره دولت در دوره گذار.
- (9) افتاده در دام دنیای خیالی خود، (ج ک ب) گاهی فراتر رفته و با اطمینان از خود ارزیابی میکند: "امروز فقط (ج ک ب) است که پایه های حزب آتی را که طبقه کارگر آنها در صحنه خواهد نشانند، میسازد." (قطعنامه در مورد فعالیت از کنگره ۱۶ (ج ک ب))
- (10) به این ترتیب، منشعبین و منتقدان (ج ک ب) بنام "انگل ایسم" با مفهوم نژادپرستانه اجتماعی خوانده می شوند. در این میان، توهم (ج ک ب) تا جایی پیشرفت کرده که مدعیست توان تعریف اینکه چه کسی به "کمپ پرولتاریا" متعلق است یا نه را دارند. در تصویر دنیای وارونه و تحریف شده (ج ک ب) در نهایت تقریباً هیچ کسی در این کمپ وجود ندارد، تماس های چاپلوسانه اخیر آنها با جریانات آنارشویستی معجزه نیست صرفاً نشانگر اینست که چگونه فرصت طلبی و فرقه گرایی در (ج ک ب) به همزیستی ادامه میدهند.

جمهوری شورایی تنها شکل حکومت کارگری است